

برکاتِ احمدیہ

نام دگر

زُيْنَةُ الْمَقَامَاتِ

تأليف

عارف حق خواجہ محمد ہاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

Isik Bookstore presents this
gift to your noble person

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالآؤفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشار ع دار الشفقة بفاتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الباقى بالبقاء الابدى والوام السرى واصلى على النور الاتم الاحدى اعنى
 حضرت المحمدي وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
 والولاية والكرامه بر نقشندگان صحائف علم و عرفان و توفيق ان وفاين و كنوز
 پنهان و خواجگان مانده حكيم و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفى نما
 كه اين بنده از كار مانده و از خودش منده را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
 سلسله عاليه كبر و بيه بودند و حقير نيز در آوا ان طفوليت به صحبت بعضى خلفاء
 آن خانواد ه متبر كه رسیده ليكن بنا سبت فطرى و رابطه جلى هم و عتقوان
 شباب از اشارت هاى نهانى و بشارت هاى يزدانى دل را بسلسله و مبييه
 خواجگان نقشبنديه بستگى دادند و و دیده امید را چون باب رحمت ايشان ببا
 رحمت ايشان كشادند اما نمیدانست كه کدام راهبر از راه نمایان اين شاهراه
 دست اين بر خاک او افتاده برگيرد و کدام يك از مقلدان اين سلسله عاليشان

هذه
 مؤلف
 كتاب
 محمد
 هاشم
 بن
 محمد

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه ویران خور
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همی رفتی که بان بر مرکب زمین نهند
 که مرا به هندوستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس سره که زانکه سپید دید
 هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن پنج و پس
 از آن حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پالت شناخته
 به مملکت هندوستان آمد پس از سالی در آن کشور شکی و محفلی حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ جمیع الله ذکر یافت و برادر دل رفت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بهمد ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک مانا قابلان مستور و مفقود اند ^{سے} خاطر خوبان بصیدا بل دل مایل نماند
 یا بشهر عشق بازان مر و صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفاء یقین بنشسته و ترامی طلبید مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی دید بکلیه گذا و کذا بر صفت که در آن خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزریر آن صفت سر پیش افکنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 بر خوان اسم الله الرحمن الرحیم اذاجار نصر الله و الفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن بی پروم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاده طریقت و شاره حقیقت فوج فوج داخل شوند پس هیچ کوی و راه تنگ
 پوی که او سبحانه توأب است و چون خاتمه کلام ملک العلام توأب بود از آنجا راه شاره

بتوبه گرفتیم بعد ازین رویا بکبر از شهری در شهر نریمان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
 هندوستان بمسایه سواخل بحر عمان و ممر و بگذر تجروران و به یمن و انستاب نام
 قطیف الانام ریخ و لهای ایران را طبعی شیخ برپان الدین غریب حمد الله را نگاه
 غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان بذالنسبتی بکر الی بلدان
 صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخیرت میته سادات کتب از زبده
 مرشدان بلند مقدار به ششمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه
 الشان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
 و جذبات و لهای طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مران و بزرگی بودند
 مرایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان بر دوشتم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر که ایشان را بخیرت است او رسانیده بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدى و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه و دومان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضر متشبث و امان قرار ایشان گردیدم فوایدیکه این غریب در آن مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن افتاب عالمتاب بر روزنه
 دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر کتاب بشعر لوان فی کل منبت شعری
 لسانا منبت الشکر کنت مقصدا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر اخبار خیر
 که و فوراد ب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابد لیکن بے آن زبان کلام بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل و نوانه این سلسله
 آرامی نگیرد و دست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی القیصر بدرالدین
 کنیش ابوالبرکات و ندهیش ندهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

تمکین و ثبات و نسبش فاروقی و نظرش تریاق فاروقی و متعصب و مشرب
 نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشا اش کابل و
 غزیه مشهور و مولد و موطنش سرهند دارا حضور و مرقدش دران بلده و محل نور
 ساطع و ستایش مرار باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
 علی العالمین برده دران شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
 فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
 آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلم العالی این
 کترین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
 که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
 وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
 معارف الفتوحات نمیکرد و باشما ز چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
 عادات ایشان نگاری و ایضا احوال عالییه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در گمانه
 شاه ساز بلند شایان و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاسن سماج
 العارفین رضی الله والیدین محمد و مناخواجه محمد الباقی الاو لسی نقشبندی راقب
 الله سره دران کتاب بقلم آری تمام محبان این دو بزرگ را عوده و تفتی احوال و
 کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاه
 ندید چون اندکی ازین مقوله تخریر رسید و درین اثنا از مقتضیات تقدیر و قضایان
 حقیر را دوری ضروری از ان سده سینه روی نمود و دران دوری جهت تشکیل ملائک
 مجوری بیش از پیش تخریر بنقیه مذکوره مامور و پرداخت هنوز و درنی چند از مواد
 سیاه نگردیده بود که واقعه هائیکه انتقال حضرت ایشان در ایشان را
 سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذكر احوال

اقوال ایشان زیرا که لمؤلفه مایه‌ی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهید خزع بصر + چون نماید ضمه
 پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد سانی و صافیهای هم +
 قوت مخموران چه باشد لای هم + چون برون شد ز آئین شمع چکل + بوی او پروانه
 جست از تاب دل + از آنجا که این نسخه چنین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما از
 به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تیار رخ آن هوز بده المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبدة المقامات نیز نامند می شاید بعد از اتمام این منقیه
 امید میدار که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
 دفتر اول این کتاب گردد بعنایت الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الله والدین خواجه محمد الباتی
 قدس الله تعالی سره الغرزی و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دہلی و توجه ایشان با رشاد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از ارباب فضل و صفا
 بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیر اولاد حضرت خواجه ماقدس سره
 بلده کابل بطور پیوسته فی حدود سنه احدى او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
 سیما ی بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار بهمت ارجمند و تفرید یلنبد از عینم

کار و بار ایشان بود اگاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سرگرم بیان خموشی میکشیدند
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانا می صادق علوای که از علمای
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقست مولانا از کابل بجا و رارالتهر شده اند و بآنک
 روزگار از سبب فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقوان امتیازی پیدا کرده
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسبب
 این راه در آمده اند لیکن از کمالی فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
 و شسته چنانکه یکی از صفائی دلان صادق القول گفت روزی خادمی حضرت خوا
 در بدایت شرکت تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفل یکی از فاضل و آید
 تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودند
 تمام کسب ایشان بکمال و اکمال رسیده چه زیاده بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
 از کمال مولویت نیست که است متداوله مشککه را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
 افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند و میان آید
 امید که تشنگی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیه گفت چون
 بسمع ما شنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم میگفتم که ما این
 جوان فطرتی و بهی دیده ایم که تواند بود که او بجاری قدیم نهد و آنرا با انجام رساند آخر
 چنان شد که گمان برده بودیم با بچه حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
 برنامی بود جوش مناسب این راه گاه بصحبت با ریافتگان محفل لی مع الله میرسانیم
 تا آنکه در بلا و ما و رارالتهر که معدن این طائفه غریز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
 آن عهد را دریافته نزد حضی بعروس توبه و انایت نیز هم آغوش گردیدند کما یسبحی باین نقولا
 عن کلامه الشریف همدان وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعضی اقوان
 ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز روز مره ارباب عسکر بودند و از استعده دنیا و پیه تو نگری داشتند اما از آنجا که رذری ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلعت
 خویش گرفت تا برو بجای که برو چون جلوه تقدیر بهمخواست که نخست تعلقات کشیده
 ایشان را بر یک تعلق باز آرد و از قنظر و آن یک تعلق مجاز بیا م حقیقت بر آورد نخست
 دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صوری گرفتاری فراموش آمد و پس از رذری چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوجود پیوست ع کان خال بحر
 و آنه این دافه بود و هم مقارن آن اوقات الام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان گرفت و روشی باین دل ریش گفت از زبان دُر نشان ایشان که فرمودند
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از بار بود که کششهای روحا
 متبر که حضرت خواجه بزرگ بهار الحق و المله والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند و تشمیه و امان طلب نموده بهمگی و در سر غ ارباب
 انیمینی درآمدند و روشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان گایو فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و ربلده لاهور و رایام برشکال که از غلبه لایمی گل
 طی کوچه از ان پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذر ها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قبل گفت
 من نیز روزی بر عایت آشنایان خواستم در ان سیر و تردد و رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند و ر قدم ایشان پیوده آمده از بسیاری گل
 و لای مرا ماندگی و در و پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض ندم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دهم که ایشان بقوت پای دیگر درین پیش

ع قطع این راه بخربای جنون توان کرد و دیگری از اشیایان ایشان گفت در آن
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند جل
شکرت حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز به شناسنامه پرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگری شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب باین همه متفر
و توحش و روی بر متافتندی رع سنگها دید و دل از شیشه می روی نتافت بدو
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فزانه و راهتزاز آمده ایشانرا نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها و حصول مراد ایشان بطور رسانیده و از نظر و دعا او
ایشان را فواید نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل تشکیده نمشیده ایم لیکن انتظارها و قلهتمانی
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شکرت متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بقراری و بیداری و غلبه ناتوانی و بیزاری مارا
میدید و بنهایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بے نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند ما را و فرزند ما که در طلب تو از همه بکشته و از لذت
جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده کن تا که طاققت مشاهده این ناکامی
بی آرامی و ندامت و بسا بودی که در میان شها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآورده
حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید خرابا الهی عندها
خیر انجرا مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دو دمان سیادت بود و ارقانیت بسیار
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کرده اند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در ایشان
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خودشان نموری بستند و میکردند

و دیگر بر میگردانند و فرود می آورند و بسیار بوده که طعام را به تمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه از زنان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر یا ریه اضطجاع میفرمودند و روزی
 حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تشکله
 امر پنج دیگری گردان امم الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و ناری در آمده میفرموده
 ندانم از من کدام حربه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیه می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب بطهار
 این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان باز گذاشتند و رحمهما الله تعالی بابجمله حضرت
 خواجه مودبست و جوی سالکان و مجذوبان سیهما بطهور رسانیدند و بسیار که لان
 را در بلا و یافته بهر باز گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظمای مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آن
 حضرت خواجه محمد یار ساقدس سره الغریز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میر آید بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاتحه و ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
 خواجگی و هدیه علیه الرحمه چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان استخار شیخ که در سمقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت
 خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاند داشتند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون غریت فقیر صم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تنفس آن بزرگواران غریت برهم خورد و خرابی عجیب و دوا
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله مخفی مد ظله تجدد تو به منظور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواسب الی
یوم القیام مانند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود باز تا شراسم لمفضل
آن سدره راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشارت ملازمت خواهر بزرگ
خواهر بهادری و والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریق اهل الله منظور رسید بکلم
الغریق یتعلق بكل حشیش هر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخارم فرمودند
ذکر نمی کنی که منحنیان حضرت رسالت میرسد نتیجه مندست تعطش بران داشت که
از همان غریز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن غریز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساد و لوحها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمار و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریق و دیگر ظواهر و مقدم استوار
را از جا بر نمی داشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم و قهقاراشستی الا نفس
میکاشت انشا الله الغریز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو بهار بالا عین رات
ولا اذن سمعت سیراب گردانند بالا خرم کثیر رسید شده و بکلامت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره و العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شد و اکم شد و البته که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقش بندید پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجعشان آن بزرگوار
نقحات ربانیه از وی چه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدو اقرار

غیبت مهووه حضرات خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در بهشت نمودن
 گرفتند و تلقینات فرمودند و بهرین توجه ایشان آن نسبت را قوی پیدا شد و دایره
 غیبت دستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمیعی دست داد تا آن که بحسب
 عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق بنیاهی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا
 خواجگی امکانی قدس الله سره الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصافحه
 بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیله ملازمت آنحضرت و ارواح طیبہ
 خواجہ نقشبند و خفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
 درگاه درآمدہ شد اللهم اخی سکینا و استنی سکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
 السلام علی من اتبع الهدی انتی کلامہ الشریف از نحوای این بنیقه در افشان
 و زاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
 ابیات شریفه ایشان که سه شنیدم کاشت راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کبر کانی +
 که بودی و روحان نام اویش + که باشد شرعی از جام اویش + کنیم من کین هو
 گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغ + ز بانم زین تلفظ که چه بندست + سرم بنخواست
 حمید این کندست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجہ ما اویسی بودند و نسبت
 از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خواجہ بزرگ بهار حق
 والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
 کار را با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از سیر ظاہر نیز چارہ نیست بجاورار
 رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبان صادق القول
 که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواجہ از
 هند وستان بجاورار النهر شوند در لاهور بمسی برای ادای نماز فرض از فرائض
 خمس درآمد در اثنا نماز ناگاه از سینه سکنه ایشان آوازی حبیب ظاہر شد

چنانکه اهل صف نماز از ان حیرت‌ناز می‌داد و بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تمجیل
هر چه تمام تر از سی‌دی بیرون رفتند از ان پس دوستانه تن باز نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضا غزلی حکایت کرد که من نیز از ان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما می‌نگزند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض دادم بمهم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند و اقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم چه از آنحضرت علیه الصلوة و التحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است که همواره
از قفا چنان می‌دیدند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را همه وقت و فوراً بی
حاصل بوده این بزرگامست او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن است وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان کفایت
تابع کامل را از همه چیز متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجه ازین بهت عالی و تفرد و الابرار
شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ما و را از النهر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیزان را
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل و ران دیار برسند ارشاد و اکمل بودند و در فیه
نیز از آن فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند و ران سیر صحبت مولانا
مولانا سیر عالی قدس سده نیز رسیده بر سر از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخش می‌شما ویده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتب
نسبات القدس ذکر خواهد یافت و از ان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسو

بعض دستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
 و اولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیم که استخوان غریز**
بساحل افتادست و راثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا ای عظم خواجگی امکنی در واقع برایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
 بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بنایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند **آنجا بر زبان رانده میگذشتم ز غم آسوده که ناله ز کمین** عسلم
 آشوب نگاهی بر راهم نگرفت چه حضرت مولانا ای تبرک بزرگی در آن وقت و بایه
 از کبار شایخ این علیقه نقشبندی بوده اند و همرو بر طریق خاصه خواجه بزرگ چون کوه
 مستقیم بنسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
 بواله ماجرای ایشان مولانا در ویش محمد امکنی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد و خشوار سی و ایشان را بحضرت قطب الانبیاء خواجه
 احرار رحمهم الله و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتاب اشکات القدس بعون الله تعالی تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار
 اکتفا نمود و اند با جمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانا سنده کور
 رسید و اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیل و نهار در خلوت بایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بنایت الله سبحانه و
 به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
 شده که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام بیدار آید و مستفیدان عالمی
 آنجا ازین تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
 احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از آنجا باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کثوره غزیری از اقربای حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم انجمن صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را ورین چند روزہ صحت خلافت اجازت
 کاملہ داده رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
 آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران نہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند خیرین نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان ایستد
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلال آسایطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 مشوہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشت ۵۰ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند و زین قند پاری کہ بہ بنگالہ میروند
 چون ہند رسیدند سالی در بلکہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلاے آن بلکہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ الیست دارالاولیاء
 و بیت الفقرا آنجا آمدہ در قلعہ فیروز پور کہ سرمنزلی ست بنامیت و لکشا و شرف
 بردیا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و حرکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دارالملال بجائے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از مشغول و افتقار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دارملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقدر
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و ابود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای شتالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت کلمہ کم فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
 مسائل غامضہ این طائفہ کے معروض میداشت انگاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگرداند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه خزن با آیندگان در کمال ایشاست تلمی میفرمود
و در انجام حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و عظیم سادات
و علما مبالغه می نمودند و در جزو و کلی عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بایستاد ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و در ازین کار
عظیم و انموده عذرهای فرمودند اگر آن آیند صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر ببلو منزلت و کار ایشان
پس بزد و خود را بنی دست آن استخوان می سپرد و بزبان حال میگفت که لطف
ازین و زنداریم روی گذر + اگر چه از دوعالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
سیکسار + حواله برکشین جلگه کرده ایم + چون آن حضرت رکن طلبان طالب
میدیدند و را غوش عنایت و کف تر بنیش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور فاضل الانوار خواجہ قطب الدین بختیاراوستی قدس الله سره
بود و از روحانیه حضرت خواجہ طلب پیر کللی می نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجہ مابدلی آن جوان را و واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندی اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بنی دست ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود و فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
و گیر خواهد بود چون از و فور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر باز او یہ خود باز گشت
شب و گیر و را گفتند آن بزرگ همانست که وی بنی دستش رسیده می و انکسار او
دید می فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بجز قبول رسیده و دیگر
ویده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده و بالا حواله
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند که این بجای صل شایان آنچه گمان برده آید

بجایهای دیگر تردد نمایند و اگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یا بیم این فقیر از زبان شریف خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب و آداب
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیمه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم آستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم خیال
 کسی که می فرمودند نیافتم درین حین برای میگذشتم که از ساری سرودی دلربا
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سید
 سعدی شیرازی رحمه الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + بگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
 و امان بران حکم زد و سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدیم و شنیدیم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقع دیدیم که ابلق سوار میگذازد و خطایق
 بسیار و در نبال ایشان و میگویند این قطب دقت است بعد ازین رؤیا آن
 فقیر بعبه وال از سببه التماس قبول کرد همان غدرند کور سر ایا پور و بیان
 آوردند آن چاره بسی آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان و در مجمع درویشان
 و رول بنهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن خود
 و دم را را بوده اکنون که ناشاد و خانه بربا داده ام این می گویند و میرانند
 بیچاره چه کار کنم و کجاء و مبعی این ماجر از زبان آورد که بسیاری از خانه
 را استیلا می گریه و اندوه از هوش برد و شور می عجیب برخاست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شورش معروض داشتند رخ کرا به
 شیرین تو شور است در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبید و بلفظین

ذکر و جذب الهی نواختند و تا نگرید طفل که جوشد لبش تا نگرید ابر که خندد و چنان
 طریق آن حضرت قدس سره الغر فی آن بود که هر گرامی پذیرفتند نخست
 توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار رسید بطریق
 رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامه اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خوبه
 برهان نام از خواجه های و مہنیدی که از اکابر خود نسبتا و اجازت یافته بود
 بنحیست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نموده ایشان و س را
 به نگاهداشت صورت خود دلالت نمود و دوس در تعجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شغل مناسب حال جمعی است که اول قدم درین راه نهادہ باشند
 مرا ایشان کرم نموده بمراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستا نش گفتند انشال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
 صورت مبارک پرداخت و روزی رفته بود که آن صورت او را فرود گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالب سکرش بجای رسید که با وجود تمکین و کبر
 سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و شجار میر و تا آنکه
 چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
 تا وید آنچه دید ما بشیر مطالبان را ذکر دل بطریق که مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمود جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
 ذات غشائے و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سره بسیار آن بجز
 ویدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
 بجمال ایشان کشودہ ز عقہ زودہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبهای ماه رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی بہ آنحضرت فالوده فرستادہ آ

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدرواز و خاص رسیده حلقه در زده
 حضرت خواجه دیگری را بیدار کرده خود برآمده اند و نظرت فائوده را از دست او
 گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
 مالی بابا مالی بجز در حاجت آن خادم ویرا جذبه سکر و نسبت فر گرفته و فرما و کنان
 و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان ماسانیده اند حضرت پرسیده اند که حال
 چیست بشورش وستی تمام میگفته که همه جاچه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
 در آسمان نوری سبزنگ بینایت و نهایت منی بنیم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
 ایشان مافرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابل
 آن آفتاب پر توی برین ذرو افتاده فروداش بخدست خواجه رسانیده اند بهم
 فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خونها طلبند بمسمی کن و خاموش کن زبان
 همه گویند روزی عسکری بکلازست ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
 مسی برون رفتند خادم این سپاهی برون و رغان اسپ گرفته ایستاده بود
 حین تخمخ و استبراکرات نظر گمبیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
 درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بخودی بر خاک انگنده است
 و میان اسپان چون گوی هر سومی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
 همچنان وراضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاده و همچنان در صحرا
 برون رفته و دیگر هیچکس از وفبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد عثمان سلمه الله
 فرمودند صبیبه ما مرضه داشت بکرات آن مرضه را ولالت بریدی حضرت خواجه
 کردیم دی ابا نمودن روزی آن صبیبه را بقبری مصحوبان مرضه بکلازست حضرت
 خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتا نمودند آن
 طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از کفیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایه کاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند سه مرا از زلف تو موی پسندست و فضولی
 میکنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آنارستی
 و جذبات برو چیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهیوش مبقیاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معانه
 می نمودند بعد از مدتی بهیوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بخت
 حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود
 دیگر نمیدانم که چه شد و آنکه دل خود را اندکومی یا بمسیدی گفتند بخت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر و
 در غیر ذل با و از نثار صاحب احوال است و آن صبیحه سیدی که در خانه را تمست نیز
 از بین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان را در البسه حلقه بعضی نثار
 و اکرات ماسور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
 شفقت گسری آن بود که هر که را تعلیم و کرم فرمودند همه را ان اثنای تعلیم و کرمست و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونی برادر اک حقیقت جامع و
 می بستند گویا شمشیر نقشبندی را بطهور می آوردند لمح زبان دلش نذر گویا میشد
 و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
 و بر رخ از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همه را ان کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر وزها می کشید تا هم نظر تریب ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشیح یحیی و میت بطهور می پیوست و این
 عنایت ایشان بر سبیل تعیم بود حضرت ایشان را قدسنا بسمه الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل نذر و حصول جذبه

بدایت تعلیم مطالبان این طریق را از اسقامات لازم البرکات حضرت خواجہ ماست
 قدس سر و بند و معروض داشت که مکر سابقا معمول این اکابر نبود و فرمودند که بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجہ خود پرسیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و بہت اہل ارادت
 نقصان و فتنہ بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و فور شفقّت بر ا
 داشت کہ بی مجاہدہ سعی و تروا ایشان شرعی رسانیدہ شود تا پیادگان بادیہ طلب
 را مری بوی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان انجکایت
 با خبر رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان رانند کہ خراہ اللہ عن الطالبین خیر
 انخراہ و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بقرب قوت کاملہ سیر بزرگوار خود در فاضلہ
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفہ ایشان را بہ نسبت حصول حضور بگذراند حضرت
 خواجہ دو روزی آن رسالہ را بومی درس گفتہ و بین اثنا فرمودہ امی فلان نسبت
 از ان نزدیکتر است کہ آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود و در ان
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند سیرگاہ طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گر شکی جان میدادہ باشد
 و ما طعام بخوریم و انجہ حاضرے بودہ ہمہ را بر گر سنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
 روحانی کہ میراث انبیت عند ربی است میگذرانند چون از لاہور متوجہ دہلی
 شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجز
 در نظر ایشان می در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ و را
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ گذاشتہ

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
 بران مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان بجهت درخواست بودند گریه بر لحاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تا روز بچنان از سرمانخت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارق فی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلا می دلی که بگری بعد از آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از ادعیه و او و یه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عنیت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت گشوده از
 مرکب فرو داده او را در کنار شریف کشیده معالقه سخت نموده اند و فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح ست و می همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و به سولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش شویب
 بسی ذرات بریز افتاده چنانکه از سوراخهای گوشش آن طفل خون برآمده و نفسش
 منقطع شده مادر آن طفل بگری و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی نهان
 میکرد و اندک کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است نگاه

لخطه خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعضی همسایه ها ستمی نموده
 ایشان از مشاهده آن ظلم ادبی آرام شده آن سیاهی را نصیحت فرموده اند اما او
 از غایت ادب و نجابت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
 شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
 بسیار غیور اند خبردار باش در آن دو سه روز آن ظالم را تهمت و زود افشاری
 گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از کتمل و بردباری ایشان از صحاب ایشان
 شنوده ام به قدری ناگنجی جوانی از همسایه های ایشان که مرکب منکرات می بوده
 انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آزما می شنوده اند و کتمل بودند و در روز
 آن شریر را شعله با شارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده آن
 خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
 بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شارت او مستعدی و متجاوز است
 حضرت خواجه آه سرد از دل برد و کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صلاح
 با صفا و خیر یافته اید و در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید مگر بهیچ وجه خود را
 از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از حبس
 خلاصی داده اند و وی بمرکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت کجاست
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جرمی صادر
 میشده و با ایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابک
 باشد ناچار بر بنیاس عکس میگرد و این فقیران چگونه و اگر از کسی بگروه شرعی
 میرسیدند تبصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لیسیت و کنایه و تشبیل میفرمودند
 چنانکه ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تبصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر نام ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیکندشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانان و حضور ایشان بخاطر
 میکردشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اقامت حق گوید و روزی
 در زاویه مسجدی از مساجد تنهانشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود نکردم و دیدم
 و انتم که چون اوبه لطف و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
 گرفت و گفت برقرار بشریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمد باقی قدس سره الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جاییکه قریب بر
 فرار بود برای ایشان سریری بنهاد و بران فرشی و ساداه بکستر و پیشان و راند
 حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید و راند نظرش بران سر و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریزان بی قید بختوت و دوری
 تمام زبان بزمست و دشنام ایشان کشوده و درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوی برداشت و گفت ای فلان
 تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش بگذارند جمع کثیر از ویشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده و میخواستند ویرانه بنیاد و تقریب نمایند حضرت خواجه همه را
 بنگاه خشم آورد و از آن اراده بازداشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر و رسیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من نشد و بخشید و بشومی من مغر خود را خالی بکنید
 و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
 و رزمی چند طلبیده بوی میدادند و راوی گفت من هیچ تنیر و تذبذب و در حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند و درین عالم بوده است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا تقسیم گرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقته علی
 خلق الله خود متوجه شده استحقاق قسمت میکرد و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و وراذکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیویزد که یاران غصب
 از سرسیرت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً برمیستوی کم
 و یدین خویش و بر و باری و دالت مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج و رین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری و رین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریان رشید جز بفقرو مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین و اند که ما را
 بوی و محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضائیدادند و با وون ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت منفرد که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود و قتی که غم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر کجائمانان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عفتیت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان بهند لک نامند بخرج زاده و احلا ایشان درویشان
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مالی کرای آن نمیکند که انیمه سیم نور
 مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نپذیرفتند و باز گردانیدند و بی تقیدی
 ایشان در طبوس و ماکول مسکن تاجدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
 و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این بیارند و کذا لک اگر چندین روز
 جامه و ربدن شریف مانده شوغایین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شد می یا از خاک و خاشاک پرگشتی از آنجا
 که غرق بجز تسلیم و رضا بودند اما اظهار تعمیر و نظیف و تمویز آن هرگز نمیکردند با وجود این
 همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکمیل
 طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بجز تشریف می بردند قدر
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگذاشتند باز چون اعضا بضعف و دردی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشت و احتیاط و رلقه تاجدی میفرمودند که هدیه که میرسد
 اگر چه از آن حکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَزِدُ الدُّنْيَا رُوْمِکُمْ و اما آنرا بخصوص خرج هم نمیکرد
 بل از محل اطیب قرض حسنه میکرد و در بدل آن آنرا میدادند که بکلم فقهاء آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کید تمام میفرمودند که نرنده طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طنج بجز دنیاوی نه پرواز و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دوی منخیزد که مجارمی فیض را می بندد
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در آن جائز میدانستند ضرر آن را
 در احوال آنان ساءنه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال کشف
 آمده معروض داشت که در کار خود بستی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر ازین سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک شخص
 نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البتة در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
 تفشیش نمود معلوم شد که دوستی چوبی برای سوختن که نه از آن چوبهای احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کند لک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و روایات فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
 الائمة سراج الائمة امام ابو حنیفه راضی الله عنه در معامه دیده اند که قصیده
 در مدح خود بخوانده اند که از آن این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
 کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و این
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنده که اگر بیگانه می بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده که بفلان و سر که احتیاج بحاف دار و بدیند آن درویش میگفته که همیشه
 از آن روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تفرید ایشان را آن یابیه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
 و مکاشف از جند سرمت ایشان فرو نمی آمد و در عین کجرافیت و مازنا یافت زو
 خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

و راه خدا حلاوت باید بود تا جان باقیست و طلب باید بود و ریای و ریاء اگر است
 ریزند گم باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غریبی یکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهران کتابت رقم نمودند که ویرنغ این عاجز گرفتار
 قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی ویرنغ دو روزه عمر دیوانه و ارامت باز ماندگی
 خود میداشت و در جستجوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی ویرنغ افتادگی نیز روی و آشوبی کرامت فرماید
 که کار و جهانی خود را و قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فری بیا
 آمین یا رب العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
 حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دُعَا الرَّغَائِبِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
 اجابة آمده والد عار از خدمت شیخ تاج الدین سلمه اند شنووم که گفت روزی حضرت
 خواجه مارا وقتی رویدا که همچنین مندهای قبا کشاوه با سینه عریان و دستار
 بریشان متوجه ساحل دریاشدند آنرا شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته بآه و درد تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر واردات و احوال
 و فیوضات و انوار واسرار میریزند که اگر این دریاسیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند امام ازینجا چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس متزه
 طلب همچون و مطلب هیچگونه نه آنرا شبهه دنی این را نمونه و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و ربهلوی ایشان بودم و ریا
 نماز آنها سستلای گریه و اشغال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا اے
 نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودم پسیدم

که سبب این گریه اختیاری و اندوه داشتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر ما را
 بدین در و بگذار از آنجا که بنایت ایشان بس دلیر بودم اجماع نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و راه الوداع عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زود بدستش رسد نیاید
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنایت مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شور و کلام خود را ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال و در میان آوردم تا بعد ساعتی چند تنگ آمدند و ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن که فرمودند فلان کس امر که موجب رسیه
 و کلنی یا تخمیری باشد می که در حیرت و دهرت و مستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تقدیر ایشان بود که سری بیخیت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تهریت در ایشان بدو سه سالی نگذشت چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه تعریف و چه تکلیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 از واکزیدند و بشیوه قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
 سر بگردان میستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بسجده جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث سنن آرد آن یُنْظَرُ إِلَى مَنِي نَيْشِي فِي وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى
 ابْنِ أَبِي قَحْطَانَةَ يَأْخُذُ بِكَ دَمْعُ ذُلِّكَ زَهَبٌ وَ دَهْشَتُ دِيَارِ اِيْشَانِ كَهْرُ كَامِيُوْد
 نقش و یوازمیشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خبر اوار و ذکر الله
 بنظر رسید تا بجاییکه روزی عبور ایشان بکلی از قرا که سکنة آن مزارعان

بنمود بوده بوقوع انجاسیده بجزوی که نظر انجما بر ایشان افتاده بامیدیکه سبب
 که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیا و ما آید و او عظمت صحبت بل روت
 ایشان چه شناسد و چه بگانه را سخن بر لب و نه عا و در دل می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از دهنشت ایشان بسیار مردم و انا از جای فرستاده عزیز از
 اعلام فضلائے مکرر گفت روزی رسیدم نصف جماعت نماز که برپا شده بود و در آن
 صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جانی نه بود مگر هیلوی حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواه اعتقاد چندین
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و احوال قیاس بخود خود سال یافته رعایت
 ادب بخاطر نماید و آمده خود را فرجه روح کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر دلم حمله آورد و چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بجه می رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بهیتم خبر دار شدم و از مشاهده این معامله از مخلصان
 حقیقے آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہلبت گاہ از جوش قلق و سقوط و
 خلق تنہا و رکوع و بازار میکشد شتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیها و فرورفتگیها و حیرت سرموی در امور شریعیہ و التزام عنایت
 فتوری میرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نہ تا بحدی
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجه گفت انشاء اللہ ایشان فرمودند با و
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مردان ترک و بی نظہور
 میرسد بظاہر و پراختشونت نمی نمودند و نمیرانند تقرب ظاہری خود کی انا
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و احوال خود میدیدند و خواب و بخت
 بوی امری می نمودند متنبہ میشدے اسی تو مجموعه خوبی زکدامست گویم شاہ

عظیم بر جلوتیبه ایشان همین بس که دوسه سال بر مسند شیخت بودند و درین مدت
 قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر گردیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دوسه ساله در آن
 سالها کجا بود کمالا نمی توانی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در مریه شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که ماند شاهد بزرگی خواجہ شهاب الدین بس که بچهل سالگی رفتند و دوسه سالی هدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجبه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله شد و همما الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرو و نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش بهدایت پذیرداخت و تمام روز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند و آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردید
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعاء و تلقین ذکر از ایشان گرفته اند
 نیز منجذب شده آمده از مریه ان شدند و گویند بعد از قدم بهدایت از مریه ایشان
 بشهر معظم و بی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجبات
 گذاشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبه
 از جاها سکه و در و درخت علییه رسیدند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنود و مدغم شدند می میر محمد نعمان سلمه شد گفتند جوانی را از اهل
 خراسان در آگره بداء الشفای حکیمه دیدم از حالش پرسیدم گفت مروی
 چنان بودم و در کن حضرت خواجہ باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان انجامیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زاری بگرسیت اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه با بچهل رسید که تکمیل تمام طبع انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سر و
 از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الا قدس بزبان انتقال تهریم
 این مقال بود من شوم عریان زن او از خیال تا خرامم و نهائیات الوصال
 در آن ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود و بقیت وحید طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 بچهل سالگی رسید مرا واقعه عظیم پیشتر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمد و گفت
 مبارک کشود و نمودند و فرمودند این خطبه رکعت منست نشانه است که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آمینه بروست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاتاً با هم درین آمینه نظر کنیم آن غصه میفرموده و آمینه ایشان را
 پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم بمن این چاینها میند که من زهره مشاهد آن
 ندارم متبسم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و نمود
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکتوف خود را خواب گفته
 مذکور میکرد و اندر روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علییه نقشبندی فوت خواهد شد انگاه

انتقال حضرت باقی بالا قدس سره در سنه ۱۰۱۱

در سنه ۱۰۱۱

تکلیف است

فرموده اند که جانی و کینا شهر دلی باید اختیار نمود و ترک احتلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد و مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشته درین حین من قصیده غزاد در مرثیه خود میخوانم
و تعریفات عالیه در آن مندرجست چون بواسطه شهر حبادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیر این پوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
تا بستم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم میرانیست و چنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روزی جا
نروید که آخرهای بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده درین میان شی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدده فرموده اند اگر مرد
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و شبانه
بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع
یاران باشد می نگریستند و اصحاب میگفتند که ایشان منتهی و تجبی مینموده اند
گویا افاده آن میکرد و اندک عجب از شما که در دیشانید و از دایره رضا بقضایرون
آمد و جزع می نمایند درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین فرست
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
و چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهر اندک را سم ذات مشغول

شده اند و محبان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
 انتقال موضعی که خاطر خلص صاحب ایشان بر آن قرار گرفته برای قبر حفر نموده
 چون جنازه را درویشان و لریشان برداشته اند از دیوانگی که حاملان را بوده
 با آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت رانده اند بل زمین دیگر برده فرو آورده اند
 بعد از فرو آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که در آن
 حضرت خواجه تقریه را بایران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و صلی
 ساخته دو گانه گذارده بودند و خاکی از آن موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 چسبیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
 در همان مکان که حواله قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
 و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد رکنج و از بنجاک سپردند و امر زمین سخی
 خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آتش و استجار
 و از بار بستی شده بیزار و بیترک و بی نفع و شمع فرار او همه نور غفور باد و دلها
 ز ایران در ش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
 بایر او تارخ منظومه که را رقم را روی داده اکتفا بر دوسه ذاتی که بدوست بودی
 از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش جلگه عشق و بر خلق تمام عطف
 بود و می تشنه و لم بسال فو تش و خوش گفت که بحر معرفت بود و فصل سوم
 در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
 قدس سره رسائل و قیقه زیباست و مکاتیب بدیع و لربا و کذلک منظومات
 نخته و از بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرگشته و نیز برخی و احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
 از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر او برکات چهلگانه

که موافق بن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و بعون الله و
توفیق بل بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
طریق متابعت آنست که بجز گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خود را
عاجز متحضر شناخته در دفع وساوس شیطانیه التی بقادر مطلق بیازند تا اوقات
کلام اسبجانه خالی از کدورت اندیشه های پراکنده شیطانیه دست و پد این قسم
تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدا را سبحانه وکیل خود خد کر دست و قدرت رسوا
اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
تا آنکه آفریدگار جزو وکل الله است دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از او از غیب او
بنظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار است و صدها شریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر است موجود یا البته موجود خواهد شد که بان دفع ضرری یا جلب
منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که ای ایس
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان و جمیع
که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و مقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز یا را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسند است
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورت این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرانس مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سمع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند و در آن وقت زبان قاری حکم شجره
موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم این امر متضمن امر فقر و الی الله است چه استعاذه التجا بکسی برود
 و در جوار او رفتن است پس سنی متابع را سزاوار است که بعد از دیدن خود و در پناه
 حق بگریزد و حق را در دفع و مساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او امی کلمات و تدبیر معانی آید توجه پراکنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید بظهور می آید حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمود
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در مانیا فریاد نماید الله تبارک
 عنکم الرحمن یا اهل البیت و یطهرکم تطهیر او فقرات احراریه مسطور است که نسبت
 با تحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر انشانی از ملک و ملکوت
 نیست نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیرت از دور کشیده اند چنانچه در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتاده چنانچه از باب توصیف
 صوری را میباشند این قسم تعوذ منستی را دست میدهند و نزدیک باین کس را که
 نهایتش در مدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند مرتبه
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الا احسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم کن
 تراه فانیراک سب و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 و کریمه ای که تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است
 بروفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ای که تعبد
 منتهی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات تویی و ای که
 مستقیم تا آخر و اخل و عاست یعنی از تویاری میجویم که صراط مستقیم را نمایی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورتی
 که ای که تعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از این استین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را همه خلق و توفیق
 تو میداریم یا طلب ثبات در انقیاد و یک برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کرمیه
 اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکی رضی الله
 عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجا باشد که اعتقاد
 برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین محصور شویم بکس از ان عقاید
 آن بزرگ است که میگوید بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 خلق بینند و از بعد برضی ندارند خواه خلق صرف بیند چنانچه دهریه و طبعیه که
 ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
 که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اصله الله علی علم و حق ایشان درست
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از بعد برگردانیده اند ایشان
 ضلال و ضل اند و نه راه آنها که همه راحی می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبه صرف انکار از ایشان نیز از راه برآمده اند پلور بر سوفسطائیه می رفتند و نه
 راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیّه اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه انجا
 حضرت خواجه با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شاہراہ انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلافت معرفت انبیا
 است حاشا چه ایشان برگزیدگان این بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 با اعتقاد این صدیق کامل و دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیّه

نے بل چون وجود صورت در مرات که می نماید که هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق تبارک
 است نه آن اثبات که علمائے متکلم در صورت علیہ نسبت با زبان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تزل نموده
 و حقائق عالم ظاهر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور در وجود چون
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن از اصل است
 چون ممکن پرده دار شده بحکم لون المار لون اناءه مجربان را در تصور می آید که فعل
 و اثر از ممکن است و الهکم الہ واحد لا الہ الا هو الرحمن الرحیم **پ** در تحقیق کرمیه و هو معکم
 اینما گفتیم تمیز فرموده اند که سر معیت غیب هویت حق سبحانه تعالی با شیا در غایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر مرتبه مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تزلالات او بصورت علمیه و بودن آن صور برانح بین الوجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم **س** از تو امی سرنگ
 ما چندین صور + هم مشبه هم منزه خیره سر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجہول الکفیتے بحضرت ظاهر پیدا شده که
 آن حضرت در کسوت آن صور برآمده و آن صور آئینہ اسما و صفات او شده
 و اسما و صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم والعین روحا کان اوست لا
 اوحا لیکن معیت خانه معیت اعمال است با صور جنانیه از اشجار و قصور برتبه
 محققین که قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکه
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوهر آن ذات متعالیه در مرتبه منزه است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبه قابل این امور و معیت خانه
 عین همچون معیت نقطه جواله است با دائره موهومہ فی الخارج پس چنانچه نقطه

باوازدیکے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور ابقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزلات
 علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن منزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن منزلات شدہ است و ہم بتقریب بحیث مفہومہ من الالہ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانی تو ہم حلول و اتمیت و بی شائبہ
 چو نے و چگونگی و رہہ جا باہر است سخن باقی کو ترا میرا مومنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس کل شیء لا المقارنۃ و غیر کل شیء لا ہذا ملکہ اگر اتمیت می بود لا بد تھا
 بے بود و غریب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ میگونیہ
 معیت راست نمی آید و ہر آمیزہ روئے نمود و آوازہ العجز عن درک الادرک
 اوراک و رین مقام ست فردایان وجہ مطلق و شتاقان غیب ہوتیہ میگونیہ کہ
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لافے آن بے باید کردیکے از غار
 روئے قدس سرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ هیچ وجہ
 مد رک نشود و عقل آنکہ هیچ وجہ جز یاد آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت و روست
 بے دوا بے بتقریب بیان کریمہ فانیما تولا فتم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی ہر تو افگند جو ہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مترتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے صفات پس ذات او در خارج عین این صفات آمد بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و متکسر شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکیفیۃ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ روآری و آنجا جوہرست

بحقیقت بہمان جوہر رو آورده آن جوہر باین صورتست کہ کجا این صورت لیکن
 آن جوہر منظرہ ازین صورت در خارج بوی از وجود خارجی ہشام این صورت رسیدہ
 بیش ازین نیست کہ بقدر این صورت صفات آن جوہر منشا ہستہ افتد و بہرہ رو
 سے آرے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نہ ارسال
 پروانگی و ہزارا بعین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی ہونیار و صورت
 اشتباہ وار و اعراض نظر تو ناچیز نگر و اند و محبت ذاتی کہ کمون سرست و جلوہ
 نیاید و نسبت مجہول الکفایتی کہ مقوم ادراک و مقتدا سے آن محبت است و تعبیر از ان
 جز باوراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسانے
 آن خود کماث در عنوان تحقیق معنی کریمین مذکور ترین این چند فقرہ مشکین
 نمازین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاکست خداوندیکہ فیض
 اقدس خود ہشیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظہور از تنگنا سے خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوہ گر کرد و در تنگنا سے وحدت او نشان اثنیت نیست مطلق الہیت
 دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ
 کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سر سیمہ شوق بر بستند آیندہ وجود برابر
 شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آور و دنیا گاہ
 صدا سے وہو معکم انما کنتم بکوش شان رسیدہ در یافتند کہ سیت جزبہ و کائناتی
 صورت نہ بند و حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و لو اسے
 معیت اشارہ بعد م میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جل شانہ بشارت انما تولوا فثم وجہ اللہ
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ عجیب

خود خودیم خود را از میان سبب باید برداشت هنگام این دست بردگشت ارادت
 بر دامن مقصود رسید نسیمی از راه عروق در زید و نکست دوست را در
 شجاعت قلبیه گنجد چاره از یاس و رافتا و کرشمه معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنه لمن الماک الیوم و گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و احتیاج آید و در و صداسے فاستقم کما امرت بگوش جالش
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عرفت نفسہ فقد عرفت ربہ و در میان
 آورد و لیکن معنی و اندک من و انهم محیط قلعة و حالش آورد از یکسو و غنفسک
 و تعال و از یکسو فون و جہک شطر المسی و احرام اضطرابی و کار نما و عنایت من
 بحیب المضطر اذا دعا و پرده حجاب را کہ لازم وجود دست عینک ساخت و پیش
 چشمش بنما و صورت قات تو سیدین نظر و رسید این سخن آخری ندر دیک
 بتقریب حصول محبت ذلتی کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زودہ اند کہ بر تو
 با و کہ ملازمت خدمت در ویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی با ستی
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب هیچ نماندہ
 و بحقیقت فنا سے فی اللہ تعالی رسیدہ و دیدارش حکم اذ اراد ان اللہ فناء
 ذکر و محبتش بوجیب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اور ویش منظر اسم الحکیم
 شدہ ہر حرف فرماید بے حکمتی نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نہ باشد بجا
 در متابعت فرمان اوستی نمائی باشد کہ قبول الہی از ویرجی باطنش سرزند
 سادات ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الفتدیر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بے شورت کے خلل و در کار خانہ ہستے تو
 بیفکند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب تعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض و رہبان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود گیر و

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوت عدوی ازان برت
 و انابدست آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت ازا کل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اعدا و
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهى و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاهى نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده اوبصر و بصیرت
 تو منظم و ناپذیر گردد و چون منی اجماع باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو منظم شود و نور بصیرت بحال خود مانند شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریب است
 یا نه و چون رطوبات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشی و قرب خود را بقصر خورشید بیایی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندی و اگر در همین مقام ماندی که
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موحّد گردانند در سطوت آن نور بهوش شوی
 نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر بر آرد و بنیائی یابی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن یک وقت
 با حجاب لطیف و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا تو اسے این توجه را
 نگا بداری و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میکردی باشی بطریقی که اکابر این سلسله علیه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا منجی بان درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش تخنیل
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و روش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن ہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ گراہتے از تو و رخا ط مبارک
 او بقیہ و نیزے باید کہ مرا و خود را از میان بر و ارے و جز مراد او مرا و گذارے باشی
 تا بہتاسے مقصد برے با جملہ مدارین طریق برارتباط جانبدن ست دل برکہ ام
 کہ صورت کرے گرفت و فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
 و آفتاب است چنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور و روختن می آید
 و از راہ برزخیتش چشم سر توجہ علو او راے یا بدانش محبت شعلہ میزند و خرسن
 ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل منیہ و آئینہ
 آفتاب ناست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر است چہ ایشانرا
 کمال نسبت جی بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بود و فیض بہمان را ہیگر فتنہ
 چنانچہ نزو اہل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
 قدس اللہ سرہ این معنی را ب تفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ را و اہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
 نسبت جی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جی ست
 والسلام علی من اتبع اللہی الی در بیان کریمہ و شمس و ضحیٰ و القمر و املیہا
 بتقریب بہتر قسم شمس و قمر و امثالہما بزنگاشستہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و ہشتہ اند چہ انہما مجاہے جمال مطلق اند و
 مظہرہ انسان مطلق را نہ بان معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پر وہ انہما
 بحکم کون المارکون انما وہ ہم برنگ انہما ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را ورین
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نے افتد نہ باین معنی کہ ذات و ارورا

ایشان می آید بل مستی او را بر لغت ذوق و محبت و استیلاک و انحلال می یابند
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانیستون
یافت اگر کسی عاشق آئینه باشد و برود صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که خروازات
آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهری بر روی آئینه
و میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و پس سبک
و تحقیق کریمه والنهار اذ اجلها نوشتند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیلی ایام بعضی است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
نمیکرد و انداین چون از اثر موشترست و آن از موشتر باثر آن طریق علم است این
طریق عرفا و تعظیم لیل و قیتکه پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشاندن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصف برنگ عدم
شده چه سایه نور نیست که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اخفا بعضی اشیا
ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست و ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان و مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بنده ظهور
نموده اند و چنین ممکن و رنگناست عدم ممکن نیست لیکن حکم و اثر او برآمده باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاب که لیل
از انبساطا بللیالی ایام بعضی از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات
آئینه ماه مقابل آفتابست و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
منصف برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده سبک و تفسیر کریمه قد خاب من شهابا
تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست که بعد از تنویر و تعدیل

ارکان او در و نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کانه ہی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و هیكل محسوس امو دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامه اوسیان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
 اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خبیثه و نا امید می مخصوص کفار باشد انه لایس
 من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حسبت و بصفت خاصه روحانیه مشرب شد بل تخلقی از اخلاق
 الکیه متحقق گشت و لهذا در کتب خفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق به است
 گروه مومنان شاد می کنند و بچوس و وسوسن آزادی کنند و بسیاری از محققین
 شایخ برینند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز در
 ایمان او نمی شود و هر که بعد از ایمان مرد و دشته مجروح و تقلید داشته و آنکه شایسته
 اناموسن انشا الله میگویند بعضی بر همین منی حمل کرده اند یعنی اناموسن تحقیقی
 انشا الله تعالی بلکه در بیان منی سوره اخلاص فرموده اند این سوره را
 سوره اخلاص ازان گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک
 حلی و خفی خالص میگردد و فی الجمله اخلاص و عمل او دست میدهد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتے بند و که در عرصه امکان
 هیچ گونه مثله او را نباشد والا آن معتقد او ممکن خواهد بود از آنست که اگر فرموده اند
 که التوحید افراد القدم عن الحداث و هم ازینجا است که ابو علی و قاق رحمه الله در
 توحید حائے فرموده که التوحید غریم لا یقطنه وینه چه ضمهلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیه گاه گاه است میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره
 صاحب دولت را که صفای قلبی باشد توحید و ربوبه اعتقاد بدست می آید
 که حال او هیچ مخلوق را میسر نیست سخن باب مدینه العالم است کرم الله تعالی وجهه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تکیه در مقام احدیت قطعاً نمیداشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
^{علا} در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
و شر صبح عبارت از شرمی بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
سر در این که در صبح شر اصرار کجا اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است تصریح
اضافه نمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد از عوذب الخلق من شر الخلق و آنست
و آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بخلق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی
چون شمع آفتاب فرو میرود و شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بهیچ وجه اندام
امر نیست نه بجهت وجود امری و وجود غیر محض است و ایضاً اشارت تواند بود بآنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که زمام را بظاهر نسبت ندهند بل بظاهر مربوط و از
وازیای کلیه او بشیرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظر بهیچ نیستیم هر چه در
از جاس و دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق مشتکی و سیرامی گویند خلق اینچنین است که برست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعد از رو و و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایق بزمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشیناید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الهی
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نمودن اندک و سوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در دلهای آدمیان تواند بود بحسب دید قدرت و فعل ایشان باشد
 این سوسه سه قسم است یکی بحر و خواطر و خیالات است و این نسبت یکم است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است بنحایه لیکن بظاہر
 عقل و حس مشاهد میکند که افعال عباد و مربوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد و عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت به آدمیان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدر حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
 ازین هم ذمّ و هول دارند سوم آنکه بنده را بالوہیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
 را کردند و رفع سوسه اول آنست که از خلق حق را جدا ندانند و فعل و صفت خلق
 را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوط
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده فرموده است تا جنبش دست بست
 ما دام + سایه متحرک است تا کام + پس استعاذ و رب الناس مناسب نیست ازین
 معنی و سوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن استعاذ بملک الناس لائق آنست
 که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه یوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را
 در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرقی نماند علاج
 پناه برون بملک الناس است که مرتبه جمع است تا ظاهر شود که مداومت ازلیه
 است آنک لا تمیدے من احببت ولكن الله یبدے من یشاء چون سید
 ولد آدم را این حال است دیگر راجع رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و
 قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در هر آن بعد میرود

مثل ان بظهوری آید و خلق و تاسیر تمام از مرتبه الوهیت است باین سخن و سوسه
سوم نیز مرتفع شود بلکه بهمان تفرقه ظاهر و مظهر و رفع شده بود که صورت فرعون
و شداد را بالوهیت گرفته بودند نه حقیقت ایشان را لیکن استنازه بالانسان
و در رفع او مناسب است بکمال ایضا و تحقیق کریمه مذکور رقم فرموده اند و سوسه
خماس از سه قسم بیرون نیست یا بمعصیت می اندازد یا دل بند را و تصرف خود
آورده ملکوت خواطر و خیالات میکند بے آنکه ظهور معصیت شود یا بکفر می اندازد
نمود یا باندن شره از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چه معصیت و اسطه
موت می شود چنانکه بعضی اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة و در و درخ
می نمایند کفار صفت ایشان لایموت فیها و لایحی است در بوبیت واسطه وجود
و حیات و در قسم دوم است که مملکت و سخر به شیطان است التجارب ملک بیرون مناسب
و در قسم سوم التجارب باله بیرون نیز اوارش و تحقیق حدیث کان الله و لم یکن معه
شئی رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبها من الصلوٰۃ فصلها
بظهور رسیده اشاره به مرتبه اطلاق است و تقدم آن بر سایر مراتب تقدیم است
ذاتی و الا ان کما کان که باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعضی اکابر صوفیه جریا
یافته عبارتست از آنکه او همچنان بر صرافت اطلاق خودش ظهور مقیدات
جلوه اطلاق را بر زمین ریخته و ران حضرت ازل و ابد ظاهر و باطن و ربان و ربان
جمع است جمیع ذرات عالم در و و آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و
قهر می آیند و میروند و میان هر دو آن و ریاض لا انتهای اطلاق متیاست
و از کوتاهی ظهور مقیدات نسبت باین همه اطلاق بے انتهائزد و یک است
که نظر عارف کل شئی هالک الا وجهه استمر بنید و آنکه میگویند حفظ ما بین نفسین
نیز عارف را لایست نیست که خود را بفنا و نیستی برود و که آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بهتر است و الا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین النفسین که او از دوسه منفک
 نیست چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه اشتیا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی بشام او نرسیده و همچنان در علم آمیده
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کما کان اللہ بعد از ظهور وقتی بوده باشد کہ لی مع اللہ
 وقت بکین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنی
 صحیح است و اگر چه کما کان اللہ بمنے اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
 ۱۴۱ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتل محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ افنا و امانت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گرد و انبجادت ہمین ذوق یافت است
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند کہ ملا
 طریقہ باین سہ چیز است رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت مثل در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکر کنی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسہ و ان ذکر کنی فی ملا ذکر تہ فی ملا خیر منہ یعنی فی
 ملا الملائکہ فرمودند بخدا سے غرض حل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و
 خالف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے گفته اند و پریرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا و در صورتی کہ ذکر بندہ مرقق را و ملا
 آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاو اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا را باشد یا خیریت ملا را باعتبار
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را ہمیں گویند و انہا افضل اند
 از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا را باشد بل حقیقت مراقبہ انتظار است و صفای
 انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
 آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بجز ہوا کے او باشد جل ذکرہ
 و بی حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استمانہ کشش این قسم مراقبہ جزئیست
 و قریب الانتہا را دست نمیدہد و لهذا ابوالجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
 در بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 لیکن بتدریج عاشق را تقلید منستے باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
 انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات کہ مطلوب را مقید بینہ شکل و مثال علم
 و خیال کردہ در عرصہ ثقل آرد فرو دانست و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش
 از ان رذیست + غایت فہم تست اللہ نیست + بل نگارش نمودہ اند نماز را
 حقیقت است و صورتی ظهور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
 اختیار سے و طلوع این شرف از راہ سلوک بتغیے برودہ اصل مشہور است و طالب
 صلوٰۃ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک
 داشتہ باشد و وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خلایک کردن دل
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر راہروا نیست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو جہ
 مجمل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلامی نہایت
 وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شمار باطن خود سازد و یکمن کہ سر
 غیبی در رسد و اورا از ولستاند و منے و ما انا من المشرکین پے آور و جلوہ گر شود
 تعاقب قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفای دیگر پیدا شود بر تو تحلی ذاتی بزبان حال با او بے علتی و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 الله اکبر من ان توجه الیه غیره روئے نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما
 اناس المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل مغزول شوند
 بصفت غلت مستحق شود و بر پشت قبول خطاب فیه ما فایه لک پیدا کند و از
 عهده امر و اذکر ربک اذانت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد و بند از نجایان ترستی کند که کل کائنات را محمل و
 نایب باید کلمه لا اله الا غیرک بر از نقاب توارمی بر آرد و انجا خلاصه قناعت در مقام پیش
 بنشیند باز تواند بود که اذکر ربک اذانت لباس و دیگر پوشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار و مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
 تکالیف بر روشن سازند تو نمود و بے تکلیف شروع بقراءت نماز است در فتح
 دیگرش روی دهد بصراط مستقیم متد شود و سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
 برسد چون درین مقام تسکین شود معنی هم فی صلواتهم و ائمون و صفات حال او
 شود و نیست صلوة حقیقه اگر کند ذات بر و تحلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل فنا حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در ذمایت گریبان
 گیر جانش شود و معنی اشتی عدم مالا عود له دل نشینش کرد و در جانا بقمار خا
 زندی چندند با مردم کم عیار کم بوندند + زندی چندند کس نداند چندند + بر نسید و
 نقد هر دو عالم نمندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الفتنه شود و هنوز
 درو مند باشد که این در دست که مقصود از فریش عبادت روحیه بهین در دست
 پس بعد از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام عصیت

است یا رغبتی به دنیا دار و یا سبب بین است یا کتفا بالابدعاش ندارد یا محال
 خلق است یا اوقاتش بذكر حق سبحانه مهور نیست یا از خدای غیر خدا غر و جل میخواهد
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظری بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
 دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست و رسلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماند کہ
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و بالیست خود برآمده اند و اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
 بجهت بعضی از نہایت حقانیہ ثابت نمانده اند لکل وجہ ہموالیہا اکابر خانوادہ
 نقشبندیہ سے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کردار و این راہ و انگیزہ
 شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غفلت
 و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند
 رعایت مذکور و راسخ و در وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر و توجہ دارند
 و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بکذبہ میکشد و بعد
 جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجہ
 مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روئے نماید بکمال درختہ
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شہ یفہ ایشان است و منہ
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند سہ این سککہ کہ من زوم بنام فقر است
 وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز رہ خواجہ احرار بکیر + کان راہ
 ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
 اسرار ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ است اول و راہ ایشان در ادراک
 بسیط است کہ غلبہ بہت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات است
 و ظهور وجہ خاص است مقدمہ این منہ را کہ مغلوبہ ادراک مرکب و ظهور

تجلی صبح سعادوت وصول ست حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
کشتش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بند بدل نبوت آگاہی
نیز مشورے نماید تعبیر بقنا و فنا کے فنا سے کہند تو اتر این نسبت را وجود
عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شمرند و اصل
اعدام اگر تو اسے کرو بہ کار مردان مردمانی کرو بہ ازین جاست کہ در وقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجو و فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا سے صفات بشریت
مے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نور سے بخشید کہ در بر تو آن
نور ویدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی تم آنحضرت
بخودش بہ فنا سے حقیقے مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چه
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا شد است
این وجود را وجود فنا سے گویند و مے گویند وجود فنا بوجو و بشریت ہرگز
عودنے کند یعنی عاودۃ اللہ برین جاست کہ فنا فی بہ او صافش و
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
ان بعد اللہ کا ایک ترازو درین موطن میدانند و رؤیت اخروی را نیز
درین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رؤیت ہجوں فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیرتست اما چون
حق سبحانہ خبر داد کہ یہ بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آتشا و صدفنا اگر
می گفت پیشانی شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
ما نظر تے سے الہ اورایت اللہ فیہ او قبلہ او بعدہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمى نهند و اسم معاينه
 بران اطلاق نمى کنند چنانچه بعضى گروه اندکى اہتمام ایشان در کشف غلبه
 و غلبات آن است و رغایات آن نسبت کثره صفاتیہ نسبت از نظر ایشان
 محو می شود از صفت و فعل جزوات هیچ نمى بینند و در غرض وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیرتشان نمى ماند این نسبت نہایت مقام انبیاء و اولیاء آن
 ربک المنتہی و لیس و راو العبادان قریہ شہار قم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 و رذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و
 صفات و حق الیقین علم بآنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چه حاضر مدرك صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت هست
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیست داخل نیست چه حاضر مدرك صورت علمیه
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکه دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چه فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ اسما و صفات است
 با بجلہ ہر چه حاضر مدرك هست تجلے منسوب بانست فائز و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہر
 تجلیات صوریہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر و باش
 از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تئیریکہ تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افتدای سالک است
 چنانچه مقرر ارباب نیست میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی نیست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت متقدّمه صورت حقست
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذی صورت حقست با تقرّر صورت علمیّه
 و مدّ رکّه بالجمله و در تجلے معنوی باطن و پرده علم گرفتار معلومست بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیّه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرّق و پریشانست بلّ فرموده اند توکل نیست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بر سبب بر بند وخت زیرا که سبب مثل
 دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 دروازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه دروازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تابد بلّ فرموده اند تا حضور ذالی که
 حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقدیر توحید جسمانی
 خلاصی نیابد چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر را وجود حق میدانند و در نوقت تمیز و تفرقه بانی است روح بفنا
 و اضمحلال نرسیده است زیرا که بروج است تمیز هر چند این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققینست رضوان الله علیهم اجمعین شنیده
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من و را هم محیط که تنزیه صرف منزه از صفه
 تنزیه است تا فروغ حضور ذالی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
است روی رفته می نماید غلے تفاوۃ الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
که حق سبحانه بوجد و موهوب صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرق
سازد و دورین کسب را اصلا داخل نیست بحض موهبت اوست سبحانه بل
روزی بعضی علما و ران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده و تروی می نموده اند که اگر عکس تصور
علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شأنه لازم می آید
در نوشت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس لیس وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
بی نهایتی حق سبحانه نه بان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
بان معنی است که بی تعیین و تمیز است و بیکر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
آید بلکه محل آن و هم است چنانچه صورت متناقض و آئینه نه درون اوست و نه
برون او و هم حکم میکنند که بروی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال
متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود است و هم درین محل
فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلیف لا موثر فی الوجود
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از ان خالی ساختن
اگر چه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب صحیح همان است لا موثر فی
الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
صفات سبعة از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

بسیار روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از هفتائق
 نصیب وافر داشته بهتر و الا اصل کار به شریعت بودن است تو حید سالم نیست
 که به یقین خود که انابر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمار و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که مستقد لا موجود الا الله باشد
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز و اصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که تخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است بلکه روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت و آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبوده و مکاشفه عبارتست از تفرود روح بمطالع
 مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای می شود و اما علوم یقینی که بر مدکر ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که بعضی
 علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود و سبب
 آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضی از مقدمات مسلمة خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقیناً مقرر است آنرا بان علوم ضم کرده است خطا این
 راه آمده والا خطا را در صرف علوم ملهمه که کنهائے علمائے علوم عفتی که
 مراعات قوانین منطقیه نمایند گاه خطا در فن کثرشان را هم باید که سرشت
 همانست که مقدمات مقرر خود را یقیناً خیال کرده در آن دخل داده اند الا
 منطق علمی است که رعایت اودهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
 صرف منطق می بود بضم مقدمات خود هرگز خطائے خرد و انگاه فرموده
 که بمتوجان الی الله کشف هیچ درکار نیست که کشف و نوعست و نبوی آن
 خود اصلاً بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده است
 برای عمل کافی است و هیچ کشفی بآن برابر نه است میفرموده اند شایع تر است
 بر تربیت و ارشاد خلق یکله از سیه خیر است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواهد
 پس مقتضای شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرائع امر کند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را و اصل سازند و شفقت شرط
 نیست امر زاندمی است در شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
 طریق تربیت انجذاب ایمانی است که دعوت تمامست انبیاء و رسل بدان
 واقع است پس میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاهی و آرام که به فنا کش
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 مشرف بر مرتبه ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات مساو

صفات سالکان طرق دیگر را تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در سر حد فناست و معنی اندراج نهایت و ریتا
 که کبرک سلسله ما اشاره بدان کرده اند اینجا است **سلسله** بتقرب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بهیت صحیح
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه و آید و ادب شریعت و اکاماته کما آورد
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در عین حیات نصیبی نباشد البته بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدینند حضرت خواجہ روم الله روح
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم و وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از ان به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست **ع** این داشته باش گوید گزینج مباحث **سلسله** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الیه موصل است و از راه روی جبر نسبی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار غیره و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله عالیہ نقشبندیہ تربیت همان انجذاب میکنند **سلسله** فرموده اند
 رویه بالبصر بعد از موت است چه رویت انکشاف تام است و تا روح متعلق این
 بدن است انکشاف تام صورت نمی بند و چه هر چند بے تعلقی گردد لا اقل علاقه
 حیات باقی خواهد بود اگر چید بصرافت ضللی بناند متعلق خود باقی است **سلسله**
 بتقرب بسماع فرموده اند آنها می که از صوفیه صافیہ بسماع نغمه قائل شده اند

حکمت و رین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشند لا جرم روح و را در اک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی است نغمه را
مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خوانده سه که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیت یعنی اگر رایی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
است و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از شرايط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض شد
که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند که تبعاع تمام آن مخلص عرض کرد و دانست
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و فرمودند چنین
کس صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش حرق سبحانه مطبوع نباشد بلکه روزی
فرموده طریق سلف متنازع آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است به تزکیه و در پیش
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای میرسیدند که حرق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صورت
اجسام عالم و رنگ سرابی می نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم میا
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
فرموده اند طریق علیه نقشبندی قدس الله سره را با لیا همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بجهت

حق سبحانه اقریب باشد یعنی استیلاک و ضمهلال داشته باشد و اگر مرمود چنانچه یکی
تحصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استیلاک و ضمهلال است و این
عالم نیافته این اگر مست نزوح سبحانه و کرمیه ان اگر کم عند الله اتقان مطلق برین
است که مرمود و اندک ولایت بفتح و او قریب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که مستعدان میرسد اثر کدام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
بافتح است و در اثنا آن بیان بقریب استقامت طالبان مرمودند
که هرگاه آئینه طالب محاذی آئینه مرشد میشود هر چه در آن آئینه است بقدر
مناسب بر تومی اندازد و انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت
اورا یکی حاصل باشد و دیگر بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا شخص یکی ازان دو بیشتر بود و دیگر کمتر مشایخ نقشبندیہ رحمہم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدری
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را یکی از مخلصان بیکدار و ولایت
بفتح را با خود برود و نیز فرمودند گاه بکسر زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستاند
چنانچه ابن فارض رحمہم الله ازان پیر تقال می آرد و آن در کفحات مسطوره
است شب روزی فرمودند که عالمه برزخ و حشر خوش عالمه دور و نزدیک
ایکگاه سکون و ثبات کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسی
را آن بے بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد از آنکه دوام انش حاصل شد هیچ
انتظار می نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی که امور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این همه پسندین

تکالیف شرعی بر و نهاده ملک روزی تقریباً عراض بعض منکران به فقر اراشد
 فرمودند اولیا از کبار محفوظ هستند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاہ ظاهر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 که دائم بایکثرو رانند که امست و رین میان اگر احیاناً بکلم شریعت چیزی صا و شود
 ایشان را و ران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 و ر زمان حیات مردمان ز ندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را حمله اند
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر و ر کست
 و نیامی بود و نه بحکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این که متبذعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
 همان است که این بزرگواران بنابر حکمتی منصب خلافت و ر و نه بود و والا
 چندین تن از صحابه که با و ها خوراک میشدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
 بحکس از آنها حرفی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط و رین ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند که خد و ر رسول را نمیدانند و و ر ایمان
 ایشان هیچ شبهه فصل چهارم و ر ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجه ماقدرس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
 فرزند و بلند حضرت خواجه ما اند وقت و ر و ز و ماه و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردود ۵۰۵ گذشته و رین
 خرابه منزل و ر و ز یکم از ربیع اول و بود آخر عصر کان یگانه و افتاد و رین
 سیا و خانه و طعم غزل نشاط سگفت و دیدم ناگه بهار بشگفت و تا یسخ
 شناس تیز بین مرو و بشگفت بهار و ر خط آورد و چون یکی از درویشان
 و ر واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسر حمیده میری خواهد شد باید که

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کرد و اندر چنانکہ
 در همان مثنوی آن خواجہ معنوی اشار و باین معنی نموده اند آنجا کہ فرمودہ اند
 در خانہ کثرین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام نخستہ ملک او + انشاء اللہ شفیع ہون
 و درین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسج این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ نسبت و وسیت
 از ان انجا اکتفا نمایم بہ بر خیز ہلا موذن غلیب + در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ ایسے نیازمند است + یک شہدم از لبست بسند است +
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ همان زمان بمیرم + یک شعلہ نور وہ بر زور
 سما خانہ ماسوی بسوزم + خود را بتو بازے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
 در خور نیم ازین سیر روز + خود شعلہ خویش تن برافروز + اسے دوست بحق
 و ستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاد وانی است
 و ہمیش تو مرگ زندگانی است + کرتے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود بصلوٰۃ
 بیوتی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دود
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنارم + افتادہ بصعقہ تجلے + گویم و ہوالہ سے
 بصلے + کروند و و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + بان اللہ گوی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ار شوم نیست + جاب
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحہ حیات کام دارم + از رشحہ کفایت
 است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +
 سر رشحہ رشحہ ہم بنجام است + گر بنجر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی دوست
 ہم بنجاسی + نی نی غلظم مقام درویش + عالی ست زحمت اندک و بیش +

در یامی ازل بسی شگرفست، سبحانک ثبت این چه حرفست، و ایام طفولیت
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مد ظله ما که عنقریب ذکر ایشان نیست بیا یاز
 والد بزرگوار خود بنظر رسید و بود و اندونیز در آن ایام حیات حضرت والد
 ایشان طالب تریقه حضرت ایشان ما را قدس اند و امر توجیه و دعا
 در حق این دو نور و دیده نموده بودند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطلق
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی بر سر
 داشته اند تصریح باین معنی نموده اند و ما هم سله مرتبه فقیر دولت علیه که
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
 و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در مجور مضعات بودید و بفقیر امر کردند
 که بایشان توجه بکن با مر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بیکه ظاهراً
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که بپرکت حضور ایشان آن توجه شمر
 نتایج باشد انتی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسن شفقت و
 اهتمام خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
 بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیاً
 از شیخ الهدا و دامت حیات که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
 سبحانہ گرفتند و پرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز همین هست و
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با بکلمه
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و رعایت نفس به نیازمند
 تمام در یوزه انظار عنایت از آن حضرت می نمودند یکی از رعایت نفس ایشان

اين عريضة عليه ست كه از انجا بكمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان برو هوا هذه عريضة محتوية على سرائر الاخلاص ومكامن
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبيدا لله عبيدا لله الى اسوة
 اهل المحي قد وثار باب السلوك شيم الا سلام مصباح الظلام امام
 الانام ومنبه النيام لاجل الاكمل البارع الا وسرع النحر بالخير المنير
 مشيدار كالملة والمتطهر من الماثر والذلة والناطق بالحق والصواب
 وللخلق كنف اللوح ولا ياب قلادة الدين وقاية احكام المتين والمتكمن
 على مسند الافادة والمتصاعد مرجض العادة الى ارض السعادة
 فلا ونزكبان الطريقه وحارن عمران الحقيقية نوحدة الاكوان ونوعا
 حقيقة لا عيان فارس مضمار الخطاب حارس سرائر الكتاب المتعين
 على وسادة وراثة المصطفى والمتصف على جادة خلافة النبوي
 واقديران المحبة لقاءه ومنهل عطش المهجة سقاءه حلال عقود الاشياء
 وادلال وفوق الاشراقه ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل ولا
 موهبة الا نصيبا فل لصفوة شعشة من يتر قلبه الوافي والعطوفة
 شعبة مزدوحة كرمه الوافي له التقدير على مشامخ الزمان والتفوق
 على مشاهير الدهور ان تسخير بملاحظة طوارده من طوى الولاية وا
 يتطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من يستند بعزوة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتمد بحبل خلاصه
 فهو الذي استعد بنيل الاماني وفاز لحصول الكمال فهلوا يا ايها
 المترددون في فيافي الطلب وتعالوا ايها المتشربون الى عبادان وصول
 الرب واقرعوا باب واسر التي يعلم بمنبع البركات وعاكفوا على حضرة

التي تسمى بعد ان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
 وترصدوا من تصرفه نيل المكاسم والتعدادات هو الشيخ المكي سيدنا
 ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب الحمد الى حسب السرهندي
 المولد القدسي المحتد بلاندي في حقه غبطة وللمنان في امره
 عبرة طرطوسى عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه ومقر
 فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم خيرآ ماله وضاعف كماله
 واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاخران والاولى ما هو غامر
 وهذا رحمة من النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
 الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام واسيدى ليس الى
 طول البضاعة ولا احوال الاستطاعة الا مكر متكر ومرحمتك قلبه
 قاسية باصناف الذنوب والاثم وفوائد مظلمة باصناف النعمان
 والجرائم ارحموا على احوالي وانظروا على سريوتي وبالي حتى استخلص
 من هائجة الجهالة والضلالة واسر تق على معارج السعادة والكمال اليوم
 ليس اب مشفق الا انت ومهرب وما رب الا حاضر تكو كل زمته عمرى
 وجل وقاتي وعامة شهورى وسنواتى مصروفة بمدحك العالیه
 ومحمد تكفر الهنيه واقتصر على لقائك ان كان لي الاربية والمنية
 سيدى لسانى كليل وبيانى عليل لا يطيق في العربي على مقتضى
 اقتضائى فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذو القدر
 عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسى ورعاية فضاحت
 وبلاغت تيرسبيارمسل واشته اندك اكثر بخط ايشان نزود اقمست لكن
 ازخون تطويل عنان توسن خامه اكشيد ميسار وحق سبحانه ايشان ران

سیرت مشنوی پیدر بزرگوار بهره فراوان بخشا و بالبنی والاله امجا و حواجه محمد عبداللہ
 سلمہ اللہ فرزند دوم حضرت خواجہ ماند طالب تربتہ السلف و زاد وقت را خلف
 برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والدہ دیگر و واسطہ میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماہ اکثر چنانچہ ہمدان مشنوی والد ماجد ایشان قدس سرہ
 اشارہ بوقت و ماہ و سال ظہور این فرزند نیز فرمودہ اند و آن اینست
 تا پنج مکی چو شد نمودار + ہنگام تولد و گزار + افتادہ بجزرت بلاطم + ماہ حب بگاہ
 ششم + مابین ظہور این دو گوہر + بگذشتہ چہار ماہ اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روشن لبالب + چون ماہ تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والہا چند بیت زیبا و دعای این نور
 حدقہ سعادت بزبان قلم لازم الہینست وادہ اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نہادہ ہذا ہو کہ یارب کہ طلسم خود کشائی + این طفلک مابا و
 نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زداندہ سر برآرد + چندین ہمہ افتاب
 رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطرہ ہم از شمار ایشان + در موج
 خودش مکن بریشان + باشد کام از و برآید + چون منہش از تو یادم آید پس
 تشنہ و لبس خرابم آید و ست + در حسرت یکدم آیم آید و ست + ہر کہ شرح تو بینم +
 و تعطش آیم و نشینم + اسے بحر طرب بجام من شو + امروزی کی بجام من شو +
 من جام چہ کنم گدایم + مشتاق تو ام و من کشایم + اکنون دہم کشا و بہتر
 بحر سخن ایستادہ بہتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زلیست + این مخدوم زاوہ از اوہ و صورت شباہت و سیرت مشابہت
 تمام پیدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نمودہ اند و از علوم عقلیہ و نقلیہ
 بہرہ کامل حاصل فرمودہ چنانکہ بعضی کتب متداولہ بفقیر و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه غایب نصیب فراوان یافته اند
 و ران علما و محققان و قتهای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر از حضرت
 ایشان ماقدر الله تعالی سرور گرفته اند و چندین بار و یوانه و اراز و هلی سیاه
 و سوار توجه شتوان ایشان شده و در سر بند روزها و در خدمت علیه سرورده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعضی کتب کلامیه را چون شرح موقت
 و غیره یا بعضی رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانید و اند و از علوم
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایته برداشته راقم الحروف چندین
 بار و خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان محبت و منقبت این مخدوم راوده
 عالیشان آسمان نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرقی است و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 که اگر آن نبود می که این خواجہ راوده ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
 بی تقدیر و تعین بودند که ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته با فاد و افاضه طلاب می برداختند انتہی الحق این
 مخدوم راوده در غایت بے تعین اند و از آنجا که مخلوب نسبت توحید وجود داشته اند
 از نظاره منظار جمیل حفظ فراوان دارند و از استماع سرود و انعامی نیز لذت
 بے پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج بر کوهیا و
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر و از دل پرور می آید
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلا خطه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص و ران
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدید فرمودند
 ه کشت گلستان بهانه ایست گمراه بوی تو آواره کرده با و صبارا و اشاره
 به فقیر نمودند که تو نیز خید بیت برین ملحق گردان این بنده این دوست معروض

داشت سه راز نهانی بلب سازند دل امشب بخوی کبوتر که و او بلبل مارا خلق بجز
 ابروت بسجود پیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در مکتوبات قدسی آیات سکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم راوده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطبعه
 آن فرحت فرادان بحصول انجامید و شمول نسبت حضور واستیلا می آنکه اندراج
 یافته بود نمک و مبارک است این دولت که شمار آورده چهار ماه میسر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شانیه عجب بر اظهار این نعمت نموده آمد لمن شکرتم لازید ناکم نقص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارون نمایند اما در غلبه این حال آداب
 شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما فی نفسه بجا آرند استی علی
 الا یجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جمله شانی و محتویست بر فوائد
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیل فلیرجع الیه و نیز این قره این
 ولایت عرائض تمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
 که از آنها بنقل و دو عرضیه اکتفایم و دو عرضیه اولی عرضداشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبداللہ آنکه اوقات گرامی بدعاس سلامت آنحضرت میگذرد
 و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و آفتقد است که گفت
 و نوشت ننگی چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که بشمار از ان شمار
 نتوان کرد و سرانجام و روانده است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن صلی هوای غربت در سرش ماند و نسیم
غریبه رو سید هد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از اینها التفات نیست
بدریای عدم آب از سر گذرانده اند انیمه لطیف خد شگاری تو بندگی آنحضرت است
ذات والا که آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد و عرض
ثانی عرض شد داشت کترین خدام والا درگاه محمد عبداللہ بعرض قدس بار یافتگان
وراه برو کان محفل خلد شاکل حضرت خداوندی قبا که ای و ام ارشاد و میرساند
که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا امر انجام کار چیست
و آخر بجا کشد شورش شکر سرایا پیچیده دریای حقیقت متواج است هر لحظه
موج دیگر بر روی کار دارد و قطره را با موج برون شریعت عشق بهیات بهیات
چه می نویسم در حضرت قطب دایره ظهور و یوانگی شکر و گیرد یوانگی بخشند که کریم
و که خندم و که افتم و که خیزم + آموخته امستی باز دلبرستانه + ای قبله خدایرتاران
کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گشتاخی است
العبودیه انته و از اینجا که این نور دیده مخلصان حقیقی را با این خد شکار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شملہ انقاس نفیسه باین بنده
مرسل دهم شده اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نمایم حق سبحانه دعای حضرت والا ایشان را که در آن منظومه سابقه در حق
ایشان نموده اند با جابت قرین گرداناد و ایشان را بنهایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد و بحق اهل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن دو فرزند رخوردار حضرت خواج
بزرگوار قدس منزه زبان قلم نذر خلفای کبار ایشان گو یا میگرد و دوازان جا که
اعمال و اعلم و اکمل و عظم خلفای خواج عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
اللہ بصره الا قدس منرا واران بود که نخست زبان خامه را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفا پرداختیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجہ را تقدیم دادیم مسکوتی تمام این کتاب ذکر حال آن مرمی حکم
ایشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ
آن جناب بزرگ زاد ہای دیار ہند و سالست و از اجلہ اصحاب حضرت خواجہ
ما قدس اللہ تعالیٰ سرہ الا قدس پیش از شرف وصول بستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفای حضرت مجدد و بل اللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سرہماے بودہ و جناب شیخ بے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در تمام
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشایخ بلا تیر و دیفر مودہ اند و در تمام
قرای سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت
شیخ تاج ایشان از ولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ما در آن
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ و ہم
رخصت آن انتساب نیافتہ از انما عنان سیر صوب دیگر منصرف داشتہ
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّمی بودہ اند چنانکہ از بعضی
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر سیاسین اثر ماورا النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز بہ سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بکلازمت شریفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تلج و دیگرے بنودہ و نیز دستفہار
 احوال و پریشاں سر اربب یار و لیری سے نمودہ و اگر ایشان را گاہ مطلوب
 می در یافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم سے کشیدہ
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند باجملہ بعد از آنکہ حضرت
 خواجہ ماسیح را آشنای نسبتہامی علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ داوہ اند کویندا دل کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تلج بود و انہم
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ نامور
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر من
 در معاملہ امرے بیند کہ از اکابر نقشبندیہ اورا مشیر با اجازت باشد میثاب
 مقارن آن من در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غریز
 خواجہ علی رامیتنے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غریزان طاقیہ مبارک خود را
 بر سر من نہادہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتہم تبسم فرمودند و انجہ در خاطر ایشان خطور نمودہ بود میان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت داوہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثر سے پیدا گشت ہر کرا ذکر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوہ و احوالات روے نمودے
 و ران ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ اشب و کنار
 دہلی بنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود و فرود آمد آن غریز را اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بردار و باجابت رسیدہاں شب آن صاحبی را حالات و
 جذبات کثیرہ روے داو و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا میسر گشت آن

احوال حاصله را بزوح خویش در میان نهاد و تا پیش زفته معروفی از وزوج
 را از استماع احوال زوجه شور و جنون بر سر و دید و حال آن که پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
 قدس سره در یوزة نظر عنایت خاص نماید شیخ معروفی داشته بوده است
 حضرت خواجه بنابر حکمتی جواب داده بودند که او را از آن نصیب نیست در میان
 شیخ آن خبر و حشت اثر را بان درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
 شب آن درویش از سر طعنون پیش گفت که ما التماس کرده بودیم بان
 تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آن شیخ
 شنوده بودند که در ساخته بجز و استماع آن سخن آن درویش نمحن گریبان
 چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان و خیزان روئے
 باستان حضرت خواجه نهاد و در راه چندین جابر لاس و دحل افتاده و
 دستار جانی و پایی افزار جانی و بیان حالش و همه شهر جوین نیست
 یکی شیدائی + خرقة جاسی گرد و ساغر و فقر جانی + تا همچنان شوریده و پریشان
 بسجد خواجه عالی شان و برآمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و دیده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است
 اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرانه جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوسه در داده چون میشد بار
 با ایشان هر طریقی غلطیده ایشان از روی شفقت با و فرموده اند که ای
 فلان با هیچ کاری هم داری و می بشویش تمام گفته هر کار یک دایم با تو
 دارم مگر کتان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سو
 پیشانی ما بنگر و بگردیکه نظر بر جنبه ایشان کشاده پیش گشته و بر خاک افتاده

می گویند که
 این را
 در این
 کتاب
 نوشته
 است

بجای

حضرت خواجہ بر خاستہ اند و یکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت بافاقست آمده است و چون یاران سر بهوشی از دست قفسا رنوده اند می گفته میر سید که اندم و چمدین بمیدین ایشان چیرے دیدم کہ بگفت و بیان و در کجمنه مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان سے لوح محفوظ است پیشانی یار + سر کوئین ست درو سے آشکار + چون حضرت خواجہ واقعه زوجہ آن عزیزا شہزادہ اند پریش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بجوار خود آورده اند و ہر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و مسیتہ تا از زمین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امر و زور قلند سلطان فیہ روز شمار و اکرات بوسے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرند و صبیہ آن زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمہ اللہ تعالیٰ باز کردیم بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رفته ہستہ است ارباب طلب توجہ نموده اند بعضی حاسدان زبان بکلامت انجناب کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ بابا بکر نام از جملہ ہم پرہامی شیخ بشیخ و رتوریدہ بود آن دیوانہ را شیخ تادیب نموده از ملاست نشنا و بیگانہ و از پر خاش آن دیوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرس ^{عرف} و لتنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رقیہ والا را بہ شیخ مرسل داشته اند و دماغ خستگے شمارا کہ در باب شیخ بابا بکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نمیتند نام را و حیپارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محموقا هستند و محصور شده تا خلاص چشیداشت از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل
 و روانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشیداشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند و ان وقت چه نامقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها و دیگر است نمی بینید
 که تکالیف شرعی مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل میت وجود را دید ادب شناخت نیست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی و میان که آن را الوامه گویند انهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطیف دید در هر کاری سطات الهی جمیل کار باید بود
 طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت
 عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند انچه
 و المنة که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دید
 و ابریم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفق و
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشا الله مر تفع شود باری بگویند
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع
 مشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والتسلام این مکتوب را نیز پیش از ان که
 بعد از ان تقریری که مفهوم کرد و پیش از تمام نوشته اند که کاری کن
 که دشت ز شکم فروزن شود + صیدی چون زوایا و فایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و دانش که بدست این مسکین نیست کم پروا زیست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بکلمه نیازش می باید داشت سینه الله تعالی برین
 جاریست که اغوا و واسطه و تعظیم او مورث فیض لایقینای است سه چون زمانی
 بغیر مانکر و اسیر از کد ز غیبت کما و زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 پنج و شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شده تا آنکه
 اقبال در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غایبان هست بر ترقی شما بر ندیم توفیق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتمام نمایند که از عین الیقین بحق
 الیقین رسیده و راجع بقار باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذریست و لکن الله رمی
 ذوقی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه خردین مطن
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
 ما بر تو ماریت اذریست و باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را لکان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نبست همگی دیدن
 دیگر است و همه را با نبست یگانگی دیدن دیگر نعم من فهم این معنی ظهور کان شد
 و لم یکن مع شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الا ان کما کان دیگرست دقیق
 است کنایه اش تقیه بر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره غالب را
 بشیخ نگارش فرموده اند غریب من هدایت مطلق در بر تو بازاع البصر و ما طغی
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بخت باشد نشانش آنکه با وجود در دو بر
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش بهتش حقیر نماید سه زنده
 چندند کس نداند چندند بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حالت

را بشرط کشتش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و رفتش
 بنهایت رسد الفقر اذ اتم هو الله نیست این معنی بی استغراق و کشتش الهی و
 در یافتن آنکه این کشتش از دست و پا و صور کائنات و شجاع عالم سرابی
 بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
 مدار البقا شستما فتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر ملا و را
 پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
 محترمین زادگاه الله تعالی شرفا و کرامته گردید چون بان دولت رسید سکنه آن
 اکنه متبر که را بشیخ اخلاص تمام بدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیّه نقشبندیّه قدس الله اسرار االیها کائن
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
 جوین آن می بود که جمیع سجانی یکی از خلفای این شکر سلسله را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریق این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسله و رمنام آن غریز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
 بخد مت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکلامت
 آمد شد می نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد این غریز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را و ملا و
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرار از ویار حجاز بهندوستان آمده

بازبان بلا و شرفیه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لویه و بصره رفت جم غفیر بسبب
 اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فروگذاشت
 شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز و رای + از گران جانی
 بود آنرا که ماند دل بجای پیشخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 بالباس احرام با یک ناکه و یک دو خادم بفقرو فاقه متوجه بیت الله الحرام در وضو
 سیدالانام شد یعنی از دوستان این فقیه که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروسی هفت
 باشد در پادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام حیدرین و زرد
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده سوی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زشتای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
 پیرودم و این و آنرا از مودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 جا خاک شوم و خوش آن سرکیه بران آستان خاک شود و حق سبحانه آن
 یادگار بانی را در املنه مکرمه سالها بانی و اراد بحق اکرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را و را طوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افتاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندی را رضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء نظام هر حر فیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و ونهمه تبرکات از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تخریری آید پس و تقریب آن
 کلام خواجه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آوردنچرخ منبوسید
 که فینبی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالك و تعتبر عن
 کتفک الی قلبک امرأ ممتداً و تأتي بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله
 فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة **ط** اثر الذاکرانک فی
 زمان النفی ینفی عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات ینظر فیک
 اثر من آثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاش متفاوتة بحسب الاستعداد
 فمنهم اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضهم اول ما یحصل له
 الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له و جود العدم و بعد ذلک یتشرف بالفناء
 کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لک اذا
 نسیت اى نسیت غیره ثمنسیت نفس ذکرتک ثمنسیت و ذکرک الحق ایاک
خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلاص صحاب اجل احباب
 حضرت خواجہ باقی بابند است والد ماجد آن مجموعه علوم مخندانی قاضی نظام
 بدخشان بود که از دوسے تواضع زیبا و ذکر مولانا بابانی سعید کرستانی سبق ذکر
 یافت و دوسے از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
 احمد حبیب رحمت الله از دوسے نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار
 بماند و در سنه اشنی و تسعین و تسماة و اسن ازین دار طلال برافشانند چون
 آن علامه و را و آخر حال بقدر ذوالجلال و زر مرام او کبار سلطان هند متحرط
 بود بعد از وی این فرزند سوادمندش نیز چندگاه تقید امارت و حله مبتلا
 بود و اما بعد از آن حال از و فور مناسبتی که او را بطائفه علیہ اولیا بود همیشه و ش
 مائل صحبت و خدمت فقر بود و جوایان کنج مسکنت و انزو او دران ایام صحبت
 شریف خواجہ باقی طاب شراه نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

سلطان وقت اکبر شاه بود

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را را النهر رفته بودند
 که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنار را یکسو نهاده ابراهیم و هم وار
 یلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
 خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر املت احمدی و اهل آن کمال خدمت
 در اینکه خواجه از فقر لغت حاجت نماید تصدیقات بسیار از آن بان سعادت آت
 رسید اما وی توفیق و تائید الهی بای همت بر جاوه استقامت پیشرو
 ع سی پیوده اختیار بجای رسید لا جرم کنج مسکنت و تجرید گردیده اظهار
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ما و را النهر و چون آنحضرت از آن سفر بازگشتند
 بخدمت لازم البرکت رسید و تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند و درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
 مزاحم وقت آن جناب میشد و می از غلبه آزار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظهار
 دلشکی نمود و فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بر هم نشود و چنانکه
 فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت نشینده ام که حضرت خوا
 باقی الد خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاهرت بها
 می نمود و میرانده و به باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در حوا
 حضرت خواجه قفیه که مشعر بدین معنی است مرقوم گردیده چه خوش نازیت ناز
 خوب رویان + زویده رانده را در ویده جویان + بچشمی ناز به اندازه کردن + بدید
 چشم عذری تازه کردن + باجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته و دیدتار سید بجای
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفوی

ابوالفضل در مسکنت ۱۰۱۱ قتل است

نقصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لامره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از خدمت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه نبرد از دل غم بر آورد و روده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بجناب و یگرمی حاضر
نمود و بیدار بیا و بیمار و اریها که متضمن افاضات کثیره بود و بوی تعلق گرفت
و خدمات تحفین و تجئیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن
بزرگوار و ران جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم مزادها از زمین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکر از آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد راقی سبحانه از ماجرای خیر و باد که مودت ما مقصرا
را بر خود التزام نموده که هر بیت را در خدمت عتبه علیه سته اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته عا که بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار توانم کرد
انتهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم میشود و دیگر دیدارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیه از تقریر و تحریر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
ما القاد اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای چهار
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضہ منورہ رسیدہ شدہ بود اور اعطا فرمودہ انتہی کلامہ الشریفین جناب
خواجہ حسام الدین آنست کہ چون نماز بامداد اور مسجد فیروز آباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ ادا می صلوة اشراق فرمودہ تسبیح
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب و میل بیرون شہر و است
میشود تمام روز آنجا تلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز یا تزوہ بند و از
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمہ مشکوٰۃ المفایح مطالعہ می نماید نماز عصر
آنجا ادا نمودہ بہتہ تفقد خیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خمی از داور غبت سکونت صحرا اگر غریبی مہمان بمنزل او دار و میشود و اورا
خبر میکنند خود بمنزل آمدہ اورا و آن روزہ را مختصر گرفتہ بہ ریافت دل ضعیف
و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر متبہ الشفقۃ علی خلق اللہ ان پادہ دارد
کہ با وجود نفرنی کہ اورا است از رجوع و مخالطہ ارباب غنا ہمیشہ سفارش ناپہای
ادب برای رفع حاجات فقرا داشتہ بامرا و ملوک جالیست با وجود کہ بعضی مخلصان
کہ است بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
کہ در آن باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینمایند
و فور شفقۃ عنان صبر اورا از گفت میر باید و زبان حالش نا طینست بمقولہ
آن بزرگوار دین کہ از غیر رفع حاجات مسلمین بملوک مے کردہ و از آن راہ
تذللے با و میر رسید فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آب و نیز ضرور
است فرمودہ کہ ما باین آب و خود شیا گردان نخواہم کرد چہ سعادت آن
آب رو کہ بشادابی کشت و لہای مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال
حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر عبار آن ملال

بر خاست و صفایا و اخلاصها و میان آمد تا بجاییکه فرزند بزرگ خود را بهت
 تربیت آستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیمة شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
 ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه بر پانپور نوشته بودند و آثار لطیف
 بیش از کتابهای پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیمة رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کویتو بود + هر گوشه که رفتیم بیا بود
 تو بود + گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + بر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصاد و کنایه پذیرها ویرین مکتوب خواهد بود اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسیبه بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه بقوی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی ضلله الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقره و دهنده خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان باقی بحق رازیات است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضربنا اهل رسانند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس و واسعه موافق مرضا اگر معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز آنکه فقیر زاوگان را با سعادت های دیگر طلبی
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پیر و ایل نافع باشد و باین اشاره بابتشارت خادمان استاد و پناه
 سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاوه مذکور آمد با جازت و خست ملاوت
 استاد و شیخ الله و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بهر
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و مدوهای جناب ارشاد و پناه و نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بنمادان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستمگر علیه الرحمة پناه از ارشاد و پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله و دیده میشود باعث چندین شکرست
 و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان میشود و میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و خلعت شریعت و مقومی آن بطور میرسد
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریقهای غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و ممول
 میشده باشد و السلام را تم گوید عنی الله عنه آن سال که این ذره شتام
 بقصد شورش احوال از برهان نور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بسیر شدند شده بود و در و بی خدمت لازم السعادت
 حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسید و در میان مواعظ شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو گردی که روی نیاز بقبله عقبه خادمان
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل
 درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بهر کس

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل شذیز از ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس ^{تفضل} الله سره بپای
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شد و باشند و نیز مکرّم الله سبحانه
 توانند که طالبی را بفائده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 و تنگنا ه سله الله را امتیاز تمام است آتی ما اخذت من کلامه الشریف مدظل فاکله
 و نیز در آن ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه و رقیه رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مصل
 داشتند هو انوار فاضلت و برکات افادت آن مستد آرای ارشاد و هدایت
 روز افزون با و بعد از او اسے لوازم نیاز مندی میشود و خاطر ملکوت منظر میگردد
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرمود و بودند بمطالعہ آن سر خوش و مشرق گشت
 و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح
 روئے داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد
 که این ویرانه و بی را برکات وجود آگاہی صفات خود منور و مهور گردد و اندو
 کا بلان و باز ماندگان اینچارادر کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازه خواهد رسید همه حال مندرغ
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول مخلصان نیاز مندان
 است خداوند سبحانه و تعالی می نجات و خیر خواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
 مخطوط و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن خطا گرفت ویده نیز نصیب
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم ممد و د و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تربیه خدمت خواجه و است بر کینه عنایت نامه باین مخلص خود که انم

این حرفست و مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و واد
ایشان بآن حضرت تصریح میکرد و و آن انیست هو خداوند جلشانه آنجموعه فضایل
و کمالات صوری و معنوی را در یکجا و آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و از ارکان
بندگان غفران پناه ولایت و شنگا و مخدومی علیه الرحمة و افرقه چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید بازده دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در تمام
برکات و کمالات بالیستی انداختند به نحو او دوستان انوار قبول صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و تمیز بادانتهی در خدمت خواجها از راه الطافی
که باین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و در آن ایام که بند و در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود و در هر چند
روز مواظبت نامه از آن جناب باین تراب اعجاب میرسید که در آن
تحریف و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقع نیز آمد و اندونبصالح می نوشتند
و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدادند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بنمازگه تراروی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی بخت مابداوی نرسید + این اخگر مافرو و بادی نرسید + صد
مزه خار بگذر با کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر مجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشه دل قبله نمائی نگنجد تن جانب
 کعبه ره گرائی نگنجد ای کافور تن از خویش نیاری بر خاست + تا خاک حجاز
 کربالی نگنجد قبول قنادر و الحمد لله والمنته روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقر اسیری ندارند
 و درست این طائفه بجای آنکه امرای سابق بجای می آورند حضرت خواج
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
 اقترازی فرمودند و فقرای این وقت ماکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان نتواند خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیده
 و تند خوی اغنیای این وقت را باین فقر احارس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بقیه گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجه سلمه الله متکلف بودم روزیست و نیم بعد از عصر فرمودند که باید
 از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتیم روزی که مکروه چون شام درآمد
 از می برآمده با سه کمال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان نیز نظر مدتی
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز وی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الامن کراماته الشریفه امر و ز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان محدود
 است ویر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی تابو شیخ الهداد
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۳ است

مسئله ۱۰۴۳

خواجه

خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ما و راه را از شهر شوم
 بخدست ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و روشنی طریقت
 و مراقبه از ایشان نموده اما او را در آن سفر با اشاره حضرت خواجه ماست مانع و مگر
 مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در همد
 بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت به ملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
 چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل بایم سفر کمی از مخلصان مرسـ
 شده اند معلوم گردد و هر دو درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشین واری کرده خود را
 بیرون و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعرداغ بی بار
 و در و بیدلی - انیمه بر خود پسندیدیم و رفت - باری هرگز ملازمت ایشان میسر
 نشود غنیمت است حقاً و بغیرت الله که تکلف نمیگویم شعردا ویم تراز گنج مقصود نشاء
 گر مانرسیدیم تو شاید برسی - انستی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 بشیخ مذکور مرسـ شده بوده اند و جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
 راه را از ایشان بهر برادر ارشد شیخ الهداد و ما گوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 مینموده باشند با انیمه پریشانی و اضلاع و بی استقامتی کمان حیانت است که سخن
 تصوف و رمیان آریم و از وقایع طریق انجذاب و حقائق غنیمتی کشف تحریر
 نمایم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توفی - بهر حال یک وصیت میکنم بر شما با و که
 آنرا از دوست ندهید و آن اینست که چون ماه روزه کرد و بیابان پیمان باشند خود را
 بر نسبت خود بدوزند و آنرا غریز و ارید که اغرض من کبریت الاحمر است والسلام
 انستی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر مسینت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی بوطعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک شیان با و بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن المرحه و اهل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه بخود بسیار و رفیقها از و مشاهد حاضران همیشه از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان البقاه الله شهنشودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بخودی غالب شد از سکون
 جوش نعره خروشی زد و دووان شد نزدیک بود که از لب بام سجد کرد از انجا تا برین
 قریب چهل گز باشد بقتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غلبت خیر و شیر
 و عیب جوی غنی و فقیر کنار و از مجاوران فرار خایض الاوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در این خدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیر و میان
 این دو عزیز کائنات ظلها ممد و دو عاقبتها بحر متد اولیا را الله و طلا محمود
 مقصود و و مگر علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بود و و این مثل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
 در میان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
 شهاب الدین علی المللق به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
 یازدهم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبداللہ بن عمر الخطاب
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصفهانی بن عبد الله الواعظ الاکبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه و وی از اجله امرا و اعظم وزرا و سلاطین کابل بوده نخستین

دفاتر حضرت شیخ الامام و در سلسله

بیچ

نازل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیاری هند آمده و بهین وجه امروزی قبیله را
 که بوسی مشهور است کابل خوانند گویند وی باوصاف نجسته موصوف بوده و به ترویج
 اسلام و توپین عبده احصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
 قدس الله سره الا نوریز لوبی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمة الله علیه ششم
 حضرت ایشانست زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد و فرزند
 شیخ حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و اوسط
 بفرخ شاه مذکور می یونید زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقبالی
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم بهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله بابویه انشا الله
 سبحانه و موجب اقامت او بدیاریست آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
 شهر همیشه بود و موحش مسکن سیاه عایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اهل قریه سرائس که شش و هفت کرده است از شهر سهرند بنابر عشر رساندن
 خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر در میان داشت در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم بهانیان که سلطان فیروز شاه مریدی بود
 با چهره التماس نمودند که بدراستخلافت دہلی رسیده از سلطان استدعای
 آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید رسول آن جماعت را مقبول
 داشته متوجه دارا خلافت گشت سلطان تالکونر که دو منزل است از دہلی
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله را در کلان مام
 رفیع الدین که از مقربان سرخیلافت بود تعیین نمود و خواجه با و و هزار سوار آمده
 در انصرام این مهم اقدام نمود و چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با اهتمام تمام
 آنچه بنامی یافت صلاح میسر میسرید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
 علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
 که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنای اقامت داشت فرمود که آمده
 خشت قلعه نه بد تا به میمنت اواز دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت
 نماید که وی صاحب ولایت آنجا است حضرت امام بنابر امتثال سرزیر کو
 آمده در آن متوطن گشت تا دوازده ماه هر روز در آن عمارت بیکار میگرفتند
 از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
 امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند
 بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهاند که الی یومنا هذا آن قلعه
 بر همان بنا بریاست از آن روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قوی و ضعیف
 تربت اوست که در قدیم الایام از شهر سرون بوده و درین روزگار از آباد
 بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
 آن بود که شیخ شرف الدین ابوعلی قلندر قدس سره الغریر را فرزند شعی
 حضرت ایشان بامخدوم زادهای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
 قشربین برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بریای میبایست
 معروض داشتند که نشینند چون باشد پیشستن توجه نفرمودند و زمان سپهر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحما الله که در آن مقبره منوره است
 نیز خاموشی استاوند این بنده را که یکی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت که تا زحمتهای بوسیله سرور ایشان ازین مقبره برآید
 آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود و فدای آنشب سعادت ازوم
 مخدوم زاوه مخزن الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی
 غایه مایتمناه سری شکر از زیارت دوش برگوش هوش زود و مجمل آن روز
 این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذ
 روضه امام استاد و از حق تعالی ملتس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
 باز بجهی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیغرای حکم شد که ماهی
 عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
 بجای بخشیدند فدای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون انداختا حاضر
 شدند و بخاطر عاظم آنحضرت قدس سره ضمن حدیث معروف گذشت که
 چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بجز داین
 خطور ملهم شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسید که تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
 و زیبائی + وری باشد که از رحمت روی خلق بکشائی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمه الله که درین کتاب تبیین ایشان
 بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنقوان جوانی و آوان تحصیل
 علوم ربانی بناگاه طویلای شوق این راه گریبان دل بگرفته بنحیست
 مظهر النفوس الشیخ عبدالقدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت آورده

تلقین از کار و تدبیر اطوار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران استان
و طلب صاحبیت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدین
مداود فرمود و قدم غریمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا
با تمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معاملة کمر بست بند که در پیشی معیار
چندان آنکه نیست چون حضرت مخدوم این تشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بگشود و گفت ترسم که چون ایس از اتمام و انصرام علوم و ینیه بین
علیه علیہ شتابم این گرامی صحبت را در نیایم شیخ فرمود چون مرا نیایی بفرزندم
رکن الدین شو و از بخوا آنچه میجویی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او جدا
کند و گویان بر سر تحصیل علم را خبت فرمود و قضا را پیش از تمام تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رفت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل با انجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد که غنای مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بکرم آن اشارت بکلی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خوش
و ملاحظه علا و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات بر ستی
در باره آنجناب بکار برد چون از فرامه فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت
پوشانید از تقا و ریه و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
نهایت عالی و ربلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که
بکارش نموده انیست که گذارش می باید بسم الله الرحمن الرحیم بشارت
لقد انجز الاقبال ما وعداء و کوب المجد من الافق العلی صعدا و کب بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود و انجا زو عده کرد و نقاب زرخ کشود و در آسمان
رفعت شمس برآمده و نوری اوان بتافته اند رحبان نمود الحمد لله العالی

خلق آدم على صلاته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 احسانه على منتهى وآخر شكره على نعمه هو الأول وهو الآخر الظاهر والباطن
 لا موخر لما قدم ولا مقدم لما آخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت بهم
 اوليائه عن الركوت الى الكون عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكبرياء
 وعشيه كأس الحبة من كوى ثم محبوب بهوداراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مدراً الى الأبد ونهايراً
 تشتغلون بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
 حول سرديات الوحدة أفكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيرته في فضاء العشق والى طيران غايته
 مطابق لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
 ويظهر في الافاق انوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الرب للخلق ليخرجهم من
 الظلمات الى النور ويقرّبهم ويحبهم الى الله العفو والصلاة والسلام على من
 هو خير خلق واجابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياه وهو رسول الرحمة و
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 الاربعة واحبابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلامة من اوثق
 دعائم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 تمتد عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده اذا احب عبداً لله الى
 الله الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عباده الى الله ويمشون في الارض
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
 بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
 الاعز الارض والصاحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما حرم قصدا و
 ليس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغزي وهو من شيوخ شيخنا
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخ شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخ الشيخ جلال ياني تقي وهو من شيوخ الشيخ التمس الدين
 ترك ياني تقي وهو من شيوخ الشيخ علاء الدين علي حمه صابر وهو شيخنا
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجي هني وهو من شيوخ قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين مختيار اوشى وهو من شيوخ خواجه معيز الدين بستي
 وهو من شيوخ الشيخ عثمان الهرقني وهو من شيوخ حاجي شريف زندي
 وهو من شيوخ الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيوخ الشيخ ابي بسف الجشتي
 وهو من شيوخ الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيوخ الشيخ ابي سحاق الشامي
 وهو من شيوخ الشيخ حذايفة المرعشي وهو من شيوخ الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الادهي وهو من شيوخ الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخ
 الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيوخ الشيخ حسن بصري وهو من شيوخ
 حضرت امير المؤمنين مامو المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرفيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزيدات درجانه بالباس الخرقه
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الواري علم
 الهدى المحقق المدقق الكامل مكمل السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسن الحسني لا يرجى القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
وهو من شيوخه والده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيوخه
والده سيد عبد القادر وهو من والده وشيوخه سيد السادات سيد حسن
وهو من شيوخه والده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر وهو من شيوخه
والده السيد الحبيب النسيب وصالح وهو من والده السيد الجليل المستند
عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
الكواكب غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابو محمد ^{القادري}
الحسن والحسني والجليلاني قدس الله روحه وهو من شيوخه الشيخ ابراهيم
المخزومي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي القرشي الهكاري وهو
من شيوخه شيخ الاسلام ابي الفرح يوسف لطرهوسي وهو من شيوخه شيخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيوخه شيخ الاسلام ابي بكر
الشبل وهو من شيوخه شيخ الاسلام سيد طائفة الصوفية جنيد البغدادي
وهو من شيوخه شيخ الاسلام سري لمفلح السقطي وهو من شيوخه شيخ الاسلام
معروف الكرخي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي وهو من
الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصيناك
بركاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية وادراك المشائخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الأصل والفرع ممثلاً كالأمر بالله ومجتنباً نواهيه وهو دياناً بأداب
 الصوفية حق الأدب وإن لا يترد إلى رباب الدنيا وأصحابها ويحضر في مجلسهم
 فطلب الدنيا وإن يحب ولا دال الشيخ وأقربائه ويراعى حقوق أديبهم كما قال
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في
 القربى وإن يشتغل بالله اشتغاله بأصنام عرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاً نراه في الدنيا راعياً إلى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسماحة من غير التقات إلى رسوم أهل البطالة وإن
 يجعل الوحدة والغزلة رأس ماله فانهما تمسك رباب الصدق والصفافان
 استطاع أن يستمر وقاة على الملائمة بالخلوة فهو أولى وأخرى وإن لو
 يتسیر له ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي أن لا يكون سئته خالية عن
 خلوة أو خلوتين فإن كان هكذا فبداية الغزلة نائمة عن يدنا وبين الناس
 خليفتنا فرحم الله من أكرم وعظم من أكرمنا وعظمتنا وأهان من أهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان أن يكون الأخ المثار إليه مرضينا عند الله ومحبو
 عند الناس اللهم بلغه إلى منتهى مطالب الصديقين وأوصله إلى أعلى درجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبی وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله أجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بزعبيل القدوس
 اسمعيل الحنفى كتبه وحرسه في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى محفى نمانه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال این دو غزیرین کتاب ضروری است
 بمعرض بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره
 شیوخ مشهوره هندوستان است واز کبار ایشان از فرزندان شيخ صفی الدین

که در اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
 مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 و وفور غلبات در اتباع سنه سنیه بنایت متیقن بود و در التزام غایم امور
 دنییه سخت شکن اورا کتاب ست مسمی با نوار العیون مرتب علی سببه افنون که
 در هر فن اسرار و الاسرار صیالیف املا آورده در فن نخستین بزرگاشته که اگر چه
 ارادت من بخدمت شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جسد او
 شیخ احمد است قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز انجناب
 از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت
 خلافت داشت و خزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست و در عا
 زیبانی و دلربایی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان
 دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیک باشد اما
 چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از هر در را الورا باید شد
 رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
 نیست نهایت را نهایت نه بود که خدا را هیچان نهایت نبود طالب در نهایت
 بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوجل را
 در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا لیرا
 اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی ابجته سوی الله
 روی نماید و را را الورا و تحت الشری یکجا آید چه جائی و را را الورا است انشی
 و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
 هویدا است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرماید که
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

عفی زبانه
 القدر و کی
 الود بعد من
 ۶ سماع
 فنا مع الحیا
 با و حور
 درین عانت
 از بدست
 به دار حور
 جامع

اگر چه که در احسن صدد هزار است پایی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته بهیات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
 ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که لشکر بودند و گذر بدین چیز مجاریست
 و شتمند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان مأخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو هست او بود و یکی را از راه خُسران غرق
 آن گردانند و او بدان مأخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
 حال مابدان است اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر کرد که خلق للمحاب
 رجال و للطعن و الشهاوة رجال و للقصّة رجال آنکه تیغ زنده و تیغ خور و دیگر
 است و آنکه کاسه لیسید و ترید خور و دیگر و اکثر مکاتبتیش از آنکسار و اقمقار و
 خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور و منیه
 آن پایه داشت که وقتی امام مسی را و پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبد النبی
 فراموش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر کرد و شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشه تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نسازند انداخته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
 درست نیست و وقفه میان آن روانه ببهیات تا عقبه اسهام فریق من
 الجنة و فریق فی السعیر و ریش است کجا خواب و خود و کرا و اقرار و آرام و کیش
 است که کسی نداند نشان آب و گل من و حل می نشود و درین جهان
 مشکل من + از بهیست آن و راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
 منزل من + جای دیگر نه نگار و در کوی بتان رفت همه عمر در نیاید
 چون بر زمین پیر به بتخانه بماندیم + عمر تا آخر رسیدم و سفر آخرت و پیش

وراوان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است دست نیامد
 و خوف و حیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثر ما سلب الایمان عند النزع ندانم در آن وقت دشواری و زمان
 بقرار می آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشته است ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجبهه
 و جهد کوشش بیغ نمائی که وقت تحصیل علوم مهین است و دوام طهارت
 و ادای فرایض و سنن و رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بروحی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت
 و وجهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل برسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است لیکن الصادقین عن صدقهم که شکل خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که محبوب بر حق است و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و محیای و مماتی شد رب العالمین انتی کلماته
 الشریفه انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است که شیخ اجل مبتن آنست و
 تربت شریفش در قریه گنگونه است که بر ساحل دریای چین قریب کنال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و بیخودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی در آن از دستر آن رسید فرمود دل ایندگر بسیار
 گرفته اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکم می نماید و مرا ازین میرماید
 شیخ را بخت پس بوده که هر یک در حال و حال بمیشل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آید که میگفته که این نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را بممالات صوری تاراسته سازند و آن گاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
 بیایه قطیبت رسانند از زبان دُریشان حضرت ایشان قدس ستره شنودم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخند متش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
 یابد بتقبیل ہستان مستعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
 کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضا حضرت ایشان قدس ستره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ماعبدالقدوس قدس ستره
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا سخا رسیدی پذیرہ را ہشدندی
 کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانہ از دوسے
 سر نیز دوستی در دہلی در محفل عظیم کہ علیہا حاضر بودند بتواجد برخاست
 در میان تواجد گفت منصور را ناوانان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان راندیکی از مخول علمای حاضر بنی آرام شدہ نام یکی
 از اعاظم علمائے آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت را ناوانان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان نبود شیخ ہمچنان لشورش گفت
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را ناوانان توان گفت
 کہ چون بآن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این صیبت
 سیاہی کہ از دوات اور بخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بجوشید و گفت کہ زہی ناوانان کہ سراین حق در جہادی ظاہر شود و در

حضرت
 فرمود
 منصور بنی
 را ناوانان
 گفت
 شیخا
 چون
 مثل
 اوئی
 را
 ناوانان
 توان
 گفت

نه و هم حضرت ایشان قدس سره الغریرین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بدلی آمد و بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشته بود و شیخ فرستاد شیخ چون
 بکشا و آیت تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰة و التحیات
 برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون و نجات
 و عاقبت شان علی الیقین باخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
 هذا خلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد برین سخن روز
 میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالاخر مقرر آن شد که شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفه
 اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از او بر سجاد و ارشاد او نشست و از
 سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت و این سید
 ابراهیم مردی بود از اعلام و دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
 او به شهر دلی کس بدانند او نبود و با اشتغال علوم التزام از کار و او را
 تربیت و ارشاد و انیز جمع نموده و در مریه شیخ بهاء الدین قادری
 شطاری ست و شیخ بهاء الدین را رساله ایست در طریقه شطاریه برای او
 گویند و معامله از شیخ نظام الدین خالدهی نیز خرقه یافته است و در سنه
 ثلث و خمین و تسعمائة بعالم باقی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیده رحمة الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
 که عرس خواجه قطب الدین بود و بر روضه شریفه او جمعی گرم رقص و سماع
 بسید معروض داشتند چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف



حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثناے جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بہ بخانہ چند وقت را
بر ما مشورتش گردانند من بخدمت سید آمدہ معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب حوالہ اطوار
عالیہ بود و تصانیف ثنائیستہ دارد از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است ذریکلی از مکاتیب او
بخط کثر لیل حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ یکے از محرمان راز نوشتہ
وانا بنعمۃ ربک فی حدیث اللہ اکملہ والذی کہ درویدہ شہود نما ندہ بخبر خدای مع ہذا
جز افلاس و غرہ بیش نہ و جز حیرت و در ماندگی کیش نہ انتہی کشتنہ از دریا
جدائی میکنم بر سر گنجی گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریہ والدراغوش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی
در اثناے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے واند ما کجا تیم و باز تیر مودہ
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے
تئین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحدت و واحدیتہ معتبرند سیر شیخ ماوران
وقت فوق تئین علمی بودہ عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سدرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تابعان اور حمیم الشہید سیر فوق تئین
علمی قائل نمید و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تئین ذات ست کہ سکر از حال و قالے نیز و شیخ
رکن الدین در سنہ ثلث و ثمانین و تسعمائہ ازین جہان رخت بان جہان

نفسدات
عبادت
معلوم
اولیاء
جہان
ذقیس
ناراضین
صاحب
لی
مزار
نہ وجہ
فافس
ساکھ
سرفرد
الغالب

بسند مضموع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبدالنبی شهید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اتنی و سبعین و تسعمایہ بود و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمایہ و چون حضرت مخدوم
 راجہ حضرت شیخ فانی نے اندر شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ محبت محبت
 ہم پر کی صحبتہاے شایستہ و مجالس شگرت روی دادہ بمحلی از احوال
 این بزرگ نیند لازمست شیخ جلال تانیسری کی از اعظم خلفاے
 حضرت شیخ عبدالقدوس بود رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز ہر ذہ تمام داشت
 و استغراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بود کہ بر اسے افاقش محبت
 او اسے نماز قریب آن آمد و با و از بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر یہ صحو
 مے آمدہ عمر و رازیافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ تسع و ثمانین و ستیما
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضموع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ سے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 بہت اضطراب و شورش عظیم از خلافت برخاست گویند چون بعد از
 شانزوہ روز اند کہ بہ ہوش آمد نظیام کہ از اعظم خلفائے دے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حالست شیخ دوران
 حالت بجوش و در و تمام این بیت بر خواند سے قومی وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند گریہ و رگلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و مدتے بانگسار تمام سد فرو برد حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکات یک نمہ از رسالہ ارشاد اظہار البین او الکفایہ و

نشمه منویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و از آن
 مترقی شوند و مقید بجزئی نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان باز
 باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
 احتراز کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
 پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک و جمال
 صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله من ذلک و روی عن
 السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضعیم الاصول والاصول
 رعایة الشریعة والطریقة واسیج کفته اند ملاوۃ القرآن والاشتغال بالعلوم
 الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
 گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتی مخصوص
 بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انہی بیان ملاقات
 حضرت مخدوم بکبیرت شیخ کمال رحمہم اللہ حضرت مخدوم را
 در خلال مجالس شیخ اجلال بکبیرت شاہ کمال ملاقات روی داد و بسالما
 کشید و فوائد با بظہور رسید صورت این قضیہ آنکہ روزی حضرت مخدوم
 در خدمت شیخ جلال نشسته بودند کہ مردی بصورت اہل سپاہ بان
 خانقاہ درآمد و بکبیرت شیخ معانقہ نموده در حلقہ انہن نشست شیخ او را
 از عسکریان دانستہ اخبار شاہ سپاہ رسیدن رفت وین ازین پرسش
 بشورش درآمدہ گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این را بہت اقتباس
 انوار اللہ باین خانقاہ آید شمار الائق نیست از و اخبار شاہ سپاہ
 رسیدن اگر خواہش این اخبار وارید بر را بگذار بشنید و از روندگان
 بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راہ نموشی و طریق معذرت پیش گرفت

و بعد از این
 چند افعی را
 لا اے طالب
 ۱۵۳

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی از ان
 مرد دیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید ملاقات
 فرمایند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کردند آن غزیرا
 نیز بعد ملاقی و معاشرت ایشان بکلمہ خبر القلوب ایشا ہد رگ ہوانست بچشمید
 جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر یہ پائل اندر نشست
 مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت
 برانگیریم و پائل و بیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد از ان جا بہ پائل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا دریافتند صحبت گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت از ان
 جنت مماثل ایشان آمدے در روز ہا آن جا گذرانیدی و باز بہ مسکن حبت
 فرمودی با بکلمہ حضرت او را فواتد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
 نمود این جانبان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس الشیرہ
 و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع گردیدہ قلم را زبان
 اظہار کشودہ آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بودا ولیے
 المشرب می نمود اما بنظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الحن والا نش عبد القادر جیلے پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را راوت بسید گدار حمن ثانی بودا و را بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حمن اول و را بسید شمس الدین صحرائی و را بسید عقیل و را

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی از ان
 مرد دیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید ملاقات
 فرمایند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کردند آن غزیرا
 نیز بعد ملاقی و معاشرت ایشان بکلمہ خبر القلوب ایشا ہد رگ ہوانست بچشمید
 جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر یہ پائل اندر نشست
 مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت
 برانگیریم و پائل و بیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد از ان جا بہ پائل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا دریافتند صحبت گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت از ان
 جنت مماثل ایشان آمدے در روز ہا آن جا گذرانیدی و باز بہ مسکن حبت
 فرمودی با بکلمہ حضرت او را فواتد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
 نمود این جانبان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس الشیرہ
 و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع گردیدہ قلم را زبان
 اظہار کشودہ آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بودا ولیے
 المشرب می نمود اما بنظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الحن والا نش عبد القادر جیلے پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را راوت بسید گدار حمن ثانی بودا و را بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حمن اول و را بسید شمس الدین صحرائی و را بسید عقیل و را

بسید بہار الدین اور البسید عبدالوہاب اور البسید شرف الدین اور
 بسید عبدالرزاق اور ابوالدہ ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریہ بری و آشفتمہ سری بیشترہ جزائر و
 مفاد و بسر روی و دوران بودی کہ مصداق بود غیر ذی ذرع بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام و فتادے بنا گاہ دوران بید
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور ایہ مکرم و تعظیم ہر چہ تامتہ بنازل
 خویش بروندے و ضیافتہ نمودندے و شیخ از طعام و کشتہ بایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود بامکثہ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود
 بامکثہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الہی سراجیب سحر گاہے چون
 آفتاب برآوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آذان اقامت یکی از مردان
 اورا احتیاجی بخلا رافتا و چون بہ طہارت جایی درآمد وید کہ از جاے
 درمی کشودہ گردید و بوشانی دران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کاہنم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشت و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدسنا اللہ بسرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گوری آواز
 اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکہراہت آن امر و منع اذان شیخ کمال

شاهد الله
بشوا
بشوا
بشوا

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک کسان
گشته هنوز اُح اُح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخواست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الا نوار فرمودند باین همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی به نیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت دربار شدی و وقتی
مولانا فلان صانوفی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذه خویش غایب
بدین نیت متوجه دریا نیت شیخ گردید چون بحوالی منزل شیخ رسید شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تا متر سنگها و شتابان
متوجه مولانا گردید مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدمی چند و دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشایخ
و این فغان میگویند و از فلان و بهمان مایعیر اند که مرتبه اینان از آنها کم نیست
و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحوضه الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرار می درآمد بعضی اوقات
و قائل آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار و رایام حل می شد و بفهم می درآمد از باب بهت
زند و بجان دگرزند + بیرون زد و کون در جهانی دگرزند + کسی بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرزند + روزی بتقریب احوال
شکرت خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرها فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از آن عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت ایشان از
 زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی بر او می شود
 بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسله علییه قاوریه چون شیخ کمال
 اقل قلیل بنظر می ورآمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در
 تمام سیع عشر از جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائة ماه وصال رفیق
 اعلى گرفت و در تشریه کتخل که از قرایه تابعه سرهند است خوابگاه یافت
 رحمه الله سبحانه رحمه واسعه بعد از ونیسه او شاه سکندر است وارث مواریث
 احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در تمام جذبات و حالات عظیمه
 فیض رسان سلسله آباء خود می بود حضرت ایشان می فرموده اند که
 جانب آفتاب می توان به فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبه
 نور نظر راه نیست شاه مذکور در حد و سنه ثلث و عشرين بعد از الف
 از جهان رفت رحمه الله سبحانه ۵۰ چمن راتر و تازه آراستند + چو شبنم
 نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکدیگر حضرت ایشان
 حرف مجاذیب و رمیان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقتی حضرت
 والد ما علیه الرحمه بلامهورت شریف برده بودند و من در آن سفر از حاضران
 خدمت بودم روزی یکی از صلیان نزد ایشان آمده از شاه رزق الله که در آن
 دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد که امر و شاه را و فلان
 شاه راه بنایت خندان و قهقهه زنان یافتم طلب کشف رتبان نمودم فرمود
 در فلان موضع نشسته بودم بناگاه یکی از اهل روستا پشتواره گاه بر سر
 داسی دور کمر باید آن پشته گاه را بجایه و گذار شسته بجا جت انسانی شده
 از حاجت خویش فارغ گردیده بود که برخی از فرشتگان از آسمان بر او فرود آمدند

واورا پنهان بروشته و چرکه رجال الغیب لمحق ساختند من دوران اثنا
 باوے و بدان واسے کہ در گذشت میدیدم و کرایس شمر عورت اوراک
 اندر و بودی مگر ستم این خنده من ازان ست مگر گاه فروش آنجا در کماست
 و بداس محتاج اند مخفی نمائند سابقا و عده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضی بلا و رفته بود اکنون آنجا زود و نموده می آید آنجا ب چون از التماس
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفادہ و استفادہ لازم
 سیر الی الله و بسیر بعضی بلدان ممالک هندوستان قدم نهاد و درین سفر
 مان خود عهد کرد کہ جائے بحر فنی که شوم باشد تفضیلش لب نمک شاید و از هر که
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت او نیر و از دوران سفر سبای علمای
 عامل و عرفا کے کامل را و زیارت حضرت ایشان قدس الله سرہ العالی
 به تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والد مارا برهتاس گذار افتاده بود
 شیخ الهدا و را کہ مروے بود بغایت معروغ و غریز غریزان و یدہ آنجا و ریافتہ بودند
 از و حکایت کردند کہ گفتم ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و وصل
 کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چه آن خلاف صریحت بقول جمهور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع الا بالبدن
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام و رحل معنی آن
 کلام افاضہ نموده اند آنست کہ هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق ہمہ اشیا
 جز وجوہ و اعتبارات نمیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گرد و زیرا کہ عارف را چون بسیر
 محبوبے دطے اجماعے بحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات منقود گردند و سیر او بذات بخت منتہی گرد و بعد از آن

سیر در راه ماند و دست او را که زوایان آن کوتاه پس آن سیر که لا ینقطع
ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیل است و غایت ندارد
و هم حضرت ایشان مد ظله از والد شریف خود نقل کردند که من فرمودم
شیخ الحداد مذکور روزی در مجلس که جمعی ذکر اتره می کشیدند حاضر بود و بعد
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براس تصفیه دل و انجلاهی آنست
و دل نیست مگر آمینه که زنگی بر دوشسته او را صیقلی باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیه است نه آنست که دل آهنی باشد که ماریتک برو
باید و یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانی مذکره
می گوید جمع از مشایخ که ذکر جهر خست یار نموده اند بطریق اتره یا الغیب آن
ایشان حکم کریمه او اشد قسوه دل را از سنگ و آهن سخت تر و اشد است و اند
و نیز خواسته اند که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر
گرد و ایضا آنرا ذکر خفیه است یار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره و از
که وجه شیخ مذکور یکی از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جهر حدیثی که
مبتین حال صدیق و فاروق است رضی الله عنهما بنده است با جمله
لکل وجهه هو مولیتها بیان طریق اکابر می نماید و هم در بلده رتباس حضرت
مخدوم مجتهد و رس مولانا رکن الدبیر النخیری محمد بن فخر که صاحب موضح الحوائج
و غیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زهد موصوف رسیده اند
روزی که آنجناب درین حاشیه فاضل هندی علامه فاضل شهاب الدین
دولت آبادی علیه الرحمه که بر مصباح واقع است می فرمود و ان ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیه طویل الذیل که در یکی
از مواضع آن اطلاق نموده بود و میگفت بمنی بر جرح کلام قاضی بوعلی و قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بیچوجه و رودنی یا بدایا بر حفظ عمده می که با خود بسته بود که ما مرتبه
 خاموشی چاره نیافت چون شدت آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگهان از برکات حفظ سیمان حضرت مخدوم مولانا رخصت
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرستاد
 گرفته بودیم و این همه بر وجهی دیده چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقوم خود کشید و حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
 مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء را الصدوق ان مولانا محمد المذکور
 رجل بواع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهری بلده فاذا
 غاب عن بین اعلینم فتح مسوہ ایا ما و ما وجدوه و الله اعلم بحقیقه حاله و هم
 حضرت الیثان علیه الرحمة و الرضوان بتقریب آن معرفت اعظمه خاصه که
 ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط است اما او را یک و سستی است بخون که تمیز
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که من فرمودم
 در سیاحت بلا و بنگال شهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر برده و شبها از فرط بقراری
 بگریه و زاری می بود و داد و مهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیایا چندگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بودم ندانم برای
 صحبت او ننگست آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواند می
 و اشک اخزان از دیدگان برافشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از پس نزا کتش موی را آنجا

کنجانی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها دور و گم است
 نیز درست آید سه نمکدانی به تنگ چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتنه
 شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جوپورا فتاد و آنجا فوائده
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السکر والوجد والسماع و ذو التوکل والتبذل والانعطاع در سلسله خواص
 معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جوپوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی پیوند در جمیع الله سبحانه از و آرنده که سیدالانام را عالی الصلوة
 والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله حیرت
 نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی هست ازان نشت و اگر درست هم ازان
 تو علی بسیار در میان کسیت فرمود برای خلق دعا کن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول ست تو فی رحمہ الله سندہ خمیس و تسع مائة باجمده حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در ان سفر دریافت عنان
 مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دایره طلال و ربلده
 سرزند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تقصیر و فتنه بر سبیل
 تحقیق و تدقیق و انهام حقیق بیان می فرمود که در جمیع علوم تخریر بود لایما
 و رفقه و اصول آن که بے نظیر بود می فرمود که در ان ایام که در وقایع
 بزدوی غور نموده می آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و وقت
 استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
 و نیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع
 فرموده بودند مدام بر سجا و نه افاضت بمصداق خبر لان بیدی الله باب
 رجلا و احدا خیر لک من الدنيا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

حسن علی قوام
 صاحب
 السکر والوجد والسماع

رحمت و تربیت خویش شاو اب داشت و شاو روان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہما در
نهایت بلند کے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را نزد او از دور نیز و یک طرف بستند کے از سمیت
افادہ او بمقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہور است و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ فصوص
ادست با بجلہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و وجود مرتبہ
علیہا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین بالعربی قدس سرہ
الانوار از فطر علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکرایت و شطیحات ست اما از علو فطر
و فطر تمکین و بلند می بہت بل بجنس صیانت حضرت عزت عنہ سمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان وارانہ
کہ رہا یقع فی قلبی النکتۃ من نکات القوم ایا تات لا قبل منہ الا بشاہدین
حدیثین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویش تن ویدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعتراف
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہ اللہ سبحانہ ارباب بہار رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سیر مہر
او فرمودہ و شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز است
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید و وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کرد کہ مدتی جوان بود

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویته بود از شهر سون پته بس ممر و بزرگ
 بهجت استماع راز که از و بایشان رسید بود و آن راز این بود
 که گفته پیر من که جدا ورئ من بود متعجب بهنگام احتضار و ابایی
 از ورویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاسی بختی نماید و اعطای
 نعمتی فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سر از حقیقت این معصا به
 زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشانند و
 من همچنان حیران و اسیبم جان بر جا بماند که اولهت چه راز بود که شب
 از تو زبان بگذشت که روز عمر بسا مان ترجمان بگذشت و بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چه گفت که در سماع در افتاد و بمدران بگذشت و
 پس حضرت ایشان قدس الله ستره فرمود حضرت والد بالمشوق
 استماع این سخن از و خواستند که بدیاری او شوند بناگاه
 شیخ مذکور را بهجت می از سر هند عبور فرمایند آمد چون سر هند رسید
 بکاروان سراسر نزل نمود و والد مانیر و اردان جانشینند بعد از
 معالفت و محالست خلوتی و خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بسره راز نمودند شیخ آن را بیان مندرمود چون والد مانیر نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحبی بود که از خلفای
 والد مانیر ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بل مسالت
 نمود که آن چه بود مندرمودند همین سکه که ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقی است که بقوان کثرت نمودار
 گشته لیکن چون آن درویش را یوحی بود ساوه و این راز صفا جا
 بگوش او سر نهاد و حوصله اش تحمل آن را بر نتافت و براه بلاکت شست

و شیخ عبدالغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این رازخانه
 براند از برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
 توحید معارف علیه بر زبان راندند و درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
 از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت که از اقتضای آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب است و آید کثرت مو هو منه منقیه بکسوت و عدت هویدا گردد
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سره
 از درویشی حکایت کردند که گفت وقتی در شهری برای میرنم
 نظرم بناگاه بریکه از نسای جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
 می نمود بجز و دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ و صورت و کمیت
 و کیفیت در بر خویش یا نستم بلی چنانکه از نظار گیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنار جستم بلیع در عشق چنین بوالعجبی باشد پس حضرت
 ایشان قدس سره و العالی فرمودند چگونه آشیای مشکوره عین
 واحد حقیقی بود که کثرت مو هو م است یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی
 و صفات خود را از مرتبه حس و وهم بقدرت کامله نمودی و القابی بخشیده
 و عالم نامیده و اما در خارج بحقیقت موجودی نیست جز ذات و صفات
 حقیقه او سبحانه و مو هو م چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات از مواضع متعدد و بتدقیقات عالییه و تمثیلات
 واضحی نگارش نموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً فلیرج
 الیما علماً و حالاً باجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت و افادت

با انجام رسانیدن و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ یک
 را بنحائے خود قبول نمی کرد و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند و بدین
 تجویز می فرمودند و در حلقہ زندگانی راجیان با تبعاع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن رانیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجای کہ گویند مہما اکمن ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و
 تعلین و وقبالین برپا کے کردند کہ پایہ افترا با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد مشائخ طریقت اکمنانی
 غریمیت نمود کہ از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بود و چنان کہ
 بعد ازین در منقصد گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمیت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
 و برکات آن طرق بہ نسبتہا می علیہ رسیدہ کہ کامر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا لہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہما نقل میگردند و می فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این باد یہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر کے کرد و نیز می فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابر آن طریق سینہ بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجع سبحانہ
 بدیار مارساند یا مارا بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مند می ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ والہ دین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتیم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسند ہند رسیدیم چہ از ایشان گرفتیم مانا کہ بسکے
 از دست اسے آن حد و تشریف برود و بودند راستم حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنقتیم یا فرمود میگفتیم
 ایامبر و گیرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیہ جاوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سند می کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بجل احوال این عہدہ در مقالہ را بعد انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار کہ صاحب سجادہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما و را آخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکاال
 خود را بران نسبت مے و اریم گفتیم انک گواہ عدل و یکر بدیدار آمد
 درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اسحمد اللہ والنتہ حضرت
 مخدوم را و علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل نخستہ
 ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ اسرار التشنید کہ لبائکات
 عالیہ و ران تعلیم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و بر شناسندگان

جو ہر سخن ہویدا است کہ آنہم مفاض از حضرت و اہب العطا یا است و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و در عنوان آن رسالہ شریفہ این
 معنی را اظہار سے نماید آنجا کہ سے فرماید ہذا اسرار التشہد فی معراج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بقیضہ القدیر و فضلہ العیم
 فابرز تھا امتثالاً بأمر المفیض الحکیم این فقیر نکاتہ ہای چند از ان ایرادینمای
 و اگر چہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جابر نے از ان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریر سے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ دعا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الحمد لموسی عامیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود ب
 فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال ونوعات الجلال بمجمیع الانواع و بمجمیع الاعتبارات للذات المتجمع
 لمجمیع الکمال المنزک عن النقص والزال فانہ باعتبار قوالی و فعلی و حالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال لأمس واجتناب لنواہی باینان الاعمال لبدن و الافعال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا شتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلیہ و العلیۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
 مأمور بلیصیر الکمالات ملکۃ نفسه کما ورد فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ هذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول کذا کہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكأظهار جماله وجلاله من
الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحوال
كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
وصفاته وافعاله فالذات كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
متزعم الكل وسائر في لكل بالكل اى ماجدية جميع كما لانه واسمائه
وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذا
المحيثية اصلا والصفات كذكر سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والرازق
او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
سبحانه ونشره وموضعيه اذ هو اوضح اين كتاب قلبي ينمى يدك من اراست كراين
شمارا كه التحيات لله النعم بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب نفس
محمول وايم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده الت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
بود وحق سبحانه الت لانه لما تفرق عليه الصلوة والسلام وارتفع من
البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى لا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
الخر وان الحق ينطق بلسان عمرو يمكن ان يجعله من قرب النوافل تنزله
اليه وارضاء له نفسه في البين انكسار له واظهار العجز تام انما
وان كز تمامى كند با خواجگى كار غلامى او يجعل لوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التزیه او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلاث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منهن من غیر تقید بواحد منهما و هذا هو مقام اودائی
المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم و خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مراد دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراءة تشهد و
آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس بنوا
آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله

عالمه و آله و سلم بطهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات عظیمه ز وقت الله
سبحانه تعالی جرعه من کاسه صلی الله علیه و آله و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور رسید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین متابعت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و ادای حق نعم است که رسیده سلیمین ابرین
هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تنبیه است بر آنکه چون حضرت

شکرست بخشید است راه تشریفات معراج فیتحه لهن ان یصلوا علیه فی معراجهم
و نیز ایاست بر آنکه اگر حیدر کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نمیرسد نهایت ایشان تبت
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارت الی ان منتهی معراجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه و آله و سلم الی الله
سبحانه و تعالی و تعظم الاثری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی لا ابتداء لقوله التحیات لله الخ و المؤمنون امر و ایا الصلوة علیه علیه

التحیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض فوائد که حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره العالی حکایت
کرده اند حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فقه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و شاهده
 او سبحانه تعالی درین نشان چه بچشم سز و چه بچشم سیر خرافایان بهره ندارد و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر مقرر است این توجیه شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 داد وید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه
 هر کس را بخود می باشد چه مشهود و اثبوت می طلبد و مشاهد و معانیست میخورد
 منها حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بنهاد و دولت
 که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول و بطریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاها داشتن و وصول
 بمطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاد هائی عالی شان و همین بزرگوار ایشان
 شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم محمده انول
 و زاویه جمول ایشان و آمده می بیند که آنجناب مقبول و مقطوع الاخر افتاده
 چنانکه بر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه
 از روزی یاد شمینی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه کسان و

خاک مصیبت بر سر زبان برون آمده و یکی را خبر کرده چون آن هر دو یار
 بآن محره و آمده اند حضرت مخدوم راحی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که رو بآنها فرموده تا با بحیات
 عاریت درین جهان باشم افشای این راز غمی نمایم چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
 بوده باین ابیات عارف روم سه دشمن خویشیم و یار آنکه مارا می کشد + غرق
 در یاتیم مارا موع و ریای می کشد + نیست غزایل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی لعلیون + خفیه
 صد جان میدهد و دلا پیدای می کشد + بس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 ز آنکه شکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچرخ شهادت کبری رسید
 اکنون منرا و آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مجاز به حیات را بدر و از حد و دشمنان رسانید
 که انبای آن بلسان نبوی عتقار کنند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت
 فرمود و کان ذلک فی السابح سنة بعد الالف بیرون شهر سر رسید
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمة وسعة
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و اله
 بزرگوار حاضر بودم در آن سكرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العزلی و نهسته باستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العزلی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه بستی مطلق است اما کسوت کونیة خاک و شرم
 مجربان می اندازد و دور و دور می سازد بعد از آن معروض داشتیم که ما برابر امری
 ولالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذاشت که محبت الهیست حضرت خاتمت علیه وعلیه الصلوة و التحیة
 را در خزان یان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان من آنرا فرمایم
 ایشان را و او فرمودند الحمد لله و الله که سرشار آن محبت و غرق آن دریایی هست
 الهی بحق نبی فاطمه که بر قول یان کنیم خاتمه حضرت حق سبحانه ب
 محمد و ما مطابقاً بشیخه عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود و حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینجار فرمی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
 محمد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و عظیم نجوم است
 مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و فضیلت
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره باید بر حسن استعداد و برادران و فرزندان ایشان ولالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بزرگوار حفظ فر گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
 فرمودند می شاه محمد و قال و حال تلمیذ رشید است هم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه مسمی

حب اهل بیت
 حضرت خواجه عبد السلام
 الهی الله لک و لا
 عذر
 حاج محمد

کرو موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و مشاهد
 آنم انکه شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین فکر از
 حضرت خواجه بابی باشد طاب ترته گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجه قدس سره در
 عنایت نامه که بجناب محمد دوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
 فرموده اند و توضیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویدا است و آن فقره است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صوریه محل خطا و لغزش است
 سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته و کار و سعی باشد که جذب و حضور
 ایشان دیگر است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه
 و اکثر بالا صالیه بوجهی است از شش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیتی که
 عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگرد و معنی و الله من
 و را هم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراسر
 و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزو و ریافت صور خیالیه موالا اول
 و الاخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
 صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الداغیره
 و یار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان است لا اقل صفة حیوة
 و هستی اکنون یک دقیقه دیگر بپاشند که در وقت ظهور و الله من و را هم محیط
 می تواند بود که همچنین کسوتی در میان می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
 شده باشد باری حقیقه مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره مند
 و از فضائل صوری نیز با نصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما مکتوب شده اند از جمله است این
 مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنم که بحسب حصول اسباب نبویه
 بآب غنا محشور بوده هوای برادر و فقنا الله سبحانه وایاک فرصه حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لا طائل صرت نماید و متنرم الام نخلد گردای برادر مردم از اطرا
 و جوانب در رنگ موردی میزید و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
 دنیای دینه بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئید اکیا ر شعبه تن الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها ای برادر
 این نوع اجتماع اهل شد و این قسم جمعیت شد فی الله که امر در سر بهند میر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر شیر این دولت پیدا آید شمه از آن
 ماجر احاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست وادید و از جواهر
 نفیس بجز و سوز و رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شربت باد اهرار شربت باد و
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نهند از اند
 آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده آید
 خطا نمیده آید به لغتهای جرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و ربلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و وراندیش دور است حق سبحانه و
 تعالی عقل و باد و متنبه کنادای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است اهل دنیا

حضرت محمد باقر
 علیه السلام
 در این مکتوبات
 مبارک

کہ در دناوت و خست شہور حیف باشد کہ کسی عمر گرامی خود را از پی ہوفا و خلس
 صرت نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صورتی
 حضرت ایشان قدس اندر سترۃ الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی ازید بزرگوار خود در حمد اللہ و غیرہ ماذکر وصول
 ایشان بشرف صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراہ منقول است کہ حضرت مخدوم
 چون ہموارہ بساحت و انقطاع میل داشتند و ہاجرت وطن میکردند اکثر در
 بلا و بقاء بصری بر زمین چنانکہ چند گاہ در سکندرہ کہ قریب اثا و ہست کہ از
 قصبات مشورہ ہندوستان است بطریق نشر علوم شرعیہ و ادای عبادت
 سنیہ اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
 لایح و لامع بود روزی عورتی صالحہ کہ از قبائل شرافت آن دیار بود و بوقت
 صادقہ اتصاف داشت مشاہدہ جمال و کمال ایشان کردہ التماس نمود کہ
 من در کنار تربیت خود خواہری دارم کہ کان جواہر عفت و دوح عصمت است
 میخواہم کہ در حبالہ عقد شما منتظم گردوامید دارم کہ این التماس پذیرای قبول شود
 چون عداوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب کشا زد و عند رخواستند التماس باہتمام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بودہ بر منصفہ قبول رسید اورا در عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاہی آنجا بسر بردند فلما جرم حق سبحانہ و تعالی از برکت نیکو گمانی و نجستہ
 نیتی آن مخدرہ صبیئہ مخدرہ اورا مطلع بیضا و صدف در یکتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صاکیہ نطہور آورودہ این قصہ
 شہادت تمام دار و بقصہ ثابت والد امام انام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہما
 کہ بزرگی از اتقیائے کوفہ صبیئہ طاہرہ خود را بہ لافظہ کثرت و رع حضرت شہادت

چنانکہ
 در ہندوستان
 در ہندوستان
 در ہندوستان

بعقد و آور و چنانکه در حیرة الفقهاء و دیگر کتب معتبره مذکور است تا حق سبحانه آنجا
 بمین آن گمان نیک شمره چون امام الائمه سراج الامة رضی اللہ عنہ بوجود
 آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس سره
 سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایه از تقریر شریف حضرت
 ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه اصدی و سببین
 تسعمائة و فروع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلد شریفه شمره بودند که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدیده به مضمون
 کریمه یکا ذریتهای منی و لم تسمه نازبان حال و قال می کشوده و حضرت
 شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
 مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 داده چنانکه والد ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان رنجست
 شاه برود التماس و عای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به بند به و
 شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمود ارز
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
 دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بواله حضرت
 ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
 حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
 نموده علیه مبارکه شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا شسته بودند نیز میاید ایشان

بود با بکماله چون حضرت ایشان بدستمان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بکند روز و توجه فتنه
 تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعض
 مواضع کتب دقیقه عبارات و دلکش کشاده مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیار کتب نیز رفته نزد مولانا می محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از مخول و انشوران متورع بود و بعضی کتب مشکله را چون عضدی
 و امثال خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمته
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرّم
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرها بود و در حریم محترمین زاد هما الله
 شرفانزد کبار می شناسانجام تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر سبیاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصدی و غیرهما
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلثات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیده برونه شیخ سعید بصری و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله که روایت و اجازت
 یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبد الرحمن بن محمد دمشقی که او و اباسی او در آن بلاد معظم از کبار
 محدثین بوده اند و خانه ایشان ابا عنجبیه است حدیث چون بیان اسناد به کتب
 ویرین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

حديث مسلسل تجريبي آرواما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة تقي الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعاً من
 لفظ قاضي لقضات ابو الحامد المطري بقراي على عليه بالحرم الشريف المكي
 اول حديث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد بن الميرزا
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 روي عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحاراني وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعيد اسماعيل بن ابي صالح النشاوري
 هو اول حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
 محمد الزمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر احمد
 البزاني وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال للراحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصابيح ككتاب بيت قياس بيكر كتب

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و با جازت و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
و وسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سندست کہ در حدیث
گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الهاشمی جازہ وار دو ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبارنا بہ علیہ الشیخ الامام شرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرمی قال اخبارنا بہ العلامة امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال لشیخ الاسلام بن حجر اخبارنا بہ العلامة
البغوی قاضی کلا قضیہ المجاہد بن محمد بن یعقوب لفیروز آبادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبارنا بہ الحافظ جلال الدین حسین و الحجۃ الہما مرشمس الدین
المقدس قال و الصدیقی الساجی اخبارنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ و اجازۃ قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد اخل طبقہ محدثین
گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشمی بن
محمد القاسم البغوی البغدادی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث
مستور در اول شہر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ در بلدہ سرہند اکمل شد علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدیث العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شد بہ نکتہ نریا
اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و یرحم مسلسل
با لاویۃ بحضرت ایشان ایامی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در فرمای و چشمی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند فہم من فہم چون حضرت

ایشان از استفاوه معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپوشد افاده کشیده اند و در تمام طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه بتازی و بفارسی و در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که از آن جمله است رساله تهلیل و رساله رد مذہب شیعه شیعہ
 بآنکه در آن اوقات ارباب تشیع در آن بلاد در غایت شتمت و جاه بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بودند لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود و ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از آن راه که
 ابوالفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضورات لازمه بوسه
 آمد شد می شد حضرت ایشان هم در آن وقت مکرر بمجلس او در آمده بودند آن
 دومی برو فور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
 یکی از تلامذه او با این فقره گفت وقتی یکے از آشنایان خود کلمه چند قسم
 می نمود آن جابه تقرب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توفیق
 شیخ تو بقلام آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان گشود و در آن
 مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیاورست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
 سره العالی در رساله شریفه مستقذ عن الضلال بزرگاشته است که از علومی که
 فلاسفه خود را واضح آن میدانند آنچه بجاری می آید چون ہمیت و نجوم و
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سر قه نموده اند
 و آنچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثالہ کبہ کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنو و متغیر شد و گفت غزالی نام مقول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 بر او را آورده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موقعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارت
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و زبیده بودند و در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی و رحیرت فست
 و مطالب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 مهیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن اثنا رساله که شیعیه در وقت محاصره مشهد
 عبد الله خان اوزبک نموده بود و بعضای ما و ارباب الله نوشته بودند و جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعیه و اباحت قتل اخذ اموال ایشان مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذ فیه
 تکفیر خلفائے ثلث است رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیق
 رضی الله تعالی عنهما سه ترسم این قوم که بر دویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را به بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و آیه
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساوه لوحی از مقدمات

فرخنده آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و خیرعت بحسب توفیق
 سبحانه والله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طالبه شیعه که متر و داین حد
 بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهت بمقدمات
 مستقوله و منقولہ رو آنهامی کرد و بر غلطها سے صریحاً ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فار و قیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینہ بے کینه تشفی نیافت و بخاطر فائز قرار یافت که اظهار مغایرت
 ایشان و ابطال متاع عام به بحث انتهی کلامه در آن ایام که ایشان با گره
 تشریف برده بوده اند چون آمدن بران گذشته والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت با گره
 آمده اند یکی از فضلا سے آن یار زیارت ایشان آمده پرسید که باعث
 این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و بلند شیخ احمد سلمه
 چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع
 یوسف نزد و کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان را ایشان
 الفت تمام بوده و از جان غریز خود غریز ترے داشته اند و همیشه
 به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و قایل علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و یکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
 ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
 از آن جمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مسب و معاد نوشته اند که

این درویش را پایه نسبت فرویت ازیدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غزنی که جذبه قومی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
 ادای صلوٰة نافله مددی از پدر وی ست و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از ان غزنی کثیر الجذبه و الخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزنی دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور هم باشد همان و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار ازین
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر باب نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
 بابی تاب شد قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسید و بیان این قضیه یعنی حصول
 خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نیر و حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه بایاران نشسته بودند از کتفل آمده خرقه متبرکه که
 حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال ماسور می شوم که
 خرقه مرا به سلطان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
 خرقه متبرکه که ایشان را از خانه بر آوردن باز بکسی دادن لیکن چون تباهکید
 ماسور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

عفی باین درویش
 از غزنی که جذبه قومی
 داشتند و به خوارق مشهور
 بودند بدست آمده بود و
 نیز این درویش را توفیق
 عبادت نافله مددی از پدر
 وی ست و پدر بزرگوار او
 را این سعادت از شیخ خود
 که در سلسله چشتیه بوده
 اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از ان
 غزنی کثیر الجذبه و الخوارق
 شیخ کمال قادری مذکور
 است و از غزنی دیگر که در
 سلسله چشتیه فرموده اند
 شیخ عبدالقدوس مذکور
 هم باشد همان و حضرت
 ایشان بی واسطه والد
 بزرگوار ازین آن انظار
 حضرت شاه کمال که در
 طفولیت دیده کرده اند
 بهر باب نسبت قادریه
 یافته بودند و بعد از
 مراجعت از خدمت شریف
 حضرت خواجه بابی تاب
 شد قدس سره با ایشان
 خرقه و نسبت کامله
 اجازه از روحانیت حضرت
 شیخ کمال مذکور نیز
 رسید و بیان این قضیه
 یعنی حصول خرقه و
 نسبت تمام و اجازت آنکه
 خدمت شاه سکندر که
 نیر و حضرت شیخ کمال
 بود و نائب مناب ذوالکمال
 آن بزرگ دین روزیکه
 حضرت ایشان در حلقه
 مراقبه بایاران نشسته
 بودند از کتفل آمده
 خرقه متبرکه که حضرت
 شاه کمال را بر دوش
 حضرت ایشان نهاده
 چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه
 را دیده اند به تواضع
 معانقه نموده اند شاه
 گفت چند مرتبه می
 شود که در معامله از
 حضرت جد خود شاه
 کمال ماسور می شوم که
 خرقه مرا به سلطان که
 حضرت شما باشید برسان
 بآن که مرا مشکل بود
 خرقه متبرکه که ایشان
 را از خانه بر آوردن باز
 بکسی دادن لیکن چون
 تباهکید ماسور شدم
 ناچار امتثال امر نمودم
 حضرت ایشان آن خرقه
 را پوشیده

عفی باین درویش
 از غزنی که جذبه قومی
 داشتند و به خوارق مشهور
 بودند بدست آمده بود و
 نیز این درویش را توفیق
 عبادت نافله مددی از پدر
 وی ست و پدر بزرگوار او
 را این سعادت از شیخ خود
 که در سلسله چشتیه بوده
 اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از ان
 غزنی کثیر الجذبه و الخوارق
 شیخ کمال قادری مذکور
 است و از غزنی دیگر که در
 سلسله چشتیه فرموده اند
 شیخ عبدالقدوس مذکور
 هم باشد همان و حضرت
 ایشان بی واسطه والد
 بزرگوار ازین آن انظار
 حضرت شاه کمال که در
 طفولیت دیده کرده اند
 بهر باب نسبت قادریه
 یافته بودند و بعد از
 مراجعت از خدمت شریف
 حضرت خواجه بابی تاب
 شد قدس سره با ایشان
 خرقه و نسبت کامله
 اجازه از روحانیت حضرت
 شیخ کمال مذکور نیز
 رسید و بیان این قضیه
 یعنی حصول خرقه و
 نسبت تمام و اجازت آنکه
 خدمت شاه سکندر که
 نیر و حضرت شیخ کمال
 بود و نائب مناب ذوالکمال
 آن بزرگ دین روزیکه
 حضرت ایشان در حلقه
 مراقبه بایاران نشسته
 بودند از کتفل آمده
 خرقه متبرکه که حضرت
 شاه کمال را بر دوش
 حضرت ایشان نهاده
 چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه
 را دیده اند به تواضع
 معانقه نموده اند شاه
 گفت چند مرتبه می
 شود که در معامله از
 حضرت جد خود شاه
 کمال ماسور می شوم که
 خرقه مرا به سلطان که
 حضرت شما باشید برسان
 بآن که مرا مشکل بود
 خرقه متبرکه که ایشان
 را از خانه بر آوردن باز
 بکسی دادن لیکن چون
 تباهکید ماسور شدم
 ناچار امتثال امر نمودم
 حضرت ایشان آن خرقه
 را پوشیده

بکرم آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب رو داده
و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن والا بن سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مراد حضرت خود آوردند با نوار و اسرار نسبتها
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بحجّه آن انوار و احوال گشتم و در غوای
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفتم بهسم و ز غلبات آن
احوال ناگاه بروم خطور نمود که تو مرتبای اکابر نقشبندیه بودی و ملاک
امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجز این
خطور دیدم که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبدالحق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی باشند قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مرتبای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال رسیده
شمارا با وجه دخل است اکابر قادیانیه رحمهم الله گفتند و طفولیت ما را با او
نظر کرده و چاشنی از خوان نعمت ما بروده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده
است ز بهر آن بت چون شمع و چون گل اگر فتنه جنگ با پیر وانه بلیل وین
مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و حشویه رحمهم الله در رسیدند
و مصلحتی نمودند بعد از آن حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسله قادیه
نیز مرید می گرفتند و شجره آن مشایخ می دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبی از آن سلسله ذکر طلب می نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

حضرت
کمال
رحمهم الله

سبحان الله
حضرت
ابن الدارسی
رحمهم الله

عبد القادر
رحمهم الله

خواجه جهان
رحمهم الله

سیدنا و سرورنا
سید الخصال
رحمهم الله

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقه شریفه قادیه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان نمیشد نقشبندی بودند
در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تفصیر
از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
نمودند و فرمودند هیچ تفصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بستگی نیست
که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمی دانید و ما
درین دو سه روز خود را بهجت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیبه
بران نسبت میداریم و در یکم القای آن را کشفوده ایم ناچار شما که بان سنجایی
ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسله شریفه حشمتیه اجازت ارشاد از پیر بزرگوار خود داشتند و از
راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنییه علی مصداقها الصلوة
والتحیة از سر و دو و تواجده و غیره بما که مرسوم این سلسله عالییه است است از
می فرمودند با بجمله از پیر بزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
از آنکه به خدمت حضرت خواجه باقی باشد قدس ستره مشرف گردند
در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درین علوم ظاهری
می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مائل بسفر حجاز بوده و رعایت

هنگامی که جناب مدد سلطنت قاری به
مرکز حضرت علی بن ابی طالب

خدمت حضرت والد را از وطن بیج جانی رفته اند هم درین ایام وقتی
 ایشان را ضعف قوی روی داده بود از مشاهده غلبات ضعف ایشان
 والد رحمه مخدم زاد و باری عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
 کرده اند و در کسوت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بود
 در آن گریه ایشان را خواب در بر بوده و در آن خواب دیده اند که قائل میگویی
 خاطر جمع دار که ما را باین مرد کار باری عظیم فراموش است که هنوز از هزار کیسه
 بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافته اند و بعد
 از چند گاه از آن قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
 اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقایم کمال و
 و اکمال رسانیده ناو رة زمان و قطب و دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
 در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد با ساو کنه تک و کتب دیگر
 اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین و در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
 ذکر یافته که علماء گروه اند بعضی بعلم ظاهری عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
 بعلم باطن و هم بعلم ظاهری و این قسم ثالث کس ناو بود اگر در هر قرانی یکم هم باشد
 برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناه دولت
 او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
 بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی ابالله رحمة الله و ازین تربیت
 و انتظار آن قدوة الاخبار بذروة کمال و اکمال رسیدن قبل بن سطویا جمال
 ایامی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
 روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
 والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

معجبت نعوت
 سبحان الله

و دوری گزیدن پسندید و نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
 سال و حال و قال بسراے باقی انتقال فرمود و بعد از انتقال آن بزرگوار به
 بهشت حضرت ایشان در سال هزار و بهشت متوجه سفر سعادت اثر بی ثرب و بطی
 شدند چون بدار الاولیایه و هلی رسیدند یکی از فضلاے مولانا حسن کشمیری
 که آشناے ایشان و از مخلصان حضرت باقی باشد بود و حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نمود و گفته امروز از سلسله علیہ نقشبندیہ آئین گوهرے بجای
 سوے این و یار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات شکار
 و ریاضات متواتره نباشند سه آنکه تیر بز و یک نظر شمس دین و سحر کن
 بر دهنه زند بر چله چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوبات نگارش فرموده اند
 نیست فقیر و ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
 آن احسان شما معترف بعجز این همه کار و بار منی بر آن نعمت است و این
 دید و دادر بوط بآن احسان بحس توسط شما آن داده اند که کم کے دیدہ است
 و بمن توسل شما آن بخشیده اند که کم کے چث پیدہ از خواص عطا یا آنقدر
 عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشده است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات
 همه از بهنای راه عروج ساخته بنازل و وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصل
 از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارة
 و لا اشاراة و لا مشهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا ضمان و لا مکان و لا
 احاطة و لا سر بیان و لا علم و لا معرفه و لا جہل و لا حیوة و لا چلویم من ازان مرغی نشاء
 که با عنقا بودیم آشیانه و عنقا هست نامی پیش مردم و از مرغ من بود آن نام هم کم

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است و دشمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحظه از شکر آن نعمت شما و ایا بدو چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیہ و اہل آن شنیده بودند
و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجاہست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقدار ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زاد بوم این سراغ ہزار شورابہ اشک و زرقرص داغ ہ چون رفتہ
بدست بوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشارت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عرض کردیم پیش دا
اند بعرض رسانیدہ اند بآنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نمودہ کہ
کے را از طلب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خوش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از اینجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بودند آرام شدہ از عادت خوشی تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارند اما چند روز
میتوان بقصر صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
بیرسیدہ اند و روزی نرفتہ بود کہ از آتنا صرف و کشش حضرت

خواجہ عالی مقدر شوق انابت و اخذ طریقیہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت
خواجہ شنیده اندک استخاره جانپن بوقوع انجامد یا چنانکه شیوہ
مازمین حضرت خواجہ بوده نازک و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
طلبیده بزرگ دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برده کہ ہمداران
لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و علالت و التذاد
تمام روئے نموده و یونانیو مابل انا فائنا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
بظہور می پیوست تا دیدہ اند آنچه دیدہ اند کما تبی بیان من کلامہ شوق
طواف خانہ کعبہ می شدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
براسے در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند در میان سفر اقباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ وزارین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
ورشاد ہنر شد بلند استعداد دیدہ اند و یکے از خلوات باظہار
وقائے کہ پیش از ان بچند سال مبشر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از انہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا س بزرگ خواجہ کے اعلیٰ کے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند وستان شوتا این سلسلہ شریفہ را بجا
از تور واجے پدیدار گرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند و ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخ
نشستہ و مادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطی ازان شاخ آمدہ بر دست
مانبشند پس مارا کشا یشہا و ران سفر روئے خواہد نمود بحسب این خلوران

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب دهان خود در منقار او میگویم
و آن طوطی در دهان من شکر رنجیت و فرود اے آن شب این واقعه را چون
بفر حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شاعر نرپس بوجود آید که خالے از و منور گردد و شمارا
نیز از و بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و گفته
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون شهر سریندر شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح
آنروز بدر یافت در و ایشان و گوشه نشینان آن بلده فقیه جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید که از اهل شهر قابلیت اینی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود داشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنواحه سریندر رسیدیم و شست
و صحرای آنجا را پر از شعل دیدیم این را نیز اشارت به عالمه شما میدانیم با جمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان مستلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است بجله ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریر طالع بوبے
بر نگاشته اند تبرکاً ایراد نموده مے آید القلیل يدل على الكثير و آن نسبت
این در ویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا باد می کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه باد می طریق

اندراج النہایت فی البہدایت والے السبیل الموصل الی درجات الولایت ^{الدین} مویذ
 الرضی شیخنا واما منّا محمد الباقر قدس اللہ تعالیٰ سرّاً کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اند رسانید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست وادید از یک
 روز کیفیت بخود می یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ دران دریائے یافتہ و این بخود می رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 استاد کشید و گاہے تا یک پھر روز یک کشید گاہے تا دو پھر و در بعضے
 اوقات استیلاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 آن آگاہی اُم نمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنا سے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل و احادیات عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فنا سے فنا نیست کہ با وجود و بیدان اتصال مشغول
 حاصل شود در بہان شب فنا سے فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حائے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از آن نور سے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیا سے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید فی انبساط باید کرد بعد از آن نور سیاہ منبسط و

بالبیان

لے کہ نزد این اکابر معتبر است و صبی بغیبت و غود و دران بھیجودی

بانتخاب آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان نایل شد و
 بحیرت انجامید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور بے غلبت نیز میگویند و اندراج نهایت
 در بدایت و ریچون صورت مے بند و حصول این نسبت مرطالک درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر اذکار و اورا در از پیر تا
 بر آن عمل نماید و بے مقصود برود قیاس کن رنگستان من بهر مراح
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت فنا و دیگر که آنرا فنا حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از غرضش تمام مرکزین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد و قدری بود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اصناف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صورت اشکال عالم در آن نور منحل و متلا
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت اشکال عالم را چنانکه اول حق میافتم
 این زمان موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد درین اشعار عبارت حضور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمۃ شنبه بودم بیاو آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اسے العالم حق ان شئت الله خلق وان شئت قلت انه حق ووجه
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیة بعدم التميز بينهما این عبارت است بحکم
مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفته عرص
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که شعر معبد تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالی بعضی توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز موجود و موهوم ظاهر برگردانید
تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتیم و صفات و افعال را نیز موهوم
محض یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدیم چون این حالت را بعد از
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سے تا
اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند استی کلامه الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بتوانند گمان
مخفی نخواهد بود و این معاملات مذکوره عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سالہا
بدست آرند حضرت ایشان را بسر مجبوی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجہ عالیہ شان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان
مکتونے نوشتہ اند و اینجا قلم فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مردی است از

سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر بادشست و خاست کرده عجب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بان ماند که چرا غنی شود که عالمها
 از روشن کردن او اجماع نمائے احوال کامله او مرا یقین پیوسته و این شیخ
 مشار الیه برادران واقربا دار و همه مردم صالح و از طبقه علما چند را دعا گو
 ملازمت کرده از جواهر عالیہ دانسته استعداد های عجب دارند فرزندان
 آن شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند با بکلمه شجره طیبه اند انبته الله نباتا حسنا
 و فقرای باب الله دلهاست عجب دارند انتمی کلامه الصادق اللطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره شنودم که فرمود
 ازان روز که در خدمت علیه حضرت خواجه خود قدس الله سره تعلیم طریقت
 گرفتم مرا یقین پیوست که عنقریب الله سبحانه بحض کرم مرا بنمایند این راه
 خواهد رسانید هر چند از راه دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز بانم بود سه ازین نور که از تو
 بروم تافت به یقین دانم که آخر خواهمست یافت به بعد از طے ادا این
 بیان حضرت ایشان بانگ ساز و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیده
 کلمه تحمید بر زبان شریف آوردند یکی از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد که فرمودند در ابتدا سے احوال که مارا
 در خدمت خواجہ خود قدس سره رفتگیسا و نبیها بظهور رسیده بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرموده بودند که احوال و وقایع
 بعضی باران را شنوده بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 گردانیده خودے پر سیدند لاجرم من نزد شیخ رفته چیزے نمیکفتم تا روز
 شیخ بمن گفت که ای فلان ترا چیست که از احوال خود چیزے نمیکوی

من بتواضع رفتم و لغتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بخود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روی جذب این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمانست بهمت والای
حضرت ایشان است از هدایت تا نهایت از بلندی بهمت و سوفی فطرت
و عملوا استعداد و قابلیت و کثرة علم و عبادت و وفور رعایت آداب پر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
انجمن منتر شدی و الا قابلیتی و افر فیضیلتی را که بصحبت ایشان رسانید
و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل و اصل گردید
محمد قوای و فعلی و حلالی بجا آورده در ساعتی که مشتری از و کسب ستا
ناید حضرت ایشان را خلعت اجازه کامله پوششایند و بسره بند که وطن
مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانتهای فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابوالخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باز آمدیم
باصد نیر خلعت و فتوح انتی و بامر حضرت خواجه در آن بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت حجم غفیر از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند و را اثنای این افاضات ناگاه از آنجا که بهمت والای آنحضرت

مطلبه را جویان بود که در و هم و هم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از کثرت
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او و داع نمود صحبت را خواستند
 که بغیرت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و از باب غبطه آنرا بشنود و دیگر بعضی
 حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را به پیروز گوار مرسل داشتند و از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد و چند گاه خود بیت
 آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت بچو بر و شیر و نظری آمدند غم غم
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بنایت انعام
 هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشود و می آید و می آید کل بود و هوئی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گزرا نیندند و گلی بر و نازین
 و پلیر و لپست و بدان درگاه والا دست بردست و درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را التماس نمودیم بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گذرا نیندند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آید و در شهر ذی الحجه در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزها از ستم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بابت مقام اصل است بیشتر افراد هم
 گذر ندارند لکن فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم و تخیلات خود چیزهای بر نداشتار نباید کرد
 و در نیاید حال بچشم بیخ خام و بیس سخن کوتاه باید و التسلام و در اندیشه این قسم

نه را در عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه وجه مخصوص مرادان است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
 خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مراجع
 از گم شده گان خبر گویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
 که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد و تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
 و فی الحقیقه معارضه است با و تعالیٰ انتهی کلام الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانہ
 مطلبی را که درین غزلت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضله طلاب باز
 گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
 خواجه من مرا بحال مصطلح این طایفه علیہ ساینده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
 در آن کمال و اکمال حاصل خود تردیدی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
 تردد را در آن راه نباید داد که از آن ترددی در کمالیت مشایخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سپین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقیص خود پدیدار شد آنرا که پیر او
 من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمغنی را
 محمول بر تواضع داشتند از آنچه داشتند بگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامه لفصل المکمل
 باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدلی
 شده اند و مدتہا در خدمت پیر بگوار بسر برده و صحبتہاے شگرف گذرانده
 و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمہ الطاف کثیر حضرت
 خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بگوار
 مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
 حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

کلی الحاق شد
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام

در این مقام

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت ادب
حضرت پیر و شکیر بیچاکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و لهذا
بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خوا
صام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی باشد قدس سره باین فقیر گفت که
در آن ایام که حضرت خواجه ما نهایت اتقافات باین خلیفه عالی در جات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند و روزی به تقرب مرا بطلب
ایشان فرستادند پس که بخدمت ایشان آمدم گفتم که حضرت پیر و شکیر شما را طلبیده اند
بجایستماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب ریشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزد یگانا پیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبداء و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معامله جدا بود این فقیر
بقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میاید آورد که اگر چه بشری صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد و بهره رسید انتهای کلامه فلا جرم ازین این عایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایشان نمودند
هر چه از خواهر عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لو ای مصدق این کلام بشارت
اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را رفت همه نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتہی ہر فرق فرق دان سایہ این فاروقی نژاد افرا
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را بایشان واگذار
 فاین رفیقہ والا را باحضرت بزرگداشتند ہر جمعہ دوستان کہ گرفتار بار و جو و
 بودند چون در مضیق و مہمتا کالہ مقام معلوم و رہند مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود کہ درین بزرگسال از مقابلہ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و پاکی تا آخر رسد فوائد صحبت و جماعت امری است
 محقق چہ حاجت باطنی را رسد مگر گرفتاریم بر مانا و کس بیدار و نیرہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد ریزہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوفت مراجعت
 نموده مدتی با فاضلات سالکان لے اللہ در آن ملکہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران و ہم پیرگان بزبان قلم عرضه داشتند تا بہ پیر
 بزرگوار نمودند کہ بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافتہ ثبت شد و ہمچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
 ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نموده بترقیات و قابلیتات ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند ہا ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نموده فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بایند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کذلک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت تحقیق
 را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و انجسہ درین ابواب حضرت ایشان

معروف می باشد اند موجب اطمینان خاطر عاظم ایشان گردیده محامد کثیره بزرگوار
می آورده اند این مکتوب شریف نوحه عالی ایشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاید آن مطالب استند
به مستند ارشاد و اسرار و انوار با و مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده نوحه
برهان محل البصر شتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن سخا طر میرسد که اناس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غلبه مشرف شد در اثنا اناس خاطر آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحیث ضعف حافظه مترو
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نوحه بودی
در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم دیر بر
مقام وحدت علما که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند بیک کرم نموده آنجا
هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بینند از آن
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البت
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است اناس بیکر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فتامی بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه خبروت که مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نبینکند که در اینجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
این گردانند ایضا در مقام فتای نهی اندک نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان از ان راه
داخل شده باشند بانی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه توهم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
نوشت انشاء الله آنچه مرصع است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و عود
نیاز مندی قبول نمایند است مکتوبه العاسی این پرسشها و نوازشها از ان
خواجہ والا مرتبه باین خلیفه عالی منزل بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازہ حضرت ایشان با سخاوت شید که خود نیز و فور تعیشی که داشتند چنانکه
این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود پس تشذ و لبس
خرابیم اید و دست در حسرت بکدم آیم اید و دست در جبر جاک ترشح تو بینم
و العطش آیم و نشینم و بران آمدند که احوالات تازہ که از خصایص مقتضات
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عاسی از سال
که بعضی اساتذہ از محدثین از ملائذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ
بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظہار رافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بکے تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که بسا دآن استیاسی بود در حق
ایشان و مورث ترک آدنے کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة منجر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان بآداب
و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و عادت و
تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجه بخلص اصحاب رزمی ازین اجرا
در میان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را با دین تفاوتی از زبان فیض
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود و آنکه
در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
بمال آن قدوه لرباب کمال است که با مرا ایشان از حال ایشان ایشان خبر میدادند
با جمله معاملات حضرت خواجه بحضرت ایشان رخصی الله عنهما بر حاضران گواه این اجرا
بود که آن شیوه نیاز مندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود و سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا
حلقه های مراقبه صباح و رواح همایشان را گردانیده بودند و خود چون سائرسرشدان
خود بان حلقه داخل میشدند و چون از حلقه یا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند چندین گام بشیوه قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
نیز تا یک کرده بودند که استقبال و متابعتی را که بایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
و بایشان باران سلوک پیش گیرند باین اصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله بنقل
تواضعات حضرت خواجه عالی شان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان در حجره خود بر عرش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تسبیح
سائرو ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند غاوم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه به الله تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان بہ نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک آستانہ انتظار بیداری
حضرت ایشان میگشایند و لمحہ بگذشتہ بود کہ حضرت ایشان بیدار شدہ آواز دادند
کہ بیرون در کسبت حضرت خواجہ بادب تمام گفتند کہ فقیر محمد بابی حضرت ایشان
از عریض خود با اضطراب بر حستہ بیرون آمدہ بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفہ حضرت خواجہ بزرگوار کہ قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرمودہ اند مجرایں مقولہ است از انجملہ است این دور قیمہ کہ دو شاہ عدل اند بر
مد عار قیمہ اولی حق سبحانہ باعلی مرتبہ اکمال برساند و لا مرض من کأس الکرام
نضیب بہ تکلفی نیست اینچہ حقیقت حال است نوشتہ میشود پیر انصاری قدس سرہ
میفرمودہ من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در وقت بود با وجود پیرش مریدی
من میکرد ہر گاہ صفت آن فی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبکاری نمکنند و از ہر کجا بوی بشارت ایشان رسد در شے آن نروند
اکنون تامل و اہمال مانہ از استغنا و شے نیازی است موقوف با شائستہ
سہ گریع خواہد ز من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین ہر بار
نسخہ حال و ارادہ ما نیست خدای عزوجل ہر آنچہ میباید مہندی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیہ المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمہ اللہ اظہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تفسیر
اوقات ایشان و ادن از مسلمانے نمود لا جرم بصحبت شما فرستادہ شد
انشا اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند و توجہ لطف کامل یابند والدعا
رقیمہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقر او مساکین و رماندہ را از برکات برگزیدگان
ببرسانی برساناد و بد نیست کہ عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرودہ ام
آری این یک کلمہ را قاصدان صاوقی حال تواند شد الحمد للہ این قسم نمود

۴

۵

۶

۷

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمانو شهنشای بخت بیشتر
 است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را اند خودی باید دانست
 و از فغول احترام باید کرد و والدعائت مکتوبه الشریفین بالجماع این صحبت معامله
 که میان این پیر و این مرید قدس سرها بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالالبصار و هم شاید فتنای اتم و نعلش اکمل
 خواجه بزرگوار و گویا اهل علم و شیخ ماکه زبده مقررین است و قدوه اختیار و همچنین
 حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او آخر ما را از اثر صحبت فلان
 و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و تو
 آن شاه راه وسیع و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر
 بلازمست آن خواجه صفا کیشار سیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خود و خواجه عبید الله و خواجه
 محمد عبید الله را که آن دم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
 توجه و حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
 ایشان توجهات علیه و حق پیرزاد فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
 نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت و حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
 چنانکه در ذکر حضرات محذوم زاد ما منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه در و ایشان در حق حضرت
 ایشان بظهور پیوسته بیش از آنست که تحریر گنج چند می از ان بزرگاشته می آید
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
 که امروز وزیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزرگان
 مبارک را ندیده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدود چند

استماع بخود خبر قدوس حضرت شریف تاج و دوازده لایلی از حضرت شریف ایشان در شب سیمین بابت با شریفان استماع

از اخص الخواص منظرے آہند و نیز فرمودہ اند کہ ماورین سہ چہار سال شبہی نکر ویم
چند روز بازی کردیم الحمد للہ و الملتہ کہ این بازی ماورین و کان پیرازی مسا
بیفادہ نشدہ کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ مافدس سرہ بہ تربیت طالبان
تا زمانی بود کہ معاملہ ما بامتنا رسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را بامحوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کاشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ سودہ برآمدہ کہ آنجا
چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
چہار کمال مطلق و از باب از دو امر اربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التالین
رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن
را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما
نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالی شان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان مانیر جاہ
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لاج میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ
از نخستین فقرات رسالہ مبدأ و معاد فقرہ اولی از ان متضمن افاضات روقا
الکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عالیین در
آخر فصل آمیندہ خواہد آمد انشا اللہ سبحانہ بعد از مخص شدن حضرت ایشان
در مرسوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد از ان ایشان ملاقات انجہانے مینرگشت چو
حضرت ایشان از دہلی بسر ہند شدند روزی چند آنجا گذرانیدہ بامر و اشارہ

متوجه بلده معتزله لاهور گردیدند و اکابر و اصحاب آن بلده مقدم محترم ایشان را بخت
 شمرند و بسا از خواص و عوام در سبک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم
 و حلقه و شغل مراقبه الساعی پذیرفت فاضلی از غلامده عالم عامل منوی مولانا جمال
 تنوی رحمه الله بقیه گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می نذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بکار دست شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا بای افراز
 ایشان را برداشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاگردان آن افراط تواضع مولانا کران
 نموده چه اعتقاد و ادحق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمودیم چون
 دیشتم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای و جی ندارد و فرمود اینها علمای
 باشند و از محرمات اسرارلی مع الله احترام ایشان بر ما بایان لازم است ما را
 درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیقت گفت در آن ایام که حضرت
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
 اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئله وحدت وجود
 که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا بر آنند حل آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر در بشه او چون تغیر ارباب حال میکردیدت و
 بزانوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
 گوهرشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش و گوشش مولانا چه شنید

سه ندانم چه گفتی چه انگیزته به گفته و از دیده خون رختنه به بتقریب این قضیه
 و نسبت توحید کی از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن حضرت
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احاطت و سربان و
 روزی یکی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه
 خبر انتقال خواجه بزرگوار به دارالقرار رسید ایشان رسید آرام و لسا به نای آرامی بعد
 گشت و شربت شیرین آن صحنه های رنگین مذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمحرم
 استماع این خبر متوجه دلی شدند چون زیارت روضه منوره مشرف گشتند و
 عزای پرستی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویا
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایح
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بشاب که در حیات بابرکات خواجه باقی باشد
 قدسنا شد سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجه عالی شان را از ایشان
 کما مرشیوهای مختلف در میان آورده و خلاصان حضرت خواجه منعمات انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائے که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختند چون دیدند که مفید نباشد سببهای
 بعضی آنها توجہ نمودند از آن هم متنبه گشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجه قدس سره رفته توجہ و التجا نمودند درین توجہ کی از آنها را که حساب
 کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتجی چنانچه برافروخته بودند

ناگاه برق خاطفی در رسید و همه چراغها کذا و توجّه این درویشان بود و آن برق
توجّه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفادہ را شاید با ایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العو واحد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتها بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفاد و صفابو و چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جامدی الآخر که ماه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزبان
روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر پند آمدہ باز بسیر پند میرفتند و دوسہ کرت با گرہ نیز شریف
آورده باشند و بگز از سر پند بیج جانشینند مگر او آخر عمر که دوسہ سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بیضی بلاد مرو و ایشان روی داد و دوران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بعجبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بهره ورگردند چنانکه یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنوامی یکی
از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بآن قریہ جاے گرفته شروع
در برافراشتن خیمہ نمودند و درین میان بنده حضرت ایشان را دید کہ تنها پیاده
بکوچہ آن قریہ درآمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدید فرمودند
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدی خواہد بود آنجا رفتم وضوے تازه کرده
و گمانہ ادا نمایم چند قدم نرفتمہ بودند کہ مسجدی در کمال صفایا هر شد و
جاے بالوازم اسباب وضو در محین آن مسجد ایشان وضو کرده بسجده آمدند
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چه کس اند بنده و پراختر
و ادوے بذوق تمام و دیدہ رفت و عزیزی را کہ مقتداے آنجا بودہ
و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
آرزو مند ویدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع پیش

و ایشان را خطفی گزیدند و در معامد بآن راضی دانانیدند کہ این چراغها

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیززاده بر اقدام مهابون افتاد و زیارت
 بمضمون این بیت برکشاد سه همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام
 ما افتد و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میربابینها نمود و فرمود اگر
 انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزندا و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که انجازه و عده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحدہ خواهم
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فالق و اسرار و حقایق وارده بر بزرگوار خود نوشته اند قدس
 الله سرها و روحها و انفاصل علینا بر کاتما و فتوصها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مأخوذه از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بن زاده عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثنا سے راه القدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 بتجلی خاص علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکہ در اجزای آنها
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفه گشتیم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظهور می که دین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
 محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ منظری ظاہر نمیشد پیش
 ایشان تمام که اخلاص آب شده میفرم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
 جدا جدا متجلی شد لطافت و حسن که در طعام لذیذ تر کلفت بود و در ماورای آن
 نبود و آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا و خصوصیات این تجلی

تحریراً بعرض میتوانند رسانید اگر در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت
اما در اشائی این تجلیات آرزوی رفیع غنی داشتیم و با اینها ما اهل امن متوجه نمیشدیم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلیات نسبت به همی
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلاً ملتفت نیست و ظاهراً
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان با ختم که طین
اصلاً بزیغ بصر مبتلا نیست و از جهات معلومات و ظهورات معروض است و ظاهراً که متوجه
کثرت و اشکینیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات
رو بخوا آورده و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت نلک التجلیات
کان له یکن شیهامذکوراً بعد ازان یک فنای خاص رود و همانا که آن تعیین
علت که بعد از خود تعیین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثری از سلطان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواطر نیز با بملامات
عبودیه و نیستی ازان باز ظاهراً گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان محمد بنده عمر
میرسانند که از تفصیلات خود چه عرض نمایم مثلاً الله کان و ما لم یشاء له یکن لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم علوئی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بعبایت خود و نکاشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیئی نسبت
و سیر فی الدیج معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و مثلاً
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده با
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و نمایند
قبل من قبل بلا علتی همچنانکه ذوات اشیا را محمول میدانند اصل قابلیت و استعدادات

را میجوئد و مصنوع میداند و سبانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
 حاکم باشد زباده گستاخی نه نمود عین باید که حد خود داند منتهی ادر عریضه رقم
 نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
 و همچنین احوال بعضی مولی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
 و شاید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نموده است که بر هیچ چیز خود را
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شاید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
 منعلقات این جانب را بنایق ویران ساختند و جلاد وطن نمودند اصلاً بخاطر
 غبار کلفت راه نیافت چه بای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و منتهی ادر عریضه
 است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بر ادوات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
 مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و جنبه لامراد و لا ارادة
 و صورت این فتانیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالیض
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه رقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنوان قلم
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضة علوم یک نظر خاص
 در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که یقین نیست
 بر نوشتن حرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است
 و نه وراے آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را وراے آن داند
 حیرت و جهل بهمان ضرافت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
 نمایم همه تناقض در تناقض است و گفت نمی آید حال نه شبهه متحقق است
 استغفر الله و التوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً یا خیراً و ناظر اوالیاً
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه

فنا می خصوصیت صفات ماهه الا متبایز از آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات را تل گشته الحال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندراج
و لاندراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیز که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و
لیکن معه شیء کان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
این حدیث بوده منہما از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجہات علیہ
حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فائض دارند عرض نماید من آن
خاکم که ابرو بهار سے نکند از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صدیقا
جو سوسن شکر لطفش کے تو انم ہر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات گستا
است و شعر افتخار و سیاہات سے ولی چون شہ مرا برداشت از خاک ہنر و گر
بگذرانم سر بر افلاک ہ ابتدا عالم محمود بقاء از او آخر ماہ ربیع الآخر است و نا حال
بقای خاص در ہر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از بجلی ذالی حضرت شیخ محمد الدین
است قدس سرہ در محوئی آرند باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبہ
و معارف عجیبہ افاضہ می فرمایند و با حسان و شہود خاص در ہر مرتبہ کہ مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماہ مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد کہ چہ عرض نمایند کہ نہایت استعداد و تاجا
بودہ و وصلے کہ مناسب حال بود و ہم اینجا میسر گشت ہر چند فنا انم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و ہر چند بقا اکمل باشد محو بیشتر خواهد بود و ہر چند محو بیشتر
افاضہ علوم موافق شریعت غرامی افتد چہ کمال محو انبیار بود علیہم الصلوٰۃ والسلام
معارفی کہ از ایشان سرزودہ شرایع است و عقایدی کہ در ذات و صفات بیان
فرمودہ اند و مخالفت ظاہر آن از بقیہ سکر است الحال معارفی کہ باین کینہ

فائض اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و جزو
ری میگرد و در مجمل مفصل میشود و هر گوییم شرح این بجد شود و بی ترسم که مبادا منجر
به ستانمی شود بنده باید که حد خود را ندانم و در شرف علی الاطلاق جل شانہ برکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بحسب ذاتی تربیت تحقق آن امکان ندارد و محبت
و ایتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوی است پس تا زمانی
که علوم بنام از ساحت سینه رفته نشود و بجل مطلق متحقق نشود از فنا بهر ندارد
و این حیرت و جمل دائمی است امکان زوال ندارد و نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زایل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی مشعور است و در عین حیرت بحضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب بکمر میبندند و علم که پیش از جهالت
حاصل شود از غیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
در برون است بی حاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباشد و که حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر سوره یسفر باینکه اهل التذکر
بعد از فنا و بقا هر چه بنند در خود بنند و هر چه شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از بیخا هم صریحا معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت و نفس است در برون و بیخا هم اینها نیست تا زمانی که یکی
ازین ثلثه در برون است اگر چه در خود هم دارد از فنای سوره ندارد و
فکیف البقاء نہایہ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقاء باندازه فناست لهذا بعضی از اهل التذلل بعد از تحقق یقین و بقا و برپا
 نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست و نه هر که سر
 تراشد قلندری و اندیشه هر که آینه دارد و سکندری داند این نسبت حضرت خواج
 عبدالحق است و متمم و مکمل آن حضرت خواجها حضرت خواجہ بہار الحق و اوست
 است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہا منها عجب کاری است اولاً ہر بلا و
 مصیبت کہ واقع میشود باعث سرور و فرحت میشود بل من مزید میگفت و ہر چه
 از امتعه و بنویہ کم میشود خوش می آید و این قسم را آرزو میکرد و حالاکہ بعالم اسباب فرود
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول ہلہ
 نوعی از حزن رو میدہد ہر چند سہرعت زائل میشود و ہیچ نماند و بچنین اگر پیش ازین
 دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر
 او عوئے بود حالاً مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و جہرتی کہ
 زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سر بود و در محو ہر چه عوام الناس
 را ہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در آیند کہ مقصود از دعا رفع
 بلا نبود دل را اینغنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذاشت
 کہ دعای انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالاکہ بآن حالت تشریف
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعای ہائے انبیا
 علیہم الصلوٰات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
 نہ مجر و امتثال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعرض آن کتانی
 چنانکہ منہما ہر چه از مسئلہ وعدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
 حال بآن شرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
 بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین صمن افادہ فرمودند و اصدق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود و اشارات و رموز
 اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل و صحت آنها
 موافقت ظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
 ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
 موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
 قدرته ندارد و قدرت بمقاریه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت بسیار
 و اعضا میدادند کما قره علماء اهل السنه و دین مقام خود را بر قدم
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس می یابد ایشان دین مقام
 بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین راقدس سره نیز ازین مقام نصیب
 هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالخالق اند قدس الله
 تعالی سره الا قدس در شایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرنے و امام داؤد
 طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم التقدر
 حاصل اینهمه کمال بعد بیکانگی کار از معالجه گذشت است تا زمانه
 که حجب مبذول بوده اند و همه گنجایش رفع آنها داشت اکنون
 بزرگے او حجاب اوست ع فلاطیب لها ولا رائحة آه مگر کمال بیکانگی
 و نه مناسبتی را وصل و اتصال نام نهادند هیات هیات همان است
 یوسف زینیا موافق حالست سه در افکنده دف این آواز از دست
 کز و پر دست و ف گویان بود پوست به شهود کجاست و شاید کیست
 و شهود چپست ع خلق را روی کے نماید او مال للتراب و رب الارباب
 خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
 حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت کجا

ع در کدام آمینه در آید او؟ منها مدنی است که از احوال خدمت علیه اطلاق
 ندارد و نگار نیست سه عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از آن خضر
 جدا مانده پیام برسد و میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد ز دور بانگ جبرم عجایب کار و بار است نهایت بعد از قرب نیامیده اند
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
 قرب و وصال کرده اند لشعر کیف الوصول الی سعاد و دنیا قلل الجبال
 و دونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامن آمد مراد از این نیز آخر
 الامر بار او مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنشر
 دین علیه من الصلوات اکملها و من النجیات افضلها با وجود مقام مراتب
 و محبوبیت از مجیدین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اودع فی مثل ما اودعت محبان بار محبت
 توانست کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایا نیست و
 ع قصه العشق لا انفصام لها منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجهات علیه از رقیب احوال محرم ساخت و از تلویح به تکلیف مشرف گردانیده حال
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بهر و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تکسرت و از علم جز جهل میفرود لاجرم در عرضه داشتند تا توقف
 واقع شد عجب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساختند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند و عین حیرت و سئ
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد جهل و بگز نیست ع عجب آنست که من واصل و سرگردانم

الله تعالى بحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات از زانی و شایسته
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تجلی صورتی بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوته که میان این دو مقام است
 اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
 صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت و کشف
 صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربیت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشتر و اولاً همان طور که بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقت بتفصیل
 عرض خواهد کرد و آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بذوات جل و علا در بنی مقام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علماء ائمه حق است شکر الله تعالی سبیه و اینجا وجود هم در راه میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالکلام رکن الدین شیخ علاؤالدوله در بعضی
 مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و مقام صدیقیه
 از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان تر از آن مقام مقام نبوت
 است که در الحقیقه بالاتر است و بحال صحو و بقاست مقام قربت لیا
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تزییه صرف است و تمام عروج است

شان ما بینما سه در پس آینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد از ل گفت
 بگو میگویم به علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند از
 نظریه بصوریه آورده اند شخصی از خواجه بزرگ قدس الله تعالی
 سره الا قدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و فرمودند که علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
 می باید گذشت و تالیف النهایه که مقام صدیقیه است نزد ائین علوم
 بهره نهایه فیالبت شرعی ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فواجبه
 و فوق کل ذی علم علیهم و بر سر سلسله قضا و قدر نیز اطلاع دارند و آنرا
 بنهجه اعلام فرمودند که بهیچ وجه به اصول ظاهریه شرعیست غرض مخالفت لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و ظهور بشارت
 لیلۃ البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شرعیست
 این سنه را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل سه که از هر آنکه از بیم توبه کشاید
 زبان جز به تسلیم بود و علوم و معارف در رنگت نیسان میریزند که قوت
 مدر که از تحمل آن عاجز میشود قوت مدر که مجرب و نصیر است که لا یعمل عطایا
 الملك الا مطایبه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قوت کتابت
 آورده شود اما توفیق نماند یافت و ازین ممر دربار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول بلکه است نه یاد کرد
 آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم بر آید آن میکنند بلکه توفیق

ہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف نحو و غیر ہا کنند انھیں عرابضہ الشریعہ
 روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرابضہ حضرت ایشان صحابہ گرامے بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان ثنائے و دعائے ایشان کشودہ و بصحت و بقاء مرتبہ تہائے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامے صحابہ نقلم محرم
 آورده اند کہ اپنے از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بر سبب واقع شدہ کہ نے
 قول و زبان چہرہ کشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات اپنے باید گفت بجنور گفتہ خواہ شد انھیں
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ نمبر دوم و معا و حضرت ایشان در آخر این عرابضہ رفتہ بآن وعدہ
 نیز وفا لازم است و آن دو فقرہ ایست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اوئے
 در ویشتے راہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی حل سلطانہ اورا
 یکے از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از انجاطہ لقمہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 ہر گشت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از بہت استتلاک و صفت و یونہ
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایت الہدایہ نیز شمرنے
 میسر شد بعد از تحسین این جذبہ کار او لہلوک قرار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بہنام
 رسانید یعنی با سہ کہ رب اوست و ازان اسم قابلیت افسے کہ بکبر و بقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس الله تعالی ستره عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
 فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا
 تمام مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مراتب مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است تیرت
 روحانیت حضرت رسالت خاتمه علی صاحبها الصلوة والسلام والتجته ترقی
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو کے اعداد از روحانیت حضرت
 خواجہ علاؤ الدین عطار که خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی
 اسرار بها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
 اقطاب تا باین مقام است و دائرة ظلیت تا باین مقام منتهی میشود بعد
 از آن یا اصل خالص است یا متمرج به بطل طائفه افراد بوصول باین دولت
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمرج
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمرج بطل میگردند اما وصول یا اصل خالص
 یا نظر بآن علی تفاوت درجات خاصه افراد است ذلک فضل الله
 یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام که مقام اقطاب است از آن
 سرور دین و دنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات الناصبات عنایت
 شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد از آن عنایت خداوندی جل شانہ
 و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا اصل
 متمرج برد و فنای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
 اصل ترقی از زانی فرموده باصل الاصل رسانید و عروج اخیر که عروج در مقامات
 اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم می الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص نیست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قویه داشتند
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعف بهیت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم نموده داشت و نیز آن در ویش را
 توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوة نافله مدوئی از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضاً آن در ویش را علوم لدنی از روحانیت خضر
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و التجه لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
 نگزشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالییه اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود بیاید غیری را محال غانده است تا در بیان
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالند است
 بمقام مشایخ سلاسل و گیریم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
 نصیبی اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسراریم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حفظ وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در آن مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی سرهم
 گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب بپن آن شاه راه است و مقام اول بجانب بسا آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد اذان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنهارا راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه بزرگ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره بردار است و مقام اول در جای
 دیگر اذان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد و بعد اذان
 بمقام اکابر سرور و پیک که از شیخ شهاب الدین ابن طرف اند قدس الله اسراریم
 عبور واقع شده است آن مقام متجلی بخور اتباع سنت است علی مصدر بالاصدق
 والسلام والتجته و مزین است بنور انیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیق آن مقام است بعضی سالکان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب اذان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند با لا صلا
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگرانرا از مبتدیان و مشبهان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بسبب شگافت آن نور انیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با اعتبار خروج فوق اند نیست
 بعد اذان بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذباتی اندازده
 از اینجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج واقع
 این زمان اصمسل را نیز در مذک ظل و گذشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بکلیں پیوست و السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
 که جامع کمال فردیت نبی باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و ازین میثمار این قسم گوهری بظهور آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
 میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش هر کس را که رشدی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
 می آید و از دستخفا میگردونے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
 او در رنگ در بای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گو یا بنحمد است
 که اصلاً حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد بآن
 که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گو یا روزی در دل طالب شده
 میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سلب میگرد و همچنین شخصی که متوجه
 ذکر الهی است جل شانہ و بآن عزیز اصلاً متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
 همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما کسی که
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او دربار است هر چند بذكر الهی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار است در راه
 فیض او میگرد و بلی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
 از وی منقود است صورت رشد است صورت معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
 و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان بزرگان سائلا
 بزرگ مراتب شکر حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بجنس فضل و کرم بآن اختصاص میدهند
 اگر چه ازین جمله بعضی مافیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند باینکه معانی که از دیگران

بجهت پوشش نرسیده بود سر اختصاص این مراتب علیه بآن مطلب البتة چنان
 مینماید که چون از دستان ایشانرا محبت و منور است ثانی گردانیده بود و این را
 بکرات با شخصرت الهام فرموده و با فشاری آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
 بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه خطی را باید که محفوضات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم یافته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر اظلمت است بنمید
 احوال العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدید میگردد و درین است که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر مایه از علما این است مجدی تعیین مینمایند که احیای شریعت و
 علی الخصوص بعد از ائمه که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در اوقات اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تمام معرفت
 ازین است در کار است که قائم المقام الو العزم انبیاء باشد فیض روح القدس
 را باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسیح میگردانند کلاما شریعت و برکتوب
 و گیر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از اقسام انبیاء دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعی و عدم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدار نسبت کاشک

حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
 اظهار نعمت حق است بجهان و ترغیب طالبان این طریقت از تفصیل خود
 بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر و کافر
 بهتر داند فایده از آنکه بر دین سه ولی چون شه مراد داشت از خاک به منور
 بگذرانم سر از افلاک به من آن خام که ابرو بهاری به کند از لطافت بر من قطره ببار
 اگر بر روید از تن صد زبانم به جو سوسن شکر لطفش که تو انم به شکر کلامه الشریف
 را نم حروف گوید مراد بر دل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینم را که
 حق سبحانه حضرت ایشان را بعد و الف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم سیال کولی که در علوم عقاید و نقایده و تصانیف علیه چون او
 الحال در دیار هند است نماید کتابت بهمانوشه بود و به هم نمود و فرمودند که
 از آن فقرات مدحیه این بود که مجد و الف الف الثانی مخفی نماند که این مولانا
 مذکور شبی در واقعه حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم فریم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
 حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صورت میگرفت که او پس حضرت
 ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجسدید الف بود اگر باین
 خصایص که مذکور گردید بنواخت به باشند عجیب و غریب بود آن مخصوص
 که بعضی از آن سابعاد و فصل سوم ذکر یافت که باز می گردید
 ظاهر شدن اسقف و قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الا مرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
 بصورت شمع عظیم دیدن که مگر دیگر بزرگداشتن آن خواجۀ ذوالکاشف
 در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
 شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیک از مخلصان متمسک احوال
 و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش و هفت
 ترا نهایت رسانند و دیگر حصول مرتبه مراد است و محبوبیت مرایشان را و ایشان
 پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سپرد و سلوک ایشان در
 خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند و دیگر پیر
 پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان و دیگر فرمودن
 آن پیر دستگیر ایشان را افتاب شهود و خود را بوقلمون و دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان بچند
 شما نوشتن بیشتر است و دیگر قسم نمودن آن خواجۀ صفا کیشان با ایشان
 که ما را حد خود باید نگذاشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تمیق نمودن آن
 مقتدای جهان که لاریض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
 آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
 من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که احوال مانده از استغاثت
 موقوف اشارتیم و دیگر تحقیق نمودن آن خواجۀ عالی شان احوالات علیه
 خود را بدو مکاشفه ایشان و كذلك احوالات باران خود را غائبانه
 از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبه استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شبر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفیات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق بسین ظاهر و هویدا گردیده
و خود چه بجز بر وجه بتقریر صریحاً و کنایه اشارتاً بآنها فرموده اند از آن جمله است
آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ
طریق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای توحیش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره
که از رساله مبداء و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتها
ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم الله دون بعضی
جاوه گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بمهر
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است که هیچ کوه ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیه سر بایان و بیعت
و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
و امکانی علیده علیده به محض کرم بهره ور گردانیدند و از آن جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و از آن جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بهان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از آن جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم لدی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداء و معاد رفت و از آنجمله است

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والنعمة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
آن فواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعاستور نیست را قم حروف عینی این عینه را و ده آن دارو که
آن مجتهد است کلامیه ایشان را از وفات مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده
رساله ساز و انشا الله تعالی سبحانه از آن جمله است که روزی ایشان در
حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید قصور اعمال زرفته که ندای در رسیده
که غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بِغَيْرِهَا سِطَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ
بِاطْمَئِنَّ أَنْ أَمْرُ فَرَمُودِهِ اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رساله بیدار و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروج کس از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که نداد در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ از آن جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تجمیع برنج خاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدق و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برنج میزم در
بندگی طاعت او تعالی آونیزم باز سر بخواب نهادم کج زرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را بشارت گردانیدند بر آن که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و از آن جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه در شا به باین مدعا در ذکر امام فیه الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تخیر نموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی نزدی داشته
 بخصوصه صدق و حقیقت آنرا و انموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت
 را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که قسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
 فرمودند در ربه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسی در خود یا فتم رفتم که بر فراش
 خود تکیه کنم وقت اضطیاج از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پهلوی راست اضطیاج نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
 نامتناهی بظهور رسید و ندانم که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آندم پای تو می مالید
 او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
 معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که احس
 نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و در ظاهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود فتم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند و اقم این حروف گوید که آنروز
 که بایشان این مرثیه از سید انس و جان رسید بشکرا نه آن ایشان طعاع
 کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صله بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالیه عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و قوع
 یافته من با و گفتم که از کجاکه در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمیع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش نیست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این بیت هست
 کنیم و میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یکون فی امتی رجل یقال له صله یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن ظاهر
 گفتم چنانچه تواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده در حق این بنده
 التفاتها فرمودند از آنجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و النجیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 برد و از آنجمله است آنکه خناس و سواس را به محض کرم از سینه

بیکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز شخصی بودم که دیدم
 بلائی عظمی ناگاه از سینه من برون رفت از آن مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحى
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ستعاذه از آن مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطراتی که در اصول دین پیدای می شوند منشأی آن پین خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و از آن جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز دید قصورهای
 برخمی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرار
 مصداق کریم یلم نقولون مالا نفعلون باشم و اگر نخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت الا لله الذین انما یصلون بظهور پیوست احمد الله علی ذلک هم از انجمله
 آن که ایشان را از غایه اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلقه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فنامی مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامه ابو حنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی
 رحمه الله نیز منظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

گرام درین دور آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بنامه محسم ازان
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا جزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله همین قسم تسعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء و مذہب او
 بنظر رسید و دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتہدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الی آخر
 ما انوار حق تعالی متحقق می یابم بعد از فرمودند در آن وقت مشہود گردید که حق
 ازین هر دو امام تمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 تجاوز نموده و حصه با امام ابو حنیفہ مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمہما
 سبحانہ و ہم از انجمله است آنکہ مشایخ لفظ بندید و مشایخ قادر بہ راقدس العتد
 اسراریم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر رحمہم اندر سید
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان حجاب است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل
 طریقہ نمائند و خواہد شد تا قیامت بواسطہ آو بخیہ واسطہ از رجال و نسایہ را
 بہ نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را ہا دانایند اگر خواہم
 ہمہ را یک یک بیان نمایم ازان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانیدند
 کہ در ہند انبیاء بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی ستر تن و بہ بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیادہ از ستر تن کسی بایشان نہ گردیدہ و ایضا
 قبور متبرکہ منورہ بعضی ازین انبیاء کہ در آن دیار آسودہ اند نیز بایشان
 نموده اند و انوار آنرا مشاہدہ فرمودہ و ازان جملہ است آنکہ احوال مال
 شاہق جبل و مشرکان فترۃ رسل را کہ نزد ما ترید بہ این جماعہ در دوزخ
 خواہند بود و نزد اشعر یہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطابق ولایتی محض خواهند
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئله غریب را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العالم عن الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را آنهاست
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار است که متعلق بانقسام قضای
 مبرم و متعلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه
 و ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارکش نموده که این فقیر نامدتهاست تشابهات
 مفوض معلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از این
 بتشابهات نصیب نمی یافت و تا و بیلاتی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن تشابهات نبند نیست و آن تا و بیلات را از اسرار
 که قابل استنساخ باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام میم الم
 خواسته که به معنی درو است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا و بیلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط زمین استعدا و این سکین کشاؤ

گردانید دانست که علما را آئین را از تاویل تشابهات و مقطعات نصیب
 وافر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از بد قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است نتایج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز نیست غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
 و محکماست هر چند اتمهاست کتاب انداتناج و ثمرات آن تشابهات اند مقاصد
 کتاب تشابهات اند و سایل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکماست و بی عمل
 آن محکماست تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت یوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر وصال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز قسم
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است عیسم الصاوات و تسلیما
 و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
 درین نثار برقع از جمال شان بر اینان بکشایند اما امید است که نثار آخرت جم
 غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین نثار نیز بعضی دیگر را و رای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند اما علم بحقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند باجمله جائز است
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل بر آن تشابهات
 کنایات از تعاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را وریک فردی از مشایخ خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انشی کلامه
 العالی این حقیر را هم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
 خواجه محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و آلف ثانی باشایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
مقتضاهات و مقطعات رمزی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون بکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد و که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هرگز از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند بایان معروض و اشیتم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزی فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را شایان اظهار دیدیم
و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از نا بوی
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغرور دار و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیّه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره بسیار
معاود سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تیز کمالات و لایا
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیروان
اندک شوق گردانیده بودند و تیز تفاوت اقدام هر یک را در آن مشارب
و انوده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این از نوادر است و بس منظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراہیمه اید غلے صاحب السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجیه حضرت
 ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
 علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت
 ایشان قدس الشدیرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باو
 تمام برہا بسناده اند من و آن تن دیگر کہ بیشتر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر
 شدیم حضرت ایشان دستہای مارا گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
 ما قدم ایشان بوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن واقعہ
 چون بلا ز دست شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
 کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایق احوال و مشرب
 و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
 علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سترہ بزرگے
 کہ قطب اولیائے زمانہ خود بود و معلوم نبوده کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
 باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
 قدس سترہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
 بزرگ در اثناے گفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جوہر
 ما چون بہت آن مرید از بن حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
 خود باز گشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بہر خاصہ
 فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
 علیہ السلام بودہ ایم جوہر دست اورا گویند و این کلام ازان بزرگ
 مارا اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

از ولایتی و شریکی که در آن بود بولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه
 بمجد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
 بولایت محمدی آورده شد و بدین مناسبت العجوبات و من اعظم
 انصرفت و هم از آن جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
 قایم عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
 تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
 آنکه با سرار معاملات قلوب خمسۀ نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب
 خاص متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در فقه
 دوازدهم رساله مشد از و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاکم معرفته
 والاكمل شهوداً هذا المقام العزیز و جوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
 قلباً للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرق
 بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدال و الاوتاد
 و اخلون تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر رقی الاولیاء
 مندرجون تحت انوار هدایت لیا هونائب مناب رسول الله و المهدی
 مهدی حبیب الله و هذه النسبة الشريفة العزیز و جودها مخصوصة بآحاد المراد
 لیس للمريدین من هذا کمال نصیب هذا هو النهاية العظمی و الغاية المقصودی
 لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سئل عن هذا العارف
 لا غنم و یسری برکته الی مدة تدیدة و اجمال متباعدة و هو الذی کلامه دواء
 و نظره شفاء و الحضرته المهدی سید جده علی هذه النسبة الشريفة من بذر
 الآمرة خیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم از انجیل

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند و مخدوم زاده عالی مرتبه خواهد بود محمد معصوم سلمه الله و رحل این معنی رقم زده اند که بعضی معتقدات این نشان فائده است که موجب تنقیص درجات اخروی است و حق ایشان چنین بود که نفیسم دنیا حکم نفیسم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است مود گردد نه شایسته طلبیت نیست و این نشان تاب آن که لی این شایسته جلوه گر شود ندارد مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایه کمال اتباع آن سرور اگر از آلودگی خوان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نصیب داده باشد ندی شاید هر کمال که بغیر از او بود محل تابعان او را از ان بوارثت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب در بعضی مکاتیب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان آن بود که هر چند شهود عارف کمال باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی است مقید به خیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشان محال چنانکه مولانا گرامی قدس الله سره العالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عربان ز خود او از خیال پنا خرامم در نهایت الوصال بگرانند فرمودی کسی را از محل تابعان انبیا علیهم السلام به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشان در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق است و هم از ان جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند گما نفیسم من مکاتیب المتعد و از ان جمله است آنکه ایشان را در ای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد انفس و بیان آن مجمل در فقره از فقرات مبداء و معاد نمودند و به تفصیل در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کاروبه را در ان اثبات

نموده و قسم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رشتن الله
 عنهم جمیع کم کسی باین دولت مستبعد گشته است هر چند این سخن مستبعد نمی نماید
 و مقبول اکثری نیگارد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
 یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخت که حق
 الیقین دیگران نزد آن علم الیقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم
 کند و چه در یابد این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
 رنگ علماء طوا بر در او را که آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقبض از
 شکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الکف
 ثانی به نبوت و وراثت تازه گشته اند و از آنجمله است آنکه برایشان راهی را
 که برون جذب سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
 و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیاء بقای که فوق
 مقام رضا است و آن را محبت ذواتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
 سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
 و هم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیاء و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
 غالباً تبیین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطیف ایشان
 خزینة رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

به تقریب ستربای و چپشی اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بابیشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و شمولات بظهور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 سیدار و معارفش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطو سیر آنجماعه بحدیست
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماعه دوسه قدم مسافت راجع
 بینمایند و درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند **علی نبینا وعلیم الصلوات و التسلیات و الله یحقق**
برحمتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجدداً
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و بکبریت
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البحرین و مصلی
بین یمنین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
و مرقومه قدس الشریفة بمقام السابقین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مستظهر من
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثانیة کلامه سبحانه تعالی
منه قدس سره شفاً بما ذلک لافراد الانبیاء علیهم السلام الصلوات و الطیبات قد
یکون ذلک لبعض الکمل من مثالیهم بالشیعة و الزائفة و اذا کثر هذا القسم من
الکلام من واحد منهم حتی یخبرنا لکما کان امیر المومنین علیه رضی الله عنه
اشاره باینست آنکه محمّد دوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رستم نموده اند که حضرت ایشان را پورشت حید مکرّم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانید و انداختند علی ذلک و الاربعة مندرجین
 فی مغرقة النبی مرقه بالفتحة المکرمة من المکتوب التاسع والستون من
 الجلد الثالث بهی آنکه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
 هو اعراض مجتمعة و النخامسة فی المغرقة التي تتصل باصلا ان طینة یقینة
 من طینة نبیه صلی الله علیه و آله وسلم کطینة النخامة من لينة طینة آدم علیه السلام
 و از خصایص عظمی آنست که قریب بایام و مهال فرمودند که هر کمالی که در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و پورا شد و تبعیت استیلا بشیر علیه الصلوة و السلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله مقبول مستمعان
 غایم به بھی بیان فرمودند که عقل عظیم به بیان شکرت ترسیده نبوده نیز
 ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت غایب ما تا انقراض این نشاء
 در زندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت بهیچ
 از اصالت ممتاز نگردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
 است ع فتاح اینجا رسید و سرشکست سه گره گویم شرح آن بحسب شوق
 مثنوی هفتاد و من کاغد شود اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسائل شریفه
 ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 بی برد اگر چه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیارست اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست سه راز جز بار از دال انبار نیست
 راز اندر گوش منکر از نیست در رضی الله عن صاحب الاحوال رضی عنه سبحانه
 فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت
 بر طبق عزیمت و غایت اتباع سنت ما اندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که در آن علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 ممکن نیست دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وجه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان آید اگر چه وظایف یومی و لیلی آن حضرت را بتأید حضرت
 مخدوم زاد باری کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا باین
 نازنین باز واید فواید بقلیم می آید بکرم اللہ سبحانه و توفیقہ این کمترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه بیا عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میدانم اما اگر مثلاً امر
 بماند کرم باشد آن متابعت میدالاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن میدانم هر چه بآ داده اند از راه این اتباع
 داده اند جز بیا و کلیاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از مادر اتباع ام
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رانند که
 یکس روز بسه و در آمدن بجلا پای راست نهادم آن روز چندین احوال من
 بسته شد رافتم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگهان از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه متوضا شدند بچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هر چه
 تمام تر برآمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت درآمدن
 و باین تمجیل برآمدن چه بود بجز و برآمدن از حلا ابریق آب طلبیده
 ناخن ابسام بسیار را شسته باز بجلا درآمد چون لب از سائی
 میرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

بمشورت خود را ندیدم و نشسته بودم که نظم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان مسلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا شستن را لایق و بر عایت اوب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک اوب پس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلافی را امر نمودند که چند قر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن و می شش
 قر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که الله و تر حیت الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند
 مستحب دوست داشته است سبحانه و تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدید هیچ نداده باشد و فرمود
 که ما در رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیم رسد که تیا من نیز از مستجاب است و نیز دیده
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نجاست بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتن بنایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز است
 فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
 مهاکمن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 از اقصای مسجد استند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که بر عرش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که بر دار و آن وقت در شستن را بهم عیش بی ادبی دیدم و
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرات
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزین و در بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پاسه خود و در نور دیده کناره بگذاشتند عزیز که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
مان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامراد را
چه خبر اتا به ظاهر در رعایت آداب سلت و وقایع آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگوار
از اسرار حقیقت میگوید می نویسد همه صحیح و اصل است و در آن صادق
آن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
بود و این مثنوی را مکرر باین حقیر افتم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند در آن ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دساخته ایم
روزی مروی از سرهند بخدمت شیخ آمده الناس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بچای دیگر مرید شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از افاضی القضاات وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی بر سید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
 طائفه از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم که مشاهد اطوار این بزرگوار
 ما را با طوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
 محبتان ایشان به ما لایزال باشد چون اوضاع این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه بنوبندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بدیانت نصف فرموده جزاه الله خیرا
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلی و مایع لایق با موز العباد
 حواله بوی بودند که بیگفت من در تمام روز همان ساعت قبل از حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راس این دو وقت
 مرا از اسباب طاعت آنحضرت فرصتی نیست بچنین اصحاب خود را بهتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دارد در عمل است
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهریه ساخته و کار
 باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسائل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
 عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان و اتباع بنوی
 اوثنی و او فوق طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
 از کثرت عبادت پابای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خوگان

ماوربدايت بل ابتداي توسط نیز جذبات متعلق است لاجرم حال ایشان آید
 از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرایض و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 ذلک رعایت غزیت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بعنايت التماس از موقوفات احوال به یکین
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و بر مقداری که آن از ایشان بیشتر ظهور آید
 ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استخفاً تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبره
 نقل می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و یکی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتی به و مختار فقهائى کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهائى بر حوزا آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می نمودند اگر تعارض در حوزا
 و عدم وصل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم حوزا است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهبات می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر حوزا نیست فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و در دایره در خاطر گذشت که آیا علم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازمست مشرف شد تقریب جمع مذاهبات بیان

نقده

جواز

جانب ایشان

آورده فرمودند شافیه و مالکیه جسم الله بر آنند که جز بقبر است فاتحه نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاطمی خوانند و احادیث صحیحیه نیز و ائمه
 برین می نمایند اما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام را فاتحه مأموم
 گفته مأموم را فاتحه خلف امام بخونیز نمی نماید و جمهور فقهای حنفیه برینند
 مگر بعضی روایات مروجه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون مأموم
 امکان بر جمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را در آن دیده ایم که خود
 امامت کتم ع گزینیم شرح آن بیحد شود بآبجمله عمل حضرت ایشان درین
 و شمار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
 برخاسته ادعیه مسنونۀ آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بر آن نبودند که دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط نه ظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
 قبله را در آن رعایت می نمودند اما در وقت شستن رطبین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و در هر بار بدست آب
 از آن چیده می افشاندند که احتمال تقاطر نمی ماندند و در عضو مغسول و نه
 در پدغاسله و ستر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است کل براحوط می نمودند
 و در غسل هر عضو کلام شهادت را و در و در اتیر با دعیۀ ماثورۀ دیگر که در
 کتب احادیث چون تکملة مشکوٰۃ و بعضی کتب فقه و عوارف آمده بخوانند
 و بعد از ادا وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے
 آن وقت یا ثور است خوانند و متوجه تهجد می شدند و باطلانیت وضو جمعیت

تمام و طول قنوت تهجد آدمی نمودند به مرتبه که طاقت بشری نمی تأیید آید
جل شانہ در آواز آن عاجز و قاصر است و در اوایل احوال بیشتر در تهجد و ضعیفی
و غنی زوال تکرار قنوت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی قنوت آن
سوره بهشتا و مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاد از آن عدد در اواخر
بیشتر بختتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا تهجد
به خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین النومین
بطور انجاء و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدند و نماز فجر می برداشتند
و سنت بایداد را در خانه آدمی نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان الله و بحمدہ سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
از ادا فرض بایداد تا وقت اشراق در مسجد یا اصحاب خود حلقه زده
مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قنات چهار رکعت
بدو سلام ادا فرموده بتبسیحات و ادعیه ماثوره که در آن وقت آمده می برداشتند
بعد از آن بجرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
را که بمعاشش تعلق داشت می فرمودند بعد از آن بخلوت می شدند
و بضرأت قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادا تلاوت طالبان
طلب نموده پرشس احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نموده بآسرا خاصه لب می کشودند و باستماع آن سامعان از
خود می ربودند که در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
نسبت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال او واستند
او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد می گشتند و فایض شده بود

اطلاعی می بخشیدند و همه را به علو بیت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
 مراقبت و اخفای حال ثانی می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخد ف ریزه چند
 جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا دلائل روح بدست آورد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلام مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را شست
 گفت تمام عالم همه ابد الابد و معر و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسنة اذا ما زدت نظرا و ایضا فرمودند
 آرزوئی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 تکرار این کلمه طیبه ملتذ و محفوظ بود و اما چه توان کرد جمیع آرزوهای غیر
 و ایضا اصحاب خود را بمطالعه کتب فقیه معتبره و لایست می نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد

و ظلمات بدیع و مخور شول یافته و درین ظلمات جز نور چراغ سنت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف می در آید که عالم
 را بدست چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنت هر جا در چون
 کرم شجره راغ می نماید و صحبت ایشان همیشه به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هیبت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطنداشتند
 و ممکن ایشان به مرتبه بود که با وجود و در این احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمی رسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بیا یون فرو آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالی و در حشیم و رضا را ایشان
 سرخی و بر خیزین شریفین عرق حرارته مشاهده نمود روزی در آنجا
 بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند بعد از آن فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معالیه عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشیره فی الجمله رنگ
 حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانی پدیدار نه چون ضحوة
 کبریه می شد نماز صغری را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
 می بردند و بآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکبار از هر چه بخت شده بود
 می رساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حقه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیه را نثاره که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزالت گزیدند و صوم بود طعام در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرات فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان گفته دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی بخورند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیسترنی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالی که در اوقات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و باران را نیز آن وقت
بمضور و خشوع تالید می کردند و در وقت طعام خوردن زانو می یسار
نویانیده و زانوے بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قبله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کرده اند قرات در آن گاہ از طوال مفصل بود و گاہ
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر ہم میگذارند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے پاکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر باطناً متوجه احوال مستتر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غنیم نبود در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرصن بهمان جلسه با سر کلمه لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له را ادا می نمودند و بعد از ادای دو رکعت سنت و چهار رکعت آوابین با ادغیه ماثوره که در آن وقت آمده می پرداختند و آوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقع می بود و نماز خفتن را بعد از زایل شدن سیاحن افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آن است ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرصن عشار ادا می کردند چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار نیز اکثر می گذاردند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک می خواندند یا کافرون و قل هو الله احدی بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل مقروء میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک میخوانده بودند بعد از ادای وتر این دو سوره را مع سوره دخان میخواندند و بایاران را نیز بقرات این سوره با در آن وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را هم میگردیدند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت شسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی از آن دو رکعت اذان و زلزله و در ثانیه قل یا ایها الکافرون

و در او آخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقها
 در آن قیام و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند
 که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
 و می فرمودند که در شبی از شبها نموندند که در صورت تأخیر ادا می وتر
 چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب و تر را ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانه که و تر را ادا
 نماید پس هر چند و تر را بتأخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز فرموده اند که در تعجیل و تأخیر و تر غیر از متابعت سید البشیر علیہ آلہ
 الصلوٰات و التسلیات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را متابعت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاهی اول شب
 ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود در آن میدانند که در امر
 از امور شبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیات اگر چه آن
 شبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوتاہ اندیشی هزار احیای
 بہ نیم متابعت خیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعیکاف نشستم
 یا ران را جمع کرده گفتم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتکل و انقطاع
 چه خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 هزار بتکل و انقطاع منی تو سل متابعت قبول نداریم ۵ آخر کہ در

سراسر نگار است فارغ نیست از باغ و بوستان و تماشاخانه و لاله زار
 رزقنا الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی آل الصلوة و التسلیات اتمها کمالها
 و ایضا باین تقریب رقم نموده اند که وقتی از اوقات حبس از درویشان
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بخلایمان آن سرور است
 علیه و علی آل الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها چنین گفت که محبت
 آن سرور بر من مستولی شده که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست
 بیدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما بحال محبت
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بعه بصری است که گفت آن سرور را
 در جواب که محبت حق سبحانه و تعالی بر منی استیلا یافته است که محبت شما
 را جانمانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خبر میداد اما سخن من اتم
 وار و در عین سکر گفته است و من در ابتدا صحو سخن او در مرتبه صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه ذات تعالی
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبه کوتهی
 با جهل بلکه بذوق نفی محبت در ان مرتبه یک کنند و به هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نبیند اند محبت و معرفت و صفات است
 و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکه ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را به
 در مرتبه صفات است و الله سبحانه اعلم لنتی کلامه الشریع و بعد از
 ادای صلوٰة عشاء و ترزود به مضجع رفته می غنودند و پیش از اضطجاع
 ادعیه مانوره را میخوانند و در ستر آنکه زود بعد از عشاء غنودند و فرمود
 این بیداری بعد از عشاء و بیداری آخر شب فتور من اندازد و دیگر

اگر کسی بیشمار دوست که به سخنان رسمی هم پرواز و آن دوران وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبدالعزیز رحمہ اللہ نقاسے منقولست کہ شبی
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتقدیر عا یا پنهان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
 عسان او اور انا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صبح
 چہ بنید خلیفہ است سدرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلا نم فرمود من صلوٰۃ عشا گذار وہ بودم و بعد از اداے آن سخن
 دنیا کردہ است و در و ذیہ اکثر بیخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دوشنبہ روز دوشنبہ و آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 و روز میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ ہانکسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ ہاں مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد بار سالہ درودے کہ حضرت شیخ ابجن
 والانس سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند بخوانند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چہار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و مستوذتین باشد ہر یک را ہفت بار بخوانند
 روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات
 ہست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند چہ تشبہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
 نمیکردند و در آن عشرہ ہر روز قرات سورۃ الفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در باقی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکردارند و نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحسبیت تمام آدمی نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

میگردند میان هر ترویج گاه به سکوت و گاه بدو و گاه با و عیب که آمده
 سر آید برداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
 میگردند و میفرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
 به قلمی بشوق مقرر کرده اند و در صحت این طریق مسنون است و فرمودند
 که عزیزان نوشته که بخط مولانا یعقوب چرمی قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس که و طه ای بهام به عنکبوت
 آنکه زمر پس واقعه دان و السلام به و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 و از شیوه قرائت بر ساسعان هویدا می شد که اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین می گشت روزی در اثنا تلاوت
 رو بجنب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحان
 و حبیب او صلوات الله علیه و آله و سلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
 آن مخصوص بعلمای را سخنین بوده فرمودند گاهی بعضی آیات تا
 خود را بجای می برد که در فهم و فهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوعی ادا می نمودند و از تعجب تعجب را و از استغفام
 استغفام را و مطلقاً عایت شیعیه از شیعیات موعوده میفرمودند
 در سفرها دیده می شد که در محفل شسته بودند و دثار می بردند
 کشیده قرآن می خواندند می شمردم که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 و گاه کم از آن حمد تلاوت می نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمد
 سجده می کردند و سر آنکه دثار می بردند کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 یازده میرسانیدند و میفرمودند که شرم می آید که کسی در حال انفراد

یا کما قاله فی حقیقت محضه و آیات رحا افاده می نمودند

وقوت و استطاعت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است بجا نه و توجه با و نیز منتهی
 مردم بوس ریاضتها و مجاہد ہائے نمایند بیچ ریاضت و مجاہدہ ہر
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز ہائے فرض و واجب و سنن
 آوائے نماز بنوعی کہ فرمودہ اند پس شکل است و لہذا حق بجا نہ
 مے فرماید انھا الکبیرۃ الای علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 مرتاض و متورع را دیدہ مے شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
 در آداب نماز مساہلتہائے نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصلح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نمودہ اند
 کہ برخوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب تخیۃ الوضو و تخیۃ مسجد راز کہ
 نمی کردند در رنگ سنن و اتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر
 تکلف ادا میفرمودند و در آنکہ زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ بطور
 نباید احتیاطہائے بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجاء
 نمیکند و ندبل جماعہ را در نماز نفل مکروه میدانستند و جمعی کہ بہ روز عاشورہ
 و شب براقہ شب قدر نوافل را بجاء میگردند منع آئینہائے نمودن
 و در ان باب مکتوبے مؤید بر آیات معتبرہ فقہہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے مناخران این سلسلہ عالیہ نقشبندیہ شجر را بجاء ادا می نمایند
 تعجبہائے فرمودند کہ از اہل این سلسلہ شریفہ کہ بنای طریقشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہائے نمودن و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اما در هر مسم کل و جزئی استخاره را لازم
داشتند و گاه چند مسم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن
نقد اوست نمودند و اگر در اول مسمی بناگاه استخاره فراموش می شد
در میان یاد آخر تدارک آن می فرمودند و در تشهد اشاره بسیار نمی کردند
و می فرمودند اگر چه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید
و نیز بعضی روایات از خفیه هم بر جواز آن آمده است اما چون نیک
تبع نموده آمد احوط و مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیار از علما
حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان حل و حرمت دائر شود ترک
آن اولی است و نیز عمل خفیه بر روایات اصل و ظاهر الروایه است
و امام محمد ایتان آنرا در اصل ذکر نه کرده بل در نوادر آورده و در آخر
جلد اول مکتوبه نیز درین باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی
نوافل احتیاطا و احتمال سنت ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادای
فرائض بار و گزشتگان بر اے مہاست دین و دنیا چنانکہ مشہور
شده می خوانند کہ فقط آنرا مکروه داشته اند و بعد از ادای نماز
فجر و عصر دست برداشته دعای کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند
و فاتحه خلف امام سہ خواندند و آن را مستحسن سہ شمرند و خلف
ہر بر و فاجر نماز را بزمیداشتند و ہر ہر بر و فاجر نماز میکردند و
عبادت مریم می نمودند و ادعیہ ماثورہ ہر مریم میخواندند و در رفع
مرض بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز می گماشتند و بسیار مراض کہ بہ
توجہ آن منظر غیبی من مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشا اللہ تعالی و ہر بار است قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت سے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ میشدند و اہل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہا در آن باب نیز آمد با بجمہ نقیبل
 قبور را سخن شنیداشتند اما استعانت از موسیٰ تجویز سے نمودند و اجابہ
 دعوت سے فرمودند مگر اندک در آن مجالس از منکرات سے بود و بسماع
 و رقص حاضر نے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودہ مشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالف
 شریعت و رأس اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے سے بوجہ ثابت شدہ و احوال نطنے سے از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے از بعضے
 در ویشان خام نا تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با بخار و مخالفت
 این شریعت با ہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علیٰ نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر
 اورا سے اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این مٹی وستان سے سرو برگ را چہ رسد و را سے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند بر را سے علمائے اشعریہ میگزیدند و منہر نمودند
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و با قنباس نوربوت
 نزویکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی ہاشم و صحورابر سکر ترجیح

است
 از موسیٰ

بجای

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب را
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای است هر ولی که باشد ترجیح
می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
صرف می نمودند و از اجتهاد و ورأی می دانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست و درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقش بندیه را قدس الله اسرارهم بهتر از
طریق جمیع مشایخ می دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
کرام می گفتند و بعلاقه اندراج النهایت فی البدایت می فرمودند
آنکه اهل این طریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست از آن
که طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد
و رخصتها که بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریق حقه خواج
بزرگ و خواجہ علاؤالدین عطار و خواجہ محمد باقر و خواجہ عبید الله
احرار قدس الله اسرارهم احداث نموده اند یعنی پسندیدند و شیخ
مخدوم الدین بن العربی قدس ستره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و می گفتند با وجود این محبت که مرا بشیخ ست قدس سره بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون
این خطا و خطا و کشفی ست از مواخذہ دورست و صاحب آن
مانند خطای اجتهاد می لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او درستی
رویه آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بردگیری حجت نه بود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوس و بخارے و شکوة و عوارف
 و بزدی و هدایه و موافقت نئے سخن و نئے مباحثه و مشاجرت می فرمودند
 اگر چه در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و می فرمودند که نحوست ^{ایام} بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخاره میکرداروند
 و دیگر ادعیه ماثورہ کہ در آن باب آمدہ میخواندند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیه مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
 و آئینہ نظہور سے آوروند کہ مازین دعوات بجز و حکایت اکتفا نمودیم
 و عزیز کے کہ مخالف یوے و لیئے ایشان راجع کردہ با اکثر آئینا تصریح
 نموده بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان سے آوروند و باندک ترک
 آولے استغفار بسیار سے نمودند و اگر بلیہ سے رسیدے فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساعروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ با عیشتی
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فہما کسبتا علیکم
 و باہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلائی تمام داشت و یار از

بر این معنی دلالت می نمودند و می نمودند عمل صالح را عجب چنان
 نابود می سازد که آتش سیمه را و انتشار عجب آن است که آن عمل و نظر
 حاصل تربیت می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را ششم
 وار و بل از ایشان حسنه شمرنده گردد و جمعی ادعای علان باشند که وید
 قصور اعمال بر نهی برایشان استیلا نموده که کاتب یمن خود را معطل
 و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که ایشان بحال
 خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند^(۱) یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیه فرسل داشتند
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشتند
 بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست
 خلق از بلاد و قره در رنگ سخا بهای نورانی در می می رسد کار
 از ضیق با وج می برند سالها به تربیت جماعی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلالی قطع سافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 مضاعف باشد که جفا می محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار نمود و ایلام را از پاداه از انکار

(۱) غولیار (مضلع لاسی) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمه طه عی ایام اسلام شاه الدوی توفی فیها (۱۰۵۳/۹۷۱) تاریخ

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در اوقات و حال سابق است شش تن مابینها انتی و ایضاً
 ازین قلعه دران ایام این رفیعہ عظیمہ را بحضرت سید مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ و سلام علی عباد الذین
 اصطفیٰ محضی مانند که تا زمانے کہ بنیادیت اندر سجانه کہ آن عنایت
 بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرموده بود و مجوس قفس
 زندان نکستم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ رستم و از بس کو چہا
 لجلال و خیال و مثال تمام نہر آمد و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان بنجیر نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود و باشہد
 بر وجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ندون
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوار نے شک نے ناموس
 و مر باباے مزہ دار خواری و رسوائے رانچ شہیدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتہ و از حسن بلا و جفاے مردم محظوظ نشدم
 و کمالیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نکستم و
 حقیقت تصرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ بسر اوقات عظمت و کبریاے است شاید نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و زار و ذلیل و نل ہنر و نل اقصیٰ را و با کمال احتیاج
 و انتقار معلوم نہ ساختم و ما ابویٰ نفسی لا مارا بالشر

اَلَا مَا رَحِمَنِي اِنَّ رَبِّيْ عَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ اَكْرِمُكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَتَوَاتُرِ فُيُوضِ وَاَرَادَاتِ اَلِهِي
 جَلِ سُلْطَانِهِ وَتَوَاتُرِ عَطِيَّاتِ وَاَنْعَامَاتِ نَامُتْنَامِي اَوْ سِحَانِهِ وَرَبِّ مَحْنَتِ
 كَرَمِهِ شَامِلِ حَالِ اِيْنِ شَكْسَتِهِ بِاَلِ نَمِي شَدِّ نَزْدِيْكَ بُودَكِهِ مَعَالِدِ بِيَّاسِ
 رَسَدِ وَرَشْتَتِهِ اَمِيْدِ كَسْتِهِ گَرُوْدِ اَلْحَمْدِ اَلَّذِيْ عَافَانِيْ فِيْ عِيْنِ الْبِلَادِ وَرَبِّيْ
 فِيْ نَفْسِ الْبِقَارِ وَاحْسَنِ سَبَبِيْ فِيْ حَالَةِ الْعَنَاءِ وَوَفَقْتِيْ عَلَيِ الشُّكْرِ فِيْ السَّرَارِ
 وَالفَرَارِ وَجَعَلَنِيْ مِنْ مَّتَابِعِيْ الْاَنْبِيَاءِ وَمِنْ مَقْتَضِيْ اَنْبَارِ الْاَوْلِيَاءِ وَمِنْ مَحَبِّي
 الْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِيْنَ اَعْلَمُوْا اَنَّ اَللَّهَ سَجَانَهُ وَتَسْلِيْمَاتِهِ عَلَيِ الْاَنْبِيَاءِ اَوَّلًا وَعَلَيِ
 مَصْنُوْعِيْهِمْ ثَانِيًا **فصل هفتم در بیان مدحت علو معارف ایشان**
 وستر ظهور کثرت آن اسرار عالی شان بایراد چند معرفت مسووعه ناظر
 عارف وخواهنده وشنونده منصف وهر که از میگده احوال علیای
 کمل عرفا جبرعه کشیده و از خوان سخنان والا محققین اولیا و علمای
 چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
 قدس الله سره الا قدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت است
 مبطالع خواهد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخفی تحت
 لسانه ناچار بعلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی نخواهد بود
 ز در او نه دریاش پیدا است ذاین حقیر را قم از عالمی عالمی که نه از مردیان
 حضرت ایشان بود و در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست که سخنان مردم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علوم و نکات روداده خود را
 بنگاری خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت ظهور رسیده باشد خواه
 بالهام ربانی و کشف صادق جلوه گرددیده مدتها بود که از میان اهل فرهنگ

تصنیف رفته و بهین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مؤلفان در تالیف خویش از زاده علم یا ذوق خود حرقی می آرند اکنون انصاف این است که درین جزو زمان تصنیف متین زیبا ریاضی و مکاتیب شیخ بزرگوار است که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشتر سخن مکتوفات و ملهمات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر انجزا را تسمی کلام

بذا العالم رحمه الله تعالى فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگر از فضل که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالیه دیده و شنیده چون قیل و قال انبای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود و گفت حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب باستشاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون آن گروه کوتاه اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش بر سیده شد که قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که خنجر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و قبل ایشان این قصه گنجای نبود از هر طرف بان و نادیده میپیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمود چون بیچاره دید که هر چند در آن باب مبالغه می نماید سوطن آن بخیران بر حجاب اومی افزاید ناچار بگو هستانی که آن جانور یعنی مسمی از کبک که آتش خوار است آنجا بود و در شدوی را از آنها بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است همگی جمع شدند و از خنجرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهادن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاہل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاورد حکم بر جہالت
 تو نمودیم و نیز متوید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 قدس الشہرہ العالی بہ سلطان سخبر رسانیدند کہ بسا سخنان او کہ دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود بہ سلطان مکتوبی نوشت کہ فقرہ چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم کہ اگر در جواب دیدی گفتمی اضغاث احلام است شک نیست
 کہ در سخن این غریب بیچارہ شکل بسیار است کہ فہم ہر کس بآن نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عنوض معانی نیست بلکہ از ضعف خاطر و سستی مزاج اہل روزگار
 است بشرح ہرچہ گفتہ ام از شکلات و معضلات باہر کہ فرمان شود از عمدہ
 بیرون می آیم انتہی الکلام العالی للامام الغزالی را رقم حروف و سطوری چند
 کہ بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
 بتقریب تمامی کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
 بینی چند رقم زودہ کہ این سہمیت از آن است سہمین فرزند فاروق است
 چون آب ہکنون نطق از زبان او کند رب ہر یک نقطہ اش چون ناپیچ
 شمیم وصل جانان میرند سر دلی آن کز برودت و زکام است ہرچہ دانند و آواز
 گرد شام است و در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
 حقیر گفت شنودہ ام کہ شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل است آنرا ندیدہ ام ہرچہ
 مکتوبی را کہ در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نمودہ اند بسبع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب کمال
 کردہ ہر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و بمن گفت که درین زمانه قاسد بر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل رنگ خزن و طلال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل
نمود الحمد للذی اذهب عنا الحزن و بسا صلی و علما رنگ نهاد و هر وقت
و بلا وجه و وجه نزدیک که از مطالعة رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضی بدلالات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضله معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمہ اللہ که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس التام
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند تذکر
بر نگاشته در احوال جمعی که ملکوت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین سند محبوبیت و صد
آرای محفل و حدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است انشی کلام
جزاه اللہ عنا خیر الجزاء و فتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفعین آخرین پایه فرود
اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیه است و
نسبت بعرض آمد فرود و ورنه بس عالی پیش خاک تو و علما را آن دیار معانی
الاخیار از مطالعة آن کلام و در باز بان به شنای و دعای قائل آن گشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که همان اللہ و بجمده در شورش
این چنین بزرگی قدوة حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد علی بن ابی طالب درون آب حیات است و یکی از صلحا در آن ایام از قبته الاسلام
بلخ صان اللہ عزة اقبال ساکنینا عن البلیغ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشا و و دانای حکمت صوری

و معنوی شیخ قدیم کبر و میر موسی بنی رحمهما اللہ و چنانچه مثل مولانا س
 ربانی حسن قبادی و اصفی القضاات مولانا قاضی تولاک سلمه اللہ معصوب آن
 درویش امانات و دعوات نیازت بانه مریدانه حضرت ایشان مرسل و ائمه بود
 و راجحه آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال انجلا
 مقتداست خود جناب میر موسی مذکور رحمه اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس ائمه
 گردانید تا بجای که گفت فرمودند اگر بار اکبر سن و مسافت بپیده مانع بود
 بجلا زمت شریف رسیده بقیه عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلیب
 مالا عین رارت و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان
 التماس آن است که از مخلصان حضور دانسته بافاضات غائبانه متوجه حوال
 این محبان بظاہر میجویم و در خدمت حضور می بوده باشند و آن درویش
 گفت مرا فرموده اند که جانب ما مصافحه نیز بایشان بکن و چنان کرد وقت
 رخصت آن درویش باین حقیر گفت که اعزّه آنجا معارف بلند ایشان را
 شنوده اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر موسی چه شود که التماس آنجا
 که مکتوبی مشتمل بر معارف کثیره عالیہ مرسل گردد که آن غایت کرم است چون
 بنده آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقه
 مکتوبی چند بآن درویش نوشته داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
 خوب کردی که وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغه التماس
 نمود که دو کلمه دعا و سلامی بید مبارک باکا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسد که اعزّه آنجا بار مغانی آن از من ممنون گردند و من ببرکت آن مرقوم
 از آفات راه معصوم آن التماس بغیر اجابت رسید حضرت ایشان قلم عمر

برداشتند مکتوب بنجد است میر مومن رحمه الله بکاشته شدند و بدیگر اعزّه مذکور
 در آن رقمه ششمه دعا نوشتند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یسکر الناس لم یسکر الله حقوق علیا و مشایخ ما و الشکر لله
 نقالے سعید برؤمه ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه برکافه اهل اسلام
 هندوستان نه آنقدر است که در ضمن تفسیر و تخریر آید و رستی اعتقاد و بروفت
 آرای صابنه اهل سنت و جماعت کثر هم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران اکتساب بنوده هم و صحت عمل بموجب مذہب علماء حنفیہ
 رضی الله تعالی عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریق
 علیہ صوفیہ قدس الله تعالی اسرار هم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه
 مستفادست و تحقیق مقام جذب و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
 الله که مرتبه ولایت خاصه مربوط است از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه که مفاخر
 با بکمال ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح از آنجا حاصل
 نموده سه شکر فیض توچین چون کند آئے ابر بهار که اگر غار و گر گل همه پرورده

تست بهر سہا الله سبحانه و ابالیہا عن الآفات و البلیات بحجرتہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات مع ذلک یارائی که
 بتقریبات از آن دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات آنجائی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افزا
 و افاضت و شگاہ سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاین است و بعضی علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نموده مطالعہ فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیار امیدواری میکرد و در تخریر بعضی اذواق و مواجید و لیر بسیار

و چون درین ایام بتازگے شیخ ابوالمکارم آمدہ اظہار الطاف ایشان
 نموده و انواع مہربانی بیان فرمودہ تا چہ اعتماد بہ کرم ایشان نمودہ
 بچند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض نمود
 این فقیر را خوبے خواجہ محمد باشم کشمی کہ از دوستان مستندست
 مصحوب صوفی مشاعر الیہ مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقبہ مندرج نساخت و از
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرحومہ از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی نخواہند فرمودہ رہنا ائمان لدنک رحمہ و
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
 ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید میرک شاہ
 و جناب افادت و ستگاہ علامۃ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملت قاضی تولک ادام اللہ تعالیٰ برکاتہم تبلیغ
 فرمایند فقیر را دہانہ عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ منے نمایند انہی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلا دقیریہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل گرد و مخفی نماند کہ
 اسرار عالیہ کہ از مبدا رفاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وار و میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل ہر زبان منے آوردند
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتونے کہ بخدمت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رحمہم نمودہ اند و فقرہ چہ نہ تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از الغامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسند و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افاضه می شود و توفیق خداوند جل شانه اکثر آن در مفید کتابت می آید
 و بسع اهل و ناهل میرسد اما اسرار و وقایع که آن متمیز است شمه ازان
 بنظمورسے تواند آورد بلکه بر مز و اشارت نیز ازان مقوله سخن می تواند کرد
 فرزندان اعز که مجموعه معارف فقیرست و نسخه مقامات سلوک نیز در مز
 ازان اسرار دقیقه با او در میان می آید و به شرح تمام در استتار آن می شود
 با آنکه میداند که فرزندان از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ اما
 چه کند که وقت معانی زبان را بگیرد و لطافت اسرار بهار می بندد
 بضیق صدر و بلا یطوق لسان نقد وقت است آن اسرار نه ازان
 قبیل اند که در میان نیایند بلکه در میان می آید و حافظ ابن عربی
 نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب هست و این دولت که مادر استتار
 آن می شود شمع مقتبس از مشکوة نبوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات
 و ملائکه ملائک اعلی علی بنیاد علیهم الصلوات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیهم الصلوة والسلام هر که را این دولت مشرف سازد
 ابوهریره رضی الله تعالی عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم مخلوق مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرارست که فهم هر کس بآن
 نرسد ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انشی
 کلام المقدس قدس الله سره الا قدس بعضی ازان اسرار که بر مز و ایما هم
 ازان در میان می آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابهات
 آیات فرمائی بود چنانکه در فصل پنجم ایمان بر آن رفت قسم دوم آن بود
 که بحرمان خاص و نهشیدان را ویژه اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده
 طلب نموده اند و گیرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
 باب بر ابواب حاجے تعیین می نمودند بل در وانه خانه را که درویشان
 اسرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنند روزی یک
 از طلبه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود
 خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آندازد آمدن او خاطر
 اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
 نیز بودند آن معرفت را بآئینه تشریف فرمودند که از ادراک محرمان نیز در احوال
 شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
 دو مشینه برآید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان نیست فرمودند چون تا محر
 ر آمد لا جرم خلوت بیان راز باین شیوه برآمد باز آن اسرار را بشیوه که در
 ادراک سامعان بدان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
 از خود ر بودند این گرامی اسرار را همین قلم زبان بجرمان در میان می آورد
 اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوشتش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
 ز او پاس عالی مقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس می نمودند که چه باشد
 که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی حوائی آنرا بشیوه که هر کس
 شایسته بود می نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
 که غیر از حضرات مخدوم نادیده عالی مقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
 محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر اواقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
 مفاد آن بود که بالتماس سائلان یا بنیت افادۃ طالبان عموماً و شمولاً
 بتقریر و تحریر میرسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی از ان شفا بخش و کما
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقشی هر محفل آوازه شان آویز
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فقره انگینه و هر فصلی از ان جواب اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباحث آن ارقام بیستان شکر معنیات از نفس آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان هدایت
 دلها از صفای آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روز مخفیة کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و فائق معارف تشبیهیه نیز بهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و ستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه غنیمت بظهور میرسد
 چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقللم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن نصرتی مضمیر میداشتند که سامعان را
 و حنوری فرو میگرفت که شجره یکنجد چون شنندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید مخمدم زاد با و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از دل نزود لذت
 حرف لب او و در لیس که از گوش بیرون نتوان کرد و شیوه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و منشأ این علوم
 متحقق نمی شد و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گر نی گشت بجز وقوت علمی ازان سخن نیکردند بسیار سوالات بود
 که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحققاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 غنچه نگارش فرموده اند حل شکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و این مانع است لیکن چون
 الحاح بند و ازان مشاهده نمودند روزی که بر عرش خود تکیه زده بودند و ثار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند که چون گمراهی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سر و
 نشدنی لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشنائی وحدت دیگر یافته بود آن معامله با قیاس
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تخریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بند و مجمل آنجه بجل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نمکشود ندر روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
 شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار است و ثنائی مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتار تے حضرت یعقوب بحفرت یوسف علی بنینا و علیها
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشتی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سریان وافی در میان
 آریم و تفصیل بنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و مجانبان سر این معنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون کثوف نگردیده بود جز خاموشی جواسی نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پروا ختن
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت درسی از
 کشف این سر بر روی بصیرت کثوفند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
 و نمودند بدان ماند که کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ
 حاضر میداشت با ش فر دای آن روز و اوقات و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا کس تجدان اجمال را تفصیل تمام و اوندانیکس بعنایت
 الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذی آید پس به تحریر
 پرداختند و صحیفه را بپوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن
 بود است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یک از خلصان باین
 حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علمیه
 حضرت ایشان بر مزوایا در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او قوین
 آمدش می دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آجماع گردد بنده این مقوله را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در جراس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه یقیه النمل است
 تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند سه یارب
 آن غنی خندان که سپردی بخشش بی سپارم بتو از چشم
 حسود و چشمش با بجمله بان ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم و در از کار و اثر گردید از آنچه یاران ترسیده بودند
 بظهور رسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
 بر تحریک معارف دل پذیر حل کلام شکل و معلق اکابر دین بود و
 خصوصاً کلامی که ظاهرش باصول دین چندان موافقت نداشت
 و بهمانه طلبان و شنای ادیان آن کلام را دست آویز تکامل و تساهل
 ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بطریق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل
 قوی آنرا نبود که یا بعد از توجه حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن قول
 که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شد و ناچار تحریک
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
 رفته و آن چون خطای اجتهاد و منقور است اما دیگران را بر آن تنسک
 بستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیب
 است و اگر مدعیان باقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان
 میدیدند ایشان نیز بخشونست رفته از راه چون حیث دین و کمال نشان
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بزد و منع آن توجه می نمودند و
 رقم می فرمودند ازین جمله است آنچه بقریب میرسد که در آن نفس
 و آفاق معلوم مشریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
 در بیان آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثری مانند قدیم شود و در اوقات دیگر
 که از شرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
 که بقائشان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و قوم شرع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه پنی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة
 والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 که ستمجد نے انشا الله صابراً لیکن بجز و مشابده امرے کہ آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاہبت از دست داده
 بران چپیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق پنی و بینک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
 و از خوشہ چینیان خرمین و ذول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خدا و
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نبی
 و صفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضا
 چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر انچه موافق
 تقدیس او سبحانه ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
 خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
 است و ازین باب ہم در بیان مکتوب کہ سخن از وراے سیر نفس
 و افاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
 و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع
 موافقت نمود و حضرت ایشان را تا ویلات قوے علم و حالاً
 در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ نے کوشیدند و در حد
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان نے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
 و فاتر مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

و آن را بطریق شریعت غزائیات نموده مانا که یکی از علما و ظاهراً گفته باشند
 که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا بار و بار در این
 موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاست حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 که باطل از سایه ایشان بگریزد و کجا بگردان ایشان او بزد اینجا همه
 حق است و برای حق است علماء ظاهرین از حقیقت ایشان چه دریابند
 و غیر از مخالفت صورتی چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انشائی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رفته محبت بانجنا
 قدس قوس دارند و محبت مانوس را فدای مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المر مع من احب از راه این معیت محبتی مطلوب حقیقی میسرند
 و از تنگنای تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال است و ارسته حاصل
 الاصل می پیوندند مقایسه که اینجا علم علمای طواهر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشته خود با میرسند و اتصال پیچیده پیدائی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
 گشته است محبوب می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و آنرا مقتنم میدانند بل جایی که آن بزرگان خود با میرسند علم
 ایشان هم اینجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا و بل نیز مطلوب است
 و آنکه حاصل بمطلوب است با مطلوب است معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
 که نصیب حاصل نشود انشائی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه مافوقیات و مرئیات علیه است امانه مثبت حل و حرمت شرعیه
 کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف از باب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
 از باب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف دلها
 ایشان را قربت نبی بخشد و از رقبه تقلید نبی برآرد ذوالنون و بطلایه
 و بنید و شبلی رحمهم الله بازید و عمر و دیگر و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری مرتبت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و از باب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی جل
 سلطانیه از ماسوئے او تعالی گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند و دارند و اگر حاصل اند و او اصل اند و
 عالم بیعالم اند و با خود بخود اند و اگر میرند برای او میرند و مبتدیان ایشان
 مظلوم را بواسطه غلبه محبت در مراتب هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفاتی اوی یا بند از منتیان ایشان
 چه نشان دهد که نشان اند قدیم اول شان نسیان ماسوئے است از قدیم
 ثانی ایشان چه و نماید که برون آفاق و انفس است الهام ایشان راست
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

می نمایند و رنگ مجتهد که تابع رأی و اجتهاد خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجبه تابع الهام فراست خود اند حضرت خواجه محمد باقر
 قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی و روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و السلام ظاهر این
 سخن نسبت با بتدا و توسط خواهد بود و معالیه غشی دیگر است کما الشهد الکشف
 الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند
 و این اشناک در حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلیه یا
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت خضر از
 محمدیان نیست از اهل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را
 چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگران و احکام
 شرعی که اهل استدیان مخصوص اند چنانکه آن معارف ثمرات اوست
 و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست
 و تازمانی که درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت آن عقیله باشد که درخت بیرون ثمرات
 را توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 نمود اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت و مذهب است
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت است
 هر چند التزام پیش معرفت پیش و آنکه مذهب از معرفت نه نصیب
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قبیل
 استدراج است که جوکیه و پراهمه را در آن شرکت است کل حقیقه

رذائل شرعیة فهو زندقه واکاد پس رواست که خواص اهل البد و معارف
 ذات وصفات و افعال او تعالیٰ بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند
 که ظاهر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکناات اذن و عدم
 اذن او تعالیٰ دریابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی
 اوقات اُدای بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یا بند و تبرک آن
 مأذون گردند گاهی نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیہ با اوقات موقت
 و احکام الهامیہ همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکناات این
 بزرگواران مربوط به اذن است یا چار و اقل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشد مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و همان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادائی نوافل
 مینمایند و گاهی متکلب امور مباحه میکردند و این بزرگواران چون کار را
 تأمر و اذن مولیٰ جل سلطانہ کنند همه از فرائض ادائی باید سبب
 و مباح و دیگران فرض ایشان است از بیجا علو شان این بزرگواران
 باید دریافت علمای ظواهر و در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
 پیغمبران می دانند علیم الصلوات و التسلیمات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 مر بسیار سے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارد از
 احکام شرعیہ مربوط به اولیٰ اربعه است کہ الهام را در ان گنجایش نیست
 اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خاص در انجا
 الهام است بلکه توان گفت کہ اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را این بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند و این
 بیکار نمی شمارند سوال چون دین به کتاب سنت کامل گشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در اجتهد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر آنست و این مستند بخالق بر آنست جل سلطانیه پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهد نیست الهام شبیه اعلام میست
 که مأخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعی ما بنا انما من لدنک سراجة و سته لنا من امرنا رشد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتی کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ابرار این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست که حضرت ایشان پر
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیاء الله بودند در جسم الله سبحانه و اگر
 بذرت در بعضی کلمات ایشان عن کرده اند بنا برینتی و حکمتی و کشفی
 و مشاهدتی بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید و باید
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهدات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
محل مشایخ بظهور پیوسته و هیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤالوله سمنانی در سلسله از مسائل شیخ اکبر مکی الدین العزلی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه باینکه هم شیخ سمنانی
ویرا عارف بحالی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده آئین است
احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
متابعت رأی خود است و مرصعی استاوش نیز در آن است و علامه با وجود
کمال ادب و حقیقت سلسله با سائده مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف و یک سلسله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل و مسائل او برخلاف رأی استاوش خود
فتوای داده اند کمالا یعنی کذا یک مرتبه اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد اما هر ناقص معرفت نیست منزله را این مرتبه باشد
و بعضی فضلا وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه
باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرعی
بزرگوارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نمود
بدین تقریب شروع نمودند شرعی عرّی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزو تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال افکار تقریب علو سخن و مدقیقات آن
ناگاه مشیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست
حال آنکه من کمترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برین
که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ عجیبہ بود حضرت ایشان
 بعتاب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این عجیبین تو غایت بیافزاید
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ و اگر
 بعضے تصوف خوانان متعبد بہ عت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت غلبا
 بعضے علمائے طالب الدنیا و مجالس از اسرار این طائفہ لبوالے لب
 میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ میفرمودند تحقیق این امور
 در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت جمال
 از سر و امیکردند و زے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
 کرد اینکہ صوفیہ موقدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے است کہ
 باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
 نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
 و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
 مطلق آن سائل از سر و آنے شد و نیز از خواہے سوال او غیبت اورا
 برقع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات و ہنویہ کہ
 فریفتہ خطوط آنایند و بشوق تمام آنرا جو یان و از زوال آن سخت
 ہراسان و بچنین این عذابہا دینوسے کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
 بکنار میکشند و بکترین آلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
 ہمین لذات و خطوط در بہشت و ہمان ریخ و آزارے در دوزخ آشد و اہل حق
 خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ
 موجب حصول آن گردد با تیان آن سے فرمایند و از چنین عذابے و
 آزارے کہ آنجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث ہون

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کذا ملک مردمان اند
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می رسیدند یا چار تفصیل یا اجمال کلمه چند
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکتوبات کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدای توجیه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی شان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و بعضی
 امرار واح طیه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات الله علیه وآله واصحابه واجبابه اجمعین مشاهد فرمودند چنانکه در
 عرضیه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هو در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متهافت و کمالات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حال عرضه داشت را ہی شد
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود و فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شد
 که التماس نمودند که نصائح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگاشته
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت قانت علیه السلام والصلوة والتحیه باجمع کثیر از مشایخ است
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 از ابوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع عقیدات می باید حاصل کرد

و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و ربود
آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام ایستاده اند و القصه لطولها و در همان مجلس
باشاعت این واقعہ را افرمودند عبا کریمان کار بادشوار نیست بدستی
کلامه العائے بمقتضای آنکه ایشان را بر داشت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی اللہ عنہ از محبت بفتح دال نصیب فرمود و آن داده بودند چنانکه
سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بماند
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده عبا کریمان زبانه گوینده تو
شاید این معنی است قصه که را تم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و بملش انیس است که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
انکسار و بد قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر حق
عاطر گذشتہ که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه نداده رسیدہ کہ این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا علم گشتند کہ اینهمه
که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف
یکبار در نظر ایشان داشتند و همه را در آن حکم داخل یافته اند انگاه
به تحریر یکا تیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات
دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیہ رقم نموده
کہ این معارف که مسوده یافته است امید است کہ از الهامات رحمانی
باشند کہ اصلا شایبہ و ساوس شیطانی را در اینجا مجال نبود دلیل برین آنکه

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلتان
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
و فتح شیطان میگردند و نیکو داشتند که در حوالی آن مکان برگرد و چون
اظهار نعم جلیله از اعظم محاسن باظهار نعم غلظت جرات نموده آمدند و جا
که از منظره عجب مهتراب است چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحا
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب با و
و ایضا مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته می فرمودن
سید الانام علیہ الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجهہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات و بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت مهدی آخر الزمان علیہ
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از آنست سه بر نود و شب و روز از آن می پیچیم تا بوی که یک ناله بگوئیم
نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فضیلت
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائی داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نیت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند کیفیت از اکابر دین سے دے چون شہ مراد شہ
 از خاک ہنہ و گر بگذرانم سر ز افلاک ہ اگر بر روی از تن صدر بانم ہ چو سون
 شکر لطفش گے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحیدانانند
 کہ استملاک و اضحلال در مشہود خود بروجہ انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
 آنست کہ در مشہود خود مضحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار ابر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
 میفرمایند کہ اشتی عدلاً لا اعود ابداً عدمی میخوام کہ ہرگز اورا وجودی نبود
 ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانادیتہ در شان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسایش ندارند چہ آسایش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
 ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازد استعداد او بامورے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
 تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا بد جمعے را بسمع و قس
 دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شمار ساختہ
 و گروہ را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطبری
 ہمراہ سگیانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزے سرائے رسید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز برخواستند گمان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو قوت و غنوص
 و دقت پایہ دیگر ست و از نازکے سرمایہ دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و منقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیہ خصوصاً و قائل
حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلاق فراوان بناید
قد علم معارف ما و ناز گیهما کے آزاد و نیاید در نیاید حال بخت
بیچ خام پس سخن کوتاہ باید و السلام : از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان کے فقرات عالیات مبدرو معادست و فقرات شریفہ
معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
روشیہ و تعلیقات عوارف و غیر این رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما و فتر اول من ضمن بیست علیہ و دو صد و نو و ست
مکتوب ست کہ مجموع کے صد و سیزده کرد و از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو کے این دولت بر دل گذشت
و نیز منظور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیبہ شمیمہ نامزد این حقیر
کرد و آن رقیبہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہم مخلصان
این در گاہ ہم چہ دولے باشد اتفاقاً چون بتقریب خواستند کہ نواز شریف
باین غلام مہجور متروکے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ برطبق عدد مرسل و اصحاب جیش بدرگشتہ ختم نمایند مخصل مرادی
بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود و فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نو و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چهارده مکتوب بطریق سوره
قرآن بعد از تماشای جلد ثالث و مجبور شده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بطور آمده بود و هنوز چهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیده
قدس المدثره الانور و نور مضجعه المصطفی سید البشر والصلوة والسلام علیه
وسله آل و اصحابه واجتانبه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرة متبرکه که از حضرت ایشان ست ختم نمایم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه
و جدید است بکشایم بنایت اللہ سبحانه و کریم فقره اولی در مکتوبی
یک از هم پیرهای سرور و الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الهامیه از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لهذا معجزه و قرا
از سایر معجزات اقوی و ابد چشم بکشانید که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علوم می بایند که این همه کثرت تمام
موافق علوم شرعی و سمر موسی مخالفت سنت را در آن گنجای
نه این خصوصیت علامه صحت علوم ست حضرت خواجه ماقدس اللہ سر
الاقدر نوشته بودند که علوم شما همه صحیح ست الا چه فائده که سخن حضرت
خواجه بشما چه نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده اید فقره ثانی در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشت اند که این ست بیان طریقی
که حضرت حق سبحانه تعالی این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
از بذایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندی است که متضمن اندج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکھا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ اینجا نئے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیرب و بطماست کشتند و با
 فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
 آن کشت کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جارت رحمتہ ربنا بحق
 فقرہ ثانیہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقض
 و تدافع مفہوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جدا ہست فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شریعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ می نمایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ می شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصالح نے ذلک فلا یکن من المفسرین
 انشی کلامہ العزیز اما ما نے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
 را از ان اینجا در ضمن ہفت پرستے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے بر م تا کے میسر آید پس فرخندہ شبی
 مکرر این دو بیت مولوے معنوی را قدس اللہ سرہ کہ عشق معشوق
 نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر و لیک عشق عاشقان
 تن زدہ کند و عشق معشوقان خوش و فریاد کند و زبان آوردہ اند فرمودند
 عشق معشوقان را از علوم مرتبہ ہیچ مناسبہ بہ عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق است نه آنکه صفاتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق
 برود تصرف استیلا بر عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق به عاشقی نسبت پیدا کرد
 چنانکه در اواخر از محبون عامر نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صباحت خد و رشتاقت قد و
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را به عاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
 آنگاه فرمودند عشق صفات را نه آرا می و تلویح ناگزیر است از اینست
 که عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزار می عاشق و فری می معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق
 معشوقان نهان و شیر است نیز بهجت ذایقه شیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 که معشوق را به عاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 ازین محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز منقوض
 بنماید و محبت معشوق نه کیفیت ظاهری میشود انشی ماسمت من لسان الشریف
 و این تعبیر بود از آن حضرت بر مری که تعلق بکرمیه یحییم و یحیونه
 داشت فهم من فهم بسیار روزی یکی از دریشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید که در کتانی دیده ام که غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقا نے فرموده قدس سره در هر چیز رحمت است الا در محبت که کشنده
 و از کشته دیت خواهد شد معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روئے بحاضران کرده
 ازین بیان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او چنانکه از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور
 مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میفراود و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که
 رحمت رویت معشوق را امید نیست مجرود آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را امید نیست چون بر رحمت محبوب از دور که
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 امید نیست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده لعلش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آغوش محبوب را امید نیست چون بر رحمت محبوب
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا رآن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید نیست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عبودیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 کشته دست نخواهند او بدانشگاری خود خود را کشته محض یافته و مواخذه
 که بر او از فنا بقاء یا بقاء را میرود و دیت فهمیده متحیرانه میگوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود و رستنی باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن آن رونق بود و رستنی دقیق تر و نظر قابل نبود

که بدفع آن میگوید شاید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بجای پا و سیار و تاسر و سوس از و پا دست قاتل مواخذه
 دیت در میان دارد و چه گویم که بر وجهی رود و چه بینه و چه میدهد
 ع قلم اینجا رسیده و سر شکست و توجیه این کلام وجه تیریدین وجه
 فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائی که زوال عین
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
 و وظائف شرعیه طلب دارند پس روزی در سفری که هوا در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نخارت و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخند و مزاده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
 و باین مسکین منوم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
 علاءالدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این و هم بود که زود و
 برخیز و پیکان وحدت بر روی برخیز و پیکر لطیف خدا در سدا ز راه کرم
 شاید که دمی از تو توئی برخیز و پیکر این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که از این
 جزیه تجلی ذواتی نیست مگر در و چون تجلی ذواتی نزد قاتل نیست مگر
 بر تئ لاجرم اثر او که رفع توییست و آن ایماست باز از عین
 دمی و لحظه باشد و آنکه گفتم زوال عین جزیه تجلی ذواتی صورت
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما بمجلس آنست که چون
 اسی وصفی ملحوظ بود و لاجرم عین ماهیت عارف در میان
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و ناگاه فرمودند حسب مقصود

قدس سر زوال عین مطابقاً قائل نیست و تجلے فراتے را جز بصورت تجلی
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالنجاة له لا یس الا صورته فی مرآة الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد و انقلا
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و بذا محال و اعتقاد ضلال و بزوال اثر
 نیز این بزرگوار قائل نیست بگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
 و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیر و چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصرح این
 مطالب است انا انک زوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
 مشیر است این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
 نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر و دعوی
 چگونه ثبات یابد چون سر رود و سر چون ماند بعد از ان آن
 رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
 نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
 عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنائے گویم توے بر خیزد
 اما دوے بر نخیزد ولیکن شیخ سمنائے آنرا دے گوید و ما ستم
 شناسم که نزد ما تجلے فراتے دے بود برقی و نیز فرمودند زوال
 عین و اثر را لازم بود بر خاستن دے بل شاید زیرا که هستی
 لظلم را بود از اصل و دلیست بود که از خود می دید چون باطل دید تو

بر نیز وجه تولی او بجان ما هیست مودعه بود اما دوسه هر جا باشد که ظل
 اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و دقیق در میان نهادند که حافظه بل
 اوراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
 علاؤالدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
 آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
 و غیر خاص و عام قسمی ثانی میگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
 و کلامی این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قبیل
 اطلاق نیز و را گفته و این قسم ثانی است که مصططع شیخ است بدین تقریر
 هیچ نزاع نیست مگر لفظی است روزی تقریب آن کلام صاحب فصوص
 قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه اے العالم حق و ان شئت
 قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان
 شئت قلت باحیة بعدم التمییز بینا فرمودند تمیز نمودن بیان سوہوم و
 موجود دیگر است و تمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین بیان نمی
 و انتفا فرقی است بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد
 نهایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرات خواجگان ماقدس القدر
 اسرار ہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و ہم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
 است که اسم ذات را بجدیه مناسب است بیشتر است و نفی اثبات را بسلوب
 و چون درین طریقہ در بدایت تقدیم جذبه مناسب حال مبتدی است
 مبتدی این طریقہ را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسلوب قدم نهادن
 لائق حال او نفی و اثبات است بعد روزی بکے از اصحاب صاحب جلال
 ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود و معروض داشت که شما را خود را عجیب یاک

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ احرار
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود و فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیار و در حضرت ایشان
 بعد از ادائے کلام حضرت خواجہ رکنی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز
 کردہ فرمودند این جوانی ہست از حضرت خواجہ بختین ادا و لطافت طہبت
 اسما اہل این دقیقہ در میان بنامد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنا ہن
 و ہمیشہ بینان با ہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکار کے کہ لائق او
 داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و الفت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود باشد و این غلبہ حضور و علاوت و این
 ست و چون سالک بخلوت رود و ظاہریش از شاغل پرواختہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آورد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آراش تقبیل پذیرد بندہ بعرض
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با بختین آرام و حضور
 نیز روی نماید و جہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آمدہ اورا نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت نام
 آید پذیرفتہ بوقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از پنجہ دیدہ بود و دانستہ پسند

معروض داشت بفریبی که در میان بود فرمودند باینکه چنانکه ذات او سبحانه
 در ادراک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکیم اذکر و فی اوقات خود را بباد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
 تا او سبحانه بحکم اذکر کم ترا بگرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و سنه تحیل و
 تکلیف تواند و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغیر حصول احوال و کاشفتن
 نگوئی و مطلب در تنجیه جاندی و سنه غرضانه بل بجان سنت داشته بذر
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند بهر چه او سبحانه بآن نوازد و آن طبع
 مقتدرات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد و ستمانی و شکر بجا آورد و اهل حق
 مزید گوئی و الا اعتباری نمی بعد از آن فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مرا
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بوزن رنگ نه چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسلط
 و عین و تحیل می آرند حق سبحانه ازین تحیل ایشان منزله است بسیطی
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تحیلات را راه نیست
 بک روزی در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله اند که ورشد
 که خا مان و ناما مان از دست او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافیة فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است بهین الظاهرین طائفه
 و محبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساط طلمات بدع منفع شدند بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت یکشف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضرر با هم از
 ستان این طائفه بدین بدین لاحق گشت و ناقصان بیاباک را تکیه گاه آید که کل
 در سکر حال از ایشان سرزد که آن همی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانید نمود و لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و بطور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهر
 بلکه این طائفه در کلمه باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
 رحم الله از خلق با مخلوق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون بدو استوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تحسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود و به لغزش اقدام افهام آنها از ان عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و چنین در کلام نبوی چون صحت شد و ان الله خلق آدم علی صوته
 و امثالها آمده با آنکه انبیاستیما سرور ایشان علیه وعلیم الصلوة والسلام در غایت صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندیش از طائفه اولیا اکثر این
 یا زیاده ازین سرزند و عجیب باشد از باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر برد
 قائلین شود اصحاب بطلان را معنی دیگر گینیل مصر بار مجبوس و ما از مجبورین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از ان فرمودند
 که ما که بگلی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوة و التحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم مانیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آید
 که تا دوران چه در یابند انتی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم را هم این
 حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که در بین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنمایند از جمله آن تشکیکات یا زوده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بکلمات
عربیینه یا زود هم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ سل
داشتند اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز رومی داده است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لصاحب آن مقام اما این
وریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
ایشان اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
قدس الله سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفا منصف مخفی نخواهد بود
از اینجمله کتوبی است که بشیخ حمید بهگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشارالیه خواهد آمد انشا الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوب بیت بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه حسن نموده اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که بحسب ترازین سخنان از
بزرگان محل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده بود اگر رفع من
نوار محمد آنرا چه تأویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة صلی الله
علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذهاب خوانده
و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنماید و دل
آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات فدوة المتأخرین خواجه بهار الحق و الدین
قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابوبکر و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجایکه پیارگاہی رسیدم که از آن معظم تر بارگاہی نبود و انستم که بارگاہ
محمدی است علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابوبکر پدید کرده بود
من نکردم و همداران مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابوبکر بسطامی قدس سرہ فرموده در مقام سیر و صفات انبیاء علیہم السلام
سیر میکردم پیارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من ببنای
الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ
مرقوم است کہ حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانہ
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این
دو بزرگ دین چہ میگویند ہر تاویلی کہ آنجا میکنند آنجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سایر انبیاء بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ
ساوات و تفوق آنها بر انبیاء مراد میدارند عیاذ باللہ نہ بجا منجر خواہد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این
بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مقام
کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید است
کہ هیچ شبہ نماند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ تریتہ
در یکی از مصنفات شریفہ خودی آورد ہچنانکہ در عالم شہادت انبیاء و خلفای
انبیاء علیہم السلام والصلوة اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران
بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کہ لک

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزده
 فتح کار و برای یوزده نعمت احوال باین مقامات انبیاء و اولیای عظام
 نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نموده مسألت کشایش مینماید بلکه
 لباس است که کشایش در کار نه بیند تا بعبثه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه استد باین فقیه گفت که یکی از منکران کلام
 شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 گفتم صاحب این سخن را فقیر میدانم که از کل علمای عالمین هست و صاحب
 احوال بلند و معرفت از بند و از پیر و شکیبکرات این معنی را شنوده پس این قسم
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو مارا او ترا معلوم و مکتوب
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از رو
 عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شگاک خاوش گشت
 بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرد
 مشهور تر بود و از اذهان نامانمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
 و خود را از سوزن با کاردین و وارشان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
 الصلوات و التسلیات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
حضرت ایشان قدس المدرسه الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاخر
 قطب قته ابوالحسن نوری نور الهدی مرقد که فرموده اعز العلامات فی زماننا شباه
 عالم لعل بعلو عارف یطوق عن حقیقه همان کثرت علم و عمل و معرفت اتم
 حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند عاشر من جملة
 قرائست و قائلون قائلون آن عوشت الخلائق عظیم ترین خوارق است و اینها
 آن خصائص علیا که در فصل نهم بر زبان قلم رفت هر یک آیت استی بود

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند و نیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که دال بر مجانب مذکور است کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر چه صدق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره مفرموده نه ذوالنون از آنست که ویرا بیارایند بکرامات ایشانند
بمقامات که مقال و حال در دست او منخره بود انتی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام در ویشان یعنی عنہ حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و بهمت گمارم عالمی از نور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه و ظهور
این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که بر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفته چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بود بمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
وقت بود احوال طبقات ارحمی و مانیها و نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
ازیم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد
که سزیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالات که مشاهد میشد بستی و کثرت
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است به نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افکند

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه مرا برداشته فرمودند از سر
 میرکرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که ششم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
 وصفات میخواسته باشد باین فقر چند روز بگذرانند راوست گفت دین
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاصه بحث میدهند پیش
 از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم بابت قم نموده
 بزرگواریم پس بفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
 و تقویت دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرهای و اشتهار خود و امثالها نیست
 با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق ناام بوده اند بعضی از ایشان فرمودند
 عقوبة الانبياء حبس الوحى و عقوبة الاولياء اظهار الكرامات و عقوبة المؤمنين التقصير
 فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فرومی نشیند چنانکه حادث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا را امور باطهار آن نگردد و لا یتما چون هزار
 سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که مضمی آن شد را در تغییر امور دین و
 ملت مدتی تمام است اولیا عشرت نیز چون اولیا عزلت از اظهار خوارق غالباً منوع
 گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المفضل است که به بدعت و ضلالت و البته است کما جاز فی الحق

آن جناب بدی الساعه فيها قطع الليل المظلم یصبح الرجل فيها مؤمنا ویسئ فی ذلک یوم یصبح کافرا
 سبک و نیز فرمودند که راستی که در باب ارشاد در اندر وی است آنست که مریدان شیدا
 از خلق بگنجی برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
 معلومه بینا پدید دهد خود آثار تصرفات پیرمی بیند و اولیای التدریج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق و کار نیست که معالیه ولایت باستانا لایق است اولیا
 تحت قبای لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق است و تحریر نموده اند که خوارق از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا الله شایع است مختلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الی است جل شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابدا کثر خوارق که از بعضی اولیای این است ظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عنه عشره عشره آن نیامده بآنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنای صحابی
 نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایه جماعه اند که استعداد تقلیدی و ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بتمیز گشت
 و لهذا سبق سابقان این است آند و ابو جهم لعین بواسطه قصور بعین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات باهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سبک
 و نیز فرمودند و هم بنگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل نذره مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عیالی و قد
 یکون فوق نور لاد من لا یکون لشی من ندالان نذره کلها تقویه للیقین و من شیخ
 الیقین لاطلعه الی شی من ند او کل نذره الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی القلب و موجود ذکر الذات خوارق عادات برود و نوع است اول علوم و معارف

لا یستوفی حد و یورد من سیرت از حد و یورد من سیرت

در حد

الهی است جل سلطانہ کہ بذات و صفات و افعال اجہی جل علا تعلق دارد و برای عقل
 عقل است و خوارق متعارف و متادست کہ بندہ ہای خاص خود را بآن متازست
 است نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار از غیبات کہ بعالم تعلق دارد نوع اول
 مخصوص بجل حق و ارباب معرفت است نوع ثانی شامل بحق و بطل است بکمالہ
 است دراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار و
 کہ با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ارادہ ان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق سبتر است و در انظار ایشان معزز و محترم بمعنی اگر چه از اہل استدراج لظہور آید نزد یک
 کہ از نادانی او را پرستش نمایند و بہر طب و یابس کہ او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقا
 او گردند بلکہ این محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمارند خوارق نزد
 ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
 و اخبار از غیبات ایشان زہری بخیر و ان علمی کہ احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 کہ ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکہ این علم شایان آنست کہ بہر جہل بدل
 گرد و تانیان از مخلوقات و احوال ایشان حال بد معرفت واجب است تعالی و تقدس
 کہ شرافت و کرامت سزاوارست و با عزاز و احترام شایان سہ پری نہفتہ رخ دیو در شرف
 و ناز و بسوخت عقل حیرت کہ این چه بواجہی است و قریب ما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
 الہر و الامام الا نصاری فی کتابہ منازل السائرین و شارحہ حررہ علیہم السلام
 سہ و ایضا میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیاء جسم الت در طول عمر زیادہ از پنج شش خوارق
 نقل کرده اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی دہ خوارق
 نقل کردہ باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ و السلام
 چنین خبر داده است چیست قال عزوجل لقد اتینا موسی تسع آیات منیات و از مشایخ اینوقت
 از ہجہ معلوم شد کہ شامل این خوارق لظہور نمی آید بلکہ اولیای اللہ را چہ مقدم و چہ متاخر

در هر ساعت و هر خوارق است طعمی آزاداند باندانند مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بنیاد
اکثر خوارق مشایخ را مریدان خاص و حبیبان مجلس اختصاص ببیند و برورایام به تفسیر آید
و تخریر قلام بین الانام شهرت بگیرد و اینک ایضا تخریر نموده اند که معنی تخلیق با خلاق الله
که در ولایت مانع دوست آنست که حاصل شود اولیا را الله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب است در اسم بود و مشارکت و عموم
صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات خواص و محال
قدس سره میفرماید در بیان معنی تخلیق با خلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک
متصرف بود و تکیه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در آنها لغاذا باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر که باشد زنی گرامی قبول کند و اسرار غیبی حق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است و معنی بصیرت
چون رونده راه را بصیرت او بینا شده باشد و نور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی
کننده بود چون رونده راه با حیا سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر نسیب است و معنی نسیب میرانده بود چون مالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
دی شع آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
رنگ دیگر فهمیده اند از چهار درتیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی احیای
جسدی و کار است اشیا غیبی می باید که اکثر بروشکشف شود و مثال اینها کما ترون الظنون
الفاسدة ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب انست که کتابت اجنه سام الدین محمد سلیمان الله نوشته
اند محمد بن ابی العالی بن العلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين و جمیع کما طوافه

میرسد که چون در میان اجتهاد بعدی صورتی حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا
مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنیاید
بنابر کلی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدوا چون
مبحث ولایت در میان است و نظر غوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
بیساز و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کثوف
از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و اکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلّت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و خود اشیاء را مربوط با اسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس بر آنکه
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میامی سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبدي فی مثابته یعنی است تا مدت ها بنماطری خلیفه که وجوبیت که اولیا
اکمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
مستزاین معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر
مناسب این مقام حکایتی تواجب حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه برب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می بیند
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعالم یقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی لافان
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله بحسب و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانید که اغلب آنست که هر که از هم
 بالاتر رفت از همه پیاپان تر فرود آمد لهذا حضرت رساله خانیت علیه و علی آله
 الصلوة والسلام و النجیه از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پیاپان تر
 فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه اناام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت بهم پدید آورده و راه افاده تمامتر گشته و بسااست که از متوسطان
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهبان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمتبدیان از منتهبان غیر مرجوع ازینجاست که
 کشیخ الاسلام هروی قدس سره که اگر خرقائی و محمد قصاب بجای بودند یکن
 بسوق قصاب فرستاد می نه بخر قاشکی می شناسود و مندر بود از خرقا یعنی خرقائی غشی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و مہبوط آمد
 نه بر استقامت و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول تفریق لا
 مروی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
 که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکان
 متعدد و ظاہر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیب و غریب از ان صور ظهور
 آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهمانه بر ساخته
 اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجب کارهای
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه منظره دیده ایم در
 موسم حج حاضر بوده اید باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
 بودیم و انظار آشیائی بینمایند من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم
 را ندیده ام چه تنهائی است که برین میکنند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
 زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت نزد تر
 بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون اینجا زوده نموده درین فصل سنی و یک عارق از خوارق
 از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که منضم احوال و وفات است نیز خواهد
 و برنے دیگر در احوال پاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

مولانا عبد الرحمن جانی

این کتاب در حقیقت خود را حق تعالی

این کتاب در حقیقت خود را حق تعالی

آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب نظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مری و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفا برای اکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه مویز
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مرصع بود و معامله بیائس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا لک دوست
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیاران را
موجب صحت شدی منها سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشرف برده بودند گاه گاه بلازمست ایشان میرسیده و حسن
عقیده بنما و مان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک و کن بن باد و سه درویشی دیگر بصحرای میرفتیم بتجانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو بهین اصنام و عبده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الهی یا بدتکبیرین
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتیم که درین صحرا کسی حامی این تجانه نمی نماید
بیا بید هر مقدار که توانیم ازین تجانه ویران کنیم بنی شکستیم و کمزوریم بعضی دیوار
بستیم درین میان یکی از مزارغان بنود از دور دران صحرا این تخریب مارادیده
دو دیده باطلی قریه که عابدان تجانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب هزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بردست بخشیم تمام متوجه ما شدند و بیاران را حیرت و د

فر گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فحشرهائی ده درین تضرع و نیا
 آواز سبکوشتم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده غوغا بودی من او را
 رامی شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک براس حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معاملة ایست که در گوش
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب بمانزد یک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوار سینه چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبعت تمام
 اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپ
 کشیدند انجماع رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و بر سره را شتم نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که بقریه بیکی از فرای آن نواحی آمده بودند اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار سبعت رفته بآن دیده که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منها
 سید جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقولان
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از دشت تنهائی و بیست اک درنده سخت هراسان و لرزان شدم
 و از آن همیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التماس بجاییت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر دهن آن شیر دلیر فرو گرفتند
 چون ازین معالیه چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ب
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با کاج کمی از
 دوستان زیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان معنی
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند فرتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتیم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدیشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر چوید
 گشت در کمال غضب چنانکه از سببت آن سراز مراقبه کشیدم و زود برخاستم و سینه
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا الله منه بیک
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلس یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسی او تنزه نمود و خواج
 از عار آن یار بنایت منفعل و تنگدل شد و البتة بسبب او در یوزة
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
 نمانده بود و ایشا بده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفت اما از آنکه آن
 حضرت ایشان منتقل گشت همه آرام و تمکین شدند چون جزع و فزع فرزندان یاران

حضرت ایشان

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بیتی و متصرع شدند که از ایشان خبر
 مرتفع کرد و بنایت اندیشه بجهان مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که شری از آن مرض در آنها مانده همه سکر از آب آوردند و این
 خارجی بود از آن حضرت ایشان پس شکر ع قدس الله سر منظره منتهی بهم
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و
 آنحد و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرم کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در غمان
 می رفتند غایب نمود اما از غایت ادب حرارت عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
 پیرای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب ترا کم غبار یار از
 از رسید بد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محازی ایشان
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و همان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل ناخند
 متقاطر شد و شمالی بنایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 نبود باران را مشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منتهی برنامی
 از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی را تم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر
 عجیب بیان نهاد که خارجی بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت مرا بچار بان
 حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی سطله کتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابو بکر و عمر رضی الله عنهم
 میدانست همان حد که شاتم آنها میفرمودند شاتم معاویه میفرمودن ازین نقل بر شاتم و شاتم

ب

ب

ب

ب

این چهل نفر است که این مرد اینجا بر او نموده است این نهم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سرخواب نهادم و خوابیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در رسیدند و هر دو کمر
 مراد و دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم نوشته ما اعتراض میکنی و قید را بر این
 انگشتی اگر از من آن سخن بیا که از او داشته گشته باور میکنی بیانات را پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او داشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان برآمی بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنها رفته بجانب یوانی که در آن باغ بنمود و رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
 نشسته بود و تواجف تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و بهم
 تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی اوست پیش آن
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارتها میکردند و من و آنم که جانب من حرفی میگذاشتم و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان گشته اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با صفا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنما
 که ما دانیم و برادران ما که چه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر پیچی را دمی گوید با وجود این محبت
 ایشان چون بدل جوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی انجماء یافته ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه حضرت شیخ منظم تو فرمودند که دلش بنور صفا نشود است
 و اشارت کردند بغیر سبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر فضای من و ندای از خوردن سبلی خودم
 عداوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
 و عداوت از توانا خوشنودمی شده اند و برقع آن صحنی چنین باشد چون نظر کردم این دم دل خود

صاف دیدم و درین میان از جواب برآمدم و همچنان سینه النون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بمکی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
ب گفتار این بزرگ اعتقاد می صدم شده است منهایلی از از باب سپاه و اصحاب
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و گفتگو شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل پاداران روند و روشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر کهنه گاری در آویزند و جریمه اعتراض دوشینه را اندک و ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد و تادست از و باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کاری ایشان اگر چه
بظاهر خاطر نشین او نکرد و اعتراض نمود و منها جناب حاجی عبدالحق که متویر و قائل
ست و از از باب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریری را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن باین
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیاء دیده ام سیدم
که این عزیز از رجال اند است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از ایشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بمان ختم نماییم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که بجالل
تجارة و لا بیع عن ذکر اندک آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادانم شد و من

ب

شکرگزارین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر فرقه رفت صاحب مال بزبانی را از قریای آن مختصر
بزدوی شتم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آنرا شنیدند
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که محل دیدن آن رفتن
ایشان ندارد بکار با هر گوسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نیزه او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لیسیت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا ظاهر بخشی رسید و بان عسس بشوید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو بازداشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او زرقه بود که میان آن عسس و گروهی آن
و یار منازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پیر از نطفه که لفظ آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن نطفه از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنهم
آثری ندیدند نه آتش در آنجا داشتند بلکه آتش در همه آفاق
زود پیش پاییکه از امیر زاد و بار سلطان وقت بنصب تمام از لایه طلسم
که از تفصیلات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که مجبور رسیدن او را بر پائی فیصل افکند و وی نیز
اینمندی را دریافته سخت بر اربابان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غالبانه اخلاصی داشت آمده هزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکر و هی نمی رسد بل سلطان التقات مهربانها خواهد

ب

ج

ومی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این محترم مخلصان بزرگان
 بساطت فست آنرا بزرگان قلم نیز بیارند و آن رقیبه را بمن بسیارند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون سبالغه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خوف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بقتل رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکت را بنیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده بزرگان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
 بسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقر چون فلق صبح درآمد که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نداد و تا بعد دوسه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که نظر سلطان درآمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
 آورد و ناگاه بالتفات تمام خلعتش داد و رخصت فرمود و منتهای یکی از سلاطین بود
 را با دشاه وقت در زندان کرد و برای ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو
 دست و پای میزد و بقتل رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره نشسته
 آوردند آن مجوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزرگان او از حضرت ایشان در یوزة توجه خاص الخاص برای
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنه به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان انشب متوجه فروداش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص شد
 و از حبس نیز غنیمت ربانی خواهی یافت این مژده را با و رسانید اما وی را از غایت اضطراب
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزرگان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشند آمده
 مایه او را از گرداب بلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده منصب
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان آورده و ویرا بمنون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطر ما جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافقت
فرموده فرمای آن روز خلاص یافت منتهی او و مقتدی را از پیران ادبای این سلسله
شریفه که از سوی ماوراء اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبای مدای نمودند اما فایده نپسوز رسید آن عزیز ازین سخت ستاوی و ستالم و حیرت
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس منتون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعضی
و شکیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اندرسانی که در وقت خوش متوجه رفع این باریکند
بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشاء بمان
خلوتی یافته حقیقت را بروی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشا الله تعالی
خواهم کرد چون حضرت ایشان فرمن باید ادا کرد ندی واسطه بنده را طلبید هر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلا آن عزیز که شب التماس مینمودی مشیم
بنایت اندر سجانه آن بلیه مرتفع گشت نزد درفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر نیز الوقت مجبوری که مراد بیدار جای جسته در غوش کشید و آب در چشم آوردم
از آنکند بنده لب کشاید گفت دایم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلیه من بیا فران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این و من بهمد بر خاسته
و علو تو جی در دفع آن نموده اند با جابه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین است که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای ساینده
مژده این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

۱۳۰

محتاج

محتاج بنامه و پیام نموده آید بعد از مشاهدۀ این خارق العادین عزیز با وجود علو جای
 و پیرزادگی و سلامتین نزدی بسعادت انابت رسیده از جهد مخلصان و نیازمندان
 گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باره
 روزگاری نمود منهدم در ویشی که وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و آن
 در ویش تشریف ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلا مور تشریف
 داشتند آن در ویش آمدہ بقدموبوسی مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
 کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بالانواع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت کی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و ادویہ انجہ
 مردمان در میان آوردند سودمند نیامد اکنون از ہمہ امید یک بستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سر رشته رجاستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروض داشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن در ویش فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کید تمام نموده
 کہ تقدیر بخدمت ایشان بطریق نمانی کہ ایشان بگویند کہ او را ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامن خادمان در گاہ خواہی کشید این فقیر
 مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ تکلیف مالا لایطاق ست از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہر چہ او کند سچانہ فقیر گستاخی نموده معروض داشت
 کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مالا لایطاق نمیدانند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نموده بعرض رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار است رجا کہ محروم نماند ساختی خاموش گشتہ تبسم نموده فرمود
 خوش آنچنان باش کہ او میخواہد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ویش وی
 نیاز بر اقدام ایشان ننمودہ مرض شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفای اہلیہ اومی بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک مراض او خست بسته
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدیم نموده کلمه تحمید بر زبان آوردند منهدم در بیان
 حضرت مخدوم زاد با خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوه بوستان ارشاد دیدم که فرمود
 بود در ایام غلبه طاعون در باره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعضی حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده ختم حصین امر فرمودند وی
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
 اشای قرات فاتحه کرد اگر تو قلعه دیدم برپاشده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
 میشود غالباً در قرات آن نسخه تفصیل گرفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین بنظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معامله است آن حصین اول می بینم
 که از تو متقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزاده تو شد و او را احاطه درست نمود
 او در مرض صعب گرفتار بود که اطباء عاجز بودند در آن ایام آن برادرزاده صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منهدم مولانا محمد امین نام عزیز که از مریدان
 خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیمار صعب ویرایش آمده بود و دودنها
 مانده نه از دعای فقر او نه از تدوئی اطباء تحفیض یافته چون آواز زنگی
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید به نیاز مندی تمام عریضه مرسل داشت
 و التماس توجی که شفا بخش باشد با عنایت تبرک نمود حضرت ایشان بر و رحم
 فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستاد و هو مخدوم و ماتا چند بخود
 چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصه و غم باید پدید خود را و همه را
 مرده باید انگاشت و جهادے چند نے حس و حرکت باید پنداشت انگاشت
 وَاللَّهُ مَعِي تَوْنُ لَنْصِ قَاطِعِ سَتِ فَكَرَ اِذَا مَرَضَ قَلْبِي دَرِينِ فَرَسَتْ لِي سِرْجُ كَرِشِ اِذَا هُمُ
 مَهَامُ سَتِ وَعِلَاجُ عِلَّتِ مَعْنَوِي دَرِينِ مَهَلَّتِ قَلِيلِ بِيَا دَرِبِ جَلِيلِ اِذَا عَظُمُ

مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وسع چه توقع خیر است روحی که مایل به ترست
 نفس آگاه از به ترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بجویند و ما
 کوتاهی اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم پشاهیهات چه توان
 کرد و ما ظلم الله و لكن كانوا انفسهم لظالمون دیگر از محض ضعف ظاهر اندیشه بکنند انشاء الله
 تعالی بالصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر انجانب ازین بگذر جمع است جامه
 فقر که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد پوششند و مترصد تاج و ثمرات آن باشند
 که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است چه و آنکه دیدش نقد خود مردود

است چه والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
 من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رهید و آمده از مریدان گشت منتهای فاضله از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حد و دست باین فقیه گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خوشتر
 بود که محبت با تمام دهم او را بیماری صعب روی داد و دست او ویه و ادویه با طبیب و فقرا
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و بجز دست رسیدم و التماس توهم
 نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجره خاص شدند بعد از آنکه برآمده مرا یاد کردند که فلان
 طالب العلم که برای مرض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرین چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح است بقوت و اگر چنین
 خواهد بود پس فارق عظیم است من آمده مرید خواهم شد چون بجانه رسیدم از درون
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معاموم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منتهای
 از غریزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه بر بان پور بودم چون بقدم بوس حضرت
ایشان سر مندر رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن متروک شدم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شوا نشاء الخیر است حسب الامر در راه
در آمدم دوسه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیر است و عجب که
این صورت گرفت بعد ازین خطره در عین خطر اب و تب و قاب حضرت ایشان و غلام
آمد فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر و شتم و در راه در آری چون صبح شد پیچ
اثری از ضعف و خود ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا دو تنی تناول بمجوسی از حیوانات
خار و اولالت نمود و بجز خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بر بانه
افتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در سجده برین
گنجد شسته بود که یکی از دوستان قدیمی میهنی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بنگاه از دور آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میسر بداید که مثل تو مهربانی کار دانی با او بجا
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بهن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان بجای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشتم اطباء مانع آمدند که و غلبات
تب شیرینی و سرکه خوردن مضرست من گفتم تا مقبول نگویید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ما چار شربت ساخته بخورد و نوشیدان نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را با شربت کرده نوشیدیم کلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از مستقدان
شدند منهای این حقیر را قم عفی الله عنه روزی در اثنا سے تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و نجیه نازل شد که عیسی ابن مریم ربکم مقام محمود
رسید بجا طریش خطور کرد که مگر او اوست نماز تهجد را در تعصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت است و فعلی نیست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بجا نیست
آمدن که ایشان در کار و مضروب و نه چون مراد بیند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتیم که اکثر او اوست باید فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهره تمام گیرد و نماز تهجد را ملزم باشد و آن آیت مذکور را تلاوة نمودند
بند و سر در قدم بجا یون نهاده معروض داشت که بنیت استفسار همین
ترتیل نیست رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
بطل و آمد منها هم این حقیر غفر الله و نو به میگوید که در آن ایام که حضرت ایشان
این کلمه را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشق باز یسا
حضرت ایشان کشف بود و روزی رباعی بنظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود **ای آنکه ملائک مگس** **قند تواند بد دل سوختگان**
عشق سپند تواند بد کان نمک از لعل تو آواره **بکوه بد عالم همه در شور میزنند**
تواند بد ایشان **بجبر و استماع مصراع اول** **فرمودند که بدح کس چنان نباید**
کرد که قدح بزرگ دیگر **لایم آید ملائک لبس بزرگ اند و جمهور اهل سنت**
بر اند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء و من دو نیم باشند فضل اندکس
قند گفتن **ما لایم است بنده را بر اے استشهدا و آن این بیت مولوی که از زبان**
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتیم آنرا نحو
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مباد ابا بن بیت مولوی رو
قدس ستره که سببی عنایات حق و خاصان حق **چاکر ملک باشد سیاهش شد**
ورق چاکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

یا از بس مبالغه بغرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
 منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفر حضرت ایشان بر باطن
 فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سراسر روز بیهوش
 خوابید و او در عامه اهل سراسرایت خوابید نمود و یاران مایکدیکر را خبر گفتند که هر

یک دعای ماثوره بسم الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے واسبابش محفوظ ماند ازین فرموده ایشان دو
 ساعت زرقه بود که در بعضی خانه ها و آن رباط آتش و افتاد و بشدتی هر چه
 تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانه ها سوخت
 و بسا متعه چه بقرقت و چه بمرقت رفت مولانا عبدالمومن لاہوری کہ فاضل
 بود از تخلصان ایشان اسباب اونیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان ببولانا فرمودند کہ مگر شمار آنچه خواندن
 دعای ماثوره مذکور خبر نکرد گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب فرمودند و ہر یک کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسا
 رہائی یافت منها فقیرے کہ در حد و دو کن سکونت داشت و بشرف قدس
 حضرت ایشان نرسیدہ بود و اما غائبانہ از آن زمان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد و ایام محرومی فراق بنادان
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ان نواسے بسیار بنظر درآمد و امید
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد و اللہ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانده نواز شہادید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فر
ما صدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظہور پیوست جمع کثیر کہ زیادہ
از ہزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و ہم عقیقہ صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان و
حق آن در ویش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و دلہا اسیر آن نظر
دور بین او بہ منہما ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوۃ خوانین بود و اب
محبان صالح و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاہ از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
نعمان سلمہ اللہ کہ آشناے آن خان محبت الفقرا بودند قضیہ او را بحضرت ایشان
عرض داشت نمودہ التماس کردند کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی
نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود و خاطر
شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسید بہان
را بخصو صہا بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار
صعب مینماید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ
و حاسدان از در و دیوار فتویہا جرمیہ من نوشتہ اند آئے بتوجہ بزرگان
علو شان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز نرفتہ بود کہ
خاطر سلطان بجال وے بشفتت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار
را باد مسلمہ داشت و بیش از پیش بوجہ الطاف و اعطاف بظہور آورد و منہما شیعہ
سجادہ نشین از روئے طلب و نیاز از راہ دور بخت تمام باستان آن قدوۃ

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوة ازین ایشان آیندگان خصوصاً
 بشاخص و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار غنایت
 و زهت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد
 مشابیر مشاخص است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علییه رسیده حضرت
 ایشان در حق او پیش ازین کرم نمایند فرمودند که آن چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم باید کردیاران در تعجب رفتند بدتی
 بسر برد تا آنکه بعد از چند گاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فرستاده
 المؤمن فانه یظربنور الله منہا فقیر گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
 نرسیده بودم عرضه داشت با حضرت فرستادم که صحابه پیغمبر صلی الله علیه
 وسلم که بیک صحبت از کمال اولیا که غیر اصحاب باشند و غسل شدند سرش
 چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی می داد که بر جمیع احوال اولیا
 شرف و عزت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که صل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیه گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اولی حالتی بر من روی داد که به بیان
 او شرح نگنجی آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبید فرمودند که امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمید و باشی باینه سر در قدم
 ایشان نهادم بر خاک پائی آن سر بوستان اقتباس النوار و راشت از جو بیا
 ویده دل روان بر کشاوم منہا عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس رسید که
 آن سید را ذکر دل بر تبحر غلبه کرده بود که هر که در پیروی او شستی آواز ذکر دل
 از او استماع نمودی لایما چون آن سید بجناب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز
 مترقب و تمنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند صدی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلائی ذکر دل که بجهت کشیده
 و از ان اجازه تهای بجای حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دویده و سدره ترقی او
 گردیده معالجه او سلب این حالت است از دل او دور و خورفته بود که آن ذکر چنان
 چنان از و سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع زبان حال
 میسر انید ع هر چه اندر خانه بود آن طره طرار بر و چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذاشتند و بنای پندارش را از رخ بر انداختند متفق تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نو افکند و فرمودند که معامله باطن میطلبن باید و نقشند به
 عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان کجرم قافله را به منتهای شیخ محمد مسعود
 که برادر و حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کثوف حضرت
 خواجه عالی شان قدس الله سرهما جمته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقدر
 رفته بود و در آن ایام سحری حضرت ایشان بنیادی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدار نگاشتم
 جستجو نمودم ویرایش جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بخند روز رفیقانش سید خبر وفات او رسانیدند مشهودات ایامیکه حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان بر شکال سید حضرت ایشان
 بعبادت شریفه متوجه نماز قرآنی شدند و نماز تراویح شب اول بست یاران و مسجد که بغایت
 تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعظیم ایشان در و ایشان آزار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر کبرم الهی باران شهباف صستی میداد
 که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند و دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشا الله سبحانه و تعالی
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا و شب نشد
 بعد از او این ختمات از شب بست و هشتم باران بختن گرفت کان بذا من کریمه الشریفه
 منهنجا همان سجده که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و یک جانب
 میل تمام نموده بودی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حوضی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متعجب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بربیل
 طیبت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقرای بجا هستند رعایت کرده و نخواهد
 افتاد بيقول اکابر که فرموده اند بزرگوار جدع منزل من منزل نیست تعظیم است
 انچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود و حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار یکبار بفتاد و منهنجا در ایامیکه بلاهور
 قشربین دشتندی و خطرات را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نجسید و حال آنکه
 باعث از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب دار بفقیر گفت که
 خانهای دیگر این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و آن شب
 نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن
 والان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود بیای او کلوخی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیز را از آنجا بر آورند و صلا آید با و نرسیده بود منهنجا یک از حکام

۲۹

۳۰

۳۱

آن حد و خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یک از مشایخ
آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیز و رابشارت لفتح داد و ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه بے باعد الحق شود این عزیز عریضه بخد مت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا و کشف رفته
معامله نزو ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بهر میت یافت و به پریشانی تمام مراست
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منهنجا فرزند ثالث سلطان وقت را که
سائر اخوانش در رشد اقلیاز تمام دشت ناگاه باید زنزل در میان آمد از کیسو
پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقتله کشید
و یکی از خوانین عمده کطایفه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با حضرت نوشتند که
در و ایشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معمر که معامله برخلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
در نظرمی در آید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید آنگاه حق سبحانه از سایر خوان ایشان را بزرگوار و نائب پد گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بان قدوه

سلطین زمان ستمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین پادشاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت و کبر دیدند و شریعت زینت و کبر پذیرفت این
 راه این حقیر را تا پنج سال جلوس این پادشاه بر او زنگ شوکت و جاده بدیهه زینت شرع
 از دوا بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت منزلت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کرد و اما و بحق اهل الرشاد
 فضل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
 سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الا برار صلی الله علیه و آله و سلم که افتاب
 عمر گرامی ایشان در برج چنپناه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد و زری مخلص اصحاب
 خود فرمودند که چنان و امنو و ند و مهم کرد و انیدند که قصاص میبرم در عمر زندگانی ما
 بشخصت و سه سالگی است و ازین منی شاد می بودند که از غایت اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله و آله جمیع در سن عمرت مطابقه نیز بنظر میرسد که لک
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و
 سال هزار و سی و دوم در بلد هاجمیه فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زاد هاست گرامی سلمه الله که آنوقت در سر هشد بودند نوشته
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور و دید هاست ولایت متوجه ملازمت شد و بی از شرف تقبیل عتبه علیه
 بر وزی چند در خلوتی آن دو فرزند از جهت راطلب داشتند فرمودند که
 مرا اکنون هیچ گونه نظری نیست و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
 جهان شد و آثار فتنه پانیز مشهود میگردد و چون مخدوم زاد هاست سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار مکرر نمود چون بے آرامی و ناشکیبایی
 این عاشق شکیبایی را از استماع این خبر سید نستند و بهین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهار ری رفته بودند و بطلب
 ننموده اند فلحا جرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوه و ضیق صدر فرزند ان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضا
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزند ان را طلب ننموده فرمود
 اند که چنگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری مارا نگاهد اشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و متبجح گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم و
 نهادند مع ذلک رخنه جو نبار دیده بنده را کشاوند اما ازین مژده چند گاه که بر
 زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادوهای کبار و بهم این عاشق و لفقار
 امید و ارسالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در ان ایام بزیارت
 روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صدر
 آن صدر الاولیاء مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه عطا
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بطهور رسانیدند و بخنان و
 اسرار در میان آمدیکی ازان مذکورات این بود که مارا فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکر سعی نکنید و برضای او تعالی و اگذارید درین میان فادمان آن ارفاق ایضاً
 آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجه را
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردد و آن قدیمه را یکی از کبار مشایخ
 میفرستاده اند یا با دشا و وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق
 می نهاده آن روز آن قبر پوش پیروز را بر آورده نزد ایشان آورده معروف شد
 که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بآب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردند

آه سرواز دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بکفرت
 نخواهد بود و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفیلین مانگاده میداشته باش و هم در آن
 ایام شبی وقت تجدید این بنده نزدیک حجره خاص آمده قریب باستان سر
 برانوی فکرت کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز خریں گریه آلود و گوش بهوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازه شریفیه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارتقیت تمام بیتی
 را میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست به باد و روز
 زندگی جانی تشدیر از غمت بنده چه خوش بودی که عمر جاوداتی دهی بی چون
 ازین سفر سعادت اثر لبس من دعا و دوت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقتوله
 العود و احمد کشودند و یک بمنازل شریفیه خویش و در تر از فرزندان را و به اختیار
 اختیار نموده اند و اگر بید چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن
 خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادگاه کبار و این بمقتدار و دوسه
 تن از درویشان خدمتکار دیگر برار رسیدن کمتر میر میشدند و در بابت
 اختیار آن خلوت نفس سرواز دل حقیقت بر آورده این کلام شیخ ان سراج
 را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس اواز حق خالی شد بر زبان اندند
 الحق در او آخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالی شان شد و بود که کمالان
 ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شده بودند در آن ایام بعضی
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چنانکه درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصحیح میکردند که او آخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
 را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
 که اطفال را گرفته تحت اقدام همایون برسد تا چارخصت فرمودند بصدانند
 و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین استان

مجاہد حق پرستان مشرف گروم آنحضرت اہی کشیدہ فرمودند و عالم گنم کہ در آخرت
 باہم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز ہوش از سرور بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدہ اشک
 نشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعار است این دور با عیہ کہ اشعار
 باین مدعا مینماید مسکین کسی حلقہ ہر در میزد و ہر سو طبل سراغ شکر میزد چون
 یافت دکان قنبر بادش بر بود میرفت و ریاس دست بر سر میزد و پندہ حرف
 ششہفتہ از دبستان رفتیم پندہ صبح ششہفتہ از گلستان رفتیم پندہ آغ کہ چو آہ سروا سخا
 خمار پندہ خور و شراب از دل مستان رفتیم پندہ آخراہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود
 کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
 ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقرر حضرت
 مخدوم زاد ہاسے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا
 قضیہ ایام ارتحال قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قلم از ان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ
 کہ کریمہ اما از لٹاہ فی لیلة مبارکہ اما کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب
 بان خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند
 آنشب بناگاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہاسے اللہم فتنہ کہ
 امشب کہ شب تقدیر آجال و آمال است خداوند کہ نام کرا از ورق ہستی محو کردہ
 باشند و نام کرا ثابت و اسفندہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بن سخن
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک و تردید مے گوئید چہ باشد حال آنکس
 کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جہانی محو ساختہ این راز

زیوش بر انداز فرموده آنچنان دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص و برین ایام اختیار از و انقطاع جزرات نمود
پرسیدند که وجه این تمیل و غزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیت فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بگنجی خود به تنهایی و از و او بگنجی آنسبب استغفار و استغفار و استغفار
است و تمامی اوقات و انقاس و اینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی انقطاع تمیل تمام صورت پذیرفته پس شمایان ازین دست
بدارید و مرا با و سبحانه و الذاواید و ایضا درین ایام روزی که در ولایت حرم سراسطیج
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از و وادی آید مادرین خانه نخواهیم نمود
حاضران معروض داشتند که مکر در خلوت خانه خاص خواهند گذرانند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بهیم که چه خواهد
شد در او واسطه ذی حجه که او اهل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابجد سید عبدالقادر جیلانی
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلا نهایت نمودند زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه سها افات شمس
الاولین و شمسنا به ابدی علی افق العلی لا تغرب به و آن قول ماکه قد می نده علی قبه
کل ولی الله حیرانند شما حل آن نویسد که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ناخورد
اللهم ارفق الایة رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغ ما بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
 از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود و درین میان چند روزی
 صحت گونه روی نموده و پیش از خستگان بر ایچه مریضی شست و درین چند روز
 صحت شداید ایام الام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
 مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز و صحت معلوم نمیکرد
 و درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر می رسید که یکی از ارباب اخلاص
 آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعظم مشاهده کرده بود و بایس ایشانرا
 از زندگانی این جهانی دیده و این تصدیقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
 در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه پیچ و عراج را از اشعار
 مبنی بر زبان شریف رسانند و سه شنبه مسرت از دیده بر افشاندند و معجبه می
 آید ملا و اکنت سون کجی سپهر جگ و میون دار به یعنی امروز روز وصال و دوستی
 ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
 شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نموند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
 بآن جهان ببرد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتن و پیش
 جگر تازی و گریه یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
 زاده خواجه محمد سعید سلمه الله و همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
 پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
 سبحانه تعالی خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
 از روی خود ایشانین مشاهده است البته ایشانرا می برد و چون ازین حروف در مخدوم
 زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
 که حسرت بر احوال خود میکنم از میم دل پروردگار و کانون انده پروردگار و بعضی رسانیدند

که قبله گاه اینهمه بی شفقته و کم رفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت بابشما بعد از ارتحال باز یافده از ایام
 حیات اینجانی خواهد شد که اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ناچار مانع اعانته و توجه
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
 ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمیع
 اصحاب خسته بگر فرمودند و از آن میعاد چهل روز میشود و درین هفت بهشت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زاده فرمودند که درین چند روز به صحت که
 در میان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
 افضلها مرا عطا فرمود و مخدوم زاده را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان حاضر پیشان
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر راضی الله تعالی عنه بعد
 از نزول آریه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا بر دل
 الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم غرضش از آن
 تو بوی شب فراق آمدی و پنجشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پیچید و از بنو و سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
 نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة از
 بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مرخص گشته انتقال فرموده اند کما استفاو
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 انداوند پیش ازین ضعف بجا و فرموده بودند که مبلغ گذار از انگشت جهت منقل
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند ولالت
 نمودند بر زبان مبارک را ندانند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
 از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود و درین ضعف
 افاضه علوم عالییه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و منتهی از آنجا
 که گرم بیان وقایق حقائق بودند تکلم فرادان بطور رسید حضرت مخدوم زاده
 خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان انهم
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
 فرمودند که ای فرزند وقت کجاست فرصت که ابوقت دیگر زبان را دادم که یار
 اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعه ادا نفرمودند
 مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاروند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد و آثار و لازمه
 و ذکر مراقبه و انکی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از وقایق شریعت و طریقت
 را فرو نگذاشتند شب که ثلث آخر شب بر خاسته وضو کردند و تہجد را ایستاده
 گذاروند و فرمودند که این آخرین تہجد است و آنچنان شد که بعد از آن تہجد پیش
 که معامله با خیر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرود رفتی هم
 میداد و مخدوم زاده بزرگترین افاق بعرض رسانیدند که این کثرت فرود رفتی بوان
 ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان است توجه دارم
 تا کما هو کمشوف و مشهود گردوند و با تمام و اکمال رسند و بجای از آن غوامض اسرار
 بموش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرود رفتگیها بافاقت می آید و اندوختن
 در و انگیز و داغ اثر بدرویشان خسته بگرد میان می نهاده اند بیشتر آن و صایا تحریر
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
 که سنت را بدندان خواهند گرفت کویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمیت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بظهور می آورده اند منها ما روی الترمذی والبوداود عن عراف بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارتقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها موعظة مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله وسمع والطاعة وان یامر علیکم عبدا وایة
من بعثتکم فیسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفائی الراشدين المهتدين
عصوا علیها بالنواجد ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از وقایع فصیح بحکم الدین
بی انصیحة فرمودند هشتم از کتیب متبیره دینی طریق متابعت کامله بکسریه
وبران کار کنید و نیز فرمودند در جمیع کفین من مراعات اتباع سنت نبویه
علی صدرها الصلوة والسلام نماید و قبل ازین بوالده ماجده اطفال فرمود
بودند که چون ارتحال من ازین دار طلال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
من خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایایین بود که فرموده اند قبر مرا در جای
گنایم خواهند مقرر و پشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع
و فن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین است چون از فرزندان و قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربیت من مقرر و اید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس ستره اشاره می نمایند

بقنای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بودند و معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 آنحضرت قدس سره از جهان انتقال نموده اند و من المان و گریان هر سوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان بکجه مرا گشت اینک
 مسجده است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد را دم
 بجز خطی که از وصورت قبر می طلوا و عرضا ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبت های فنا و بقایه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت

ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل سانی علی الانسان صین من الدبر لم یکن شیئا
 مذکور آن عنوان آن مکتوب است از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 همان شیخ عارف فرموده بعد از آنکه ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بنظر رسید تواند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به بریان پور رفت
 در او اسط ماه صفری که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویش از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویانز و یک باسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده و یکبار از تند با لب بر زمین آمد غریب و
 افسوس و گریه از مردم برخاست و شور برخاست مگر دهن مخمل شکست
 بگریه و جوش مگر آبله دل شکست باین فقیر دلریش از واقعه آن در ویش
 هر اسان بود باین از سه و اندر و زاین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بند رسیده چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بکرم کریمه شجره
 صلواتنا بت و فرمائی اللهم الا یہ اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غراب بودند باز گردیم بحرف و صایا سے آن غوث الہیہ اقدس اللہ سرہ الاقدس
 چون حضرت ایشان از فرزند ان گرامی در اختیار آن دوسته جا کہ بر
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرائی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
 شما مختارید ہر جا صلح و انید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بہت و نہم
 صفر کہ روز شش روز وصال خواہد بود بخا و مانے کہ شبہا بیمار واری میکرد
 فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشب بہت و پس دور آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بہت بول طشت کاہک
 نذر و احتمال جستن قطراتست و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمود و یک
 بول نمود و فرمودند کہ این ظرف را بردارید کہی گفت قارورہ را بکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص وضوئی نہایم و استنجائی کہ ہم
 مرابرفارش من بخوابانید چنان کردند کہ چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
 ساعت انتقال خواہم فرمود و فرصت وضو نخواہد شد نقص وضو نفرمودند
 و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بہ بستر تکیہ دادند ایشان
 بر طریقہ سنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذاکرہ پرداختند مخدوم
 زاوہ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
 چون ست فرمودند خویم و نیز فرمودند آن دور کعت نماز کہ کردہ ایم گاہ
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجان تسلیم نمودند
 رحمہ اللہ سبحانہ رحمہ واسعہ ابدیہ بنبوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعیت انبیاء و سرور ایشان
 علیہم الصلوٰات والتسلیمات نمودند و این واقعہ عظمی در چاشت روز شنبہ
 قریب بیکپاس روز بہت و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

و حاضر کنند خادم اورا در آن رخت بپوشانند

بست و نهم صفر سه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 ماه نبوی است بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند ایام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز یعنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمی یوم کفاره سینه بطور آمده چون غسل آن بدن انور را تحت
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک برکشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و منظر راست برگردید دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زاد با بعد از تحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 در زمان خوابانیدن بر تخت بسم نمودند و دستهای چنان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید ۵ یاد داری که وقت آمدنت بدیده
 خندان بودند و تو گریان بدید چنان زری که وقت رفتن تو بدیده همه گریان شوند و تو
 خندان بدیدی دستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بسیار مضطجع
 گردانیده غسل به جانب یمن داد چون بر جانب یمن خوابانید تا بسیار را نیز
 غسل و هو باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بکرت ضعیف که آن
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود و متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خضم
 یمن بر سر حلقه گشت و حال آنکه چون مضطجع بر یمن بود بایستی که دست
 راست بر چپ یعنی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل ملایم تر بود و لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان
 نداشت و قتی که کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بطور رسیده بود و همچنین
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین پنج مسطور واقع
 گردید و چون حاضران کشادند شاید میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل نهدند

با هم جمع شدند و بهرین سوال دوسه کت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سریست مبطن و رازیست مخفی باز بکشادن آن متعخص نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکند الله
 بحجوت ابجنان چنینست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون و لک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهد این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلالی حاضر است جاسفید
 کفن کردند لفافه و قمیص از ازار و چاک قمیص را بر وایت مفتی به از دو جانب بنکبین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین است که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابو بکر صلی
 راضی الله تعالی عنهما عمامه ندادند و در قستانی مرقوم است که صحیح آنست که عمامه
 در کفن مکرده است علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز منع عمامه
 در کفن تا کید فرموده و حدیث ایشان الله و ربیب الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاده
 بزرگ خواجه محمد سعید و امامت بر کانه امامت نماز جنازه پیروید بزرگوار خود رضی الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه معتبره مرقوم است که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکرده است هر چند که عمل
 بعضی امام درین ایام چنینست و روضه منوره ایشان پهلوی مسجد متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مساکن مشرق موطن ایشان واقع است و در همان قبه علیه قبل
 ازین حضرت مخدوم زاده گلی خواجه محمد صادق راقدس ستره گاه شسته بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آنحضرت
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدق حبیبه علیه و علی الصلوات و السلام

در صحت و در ورم از جمله شایع
 و از جمله

والتمیحة والبرکتة بلدة سریند گویا زمین احیای منست که بر آسن چاه عمیق تاریک پر کرد
 صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین نعت
 گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه
 این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گرمی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزه و سبزه بود از روی آن شد که آن بین من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود و این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در ریای آن نور مستغرق گشت ع بنتیالار باب النعیم بنوهای ارطغر
 این بلدة معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است و آنجا است
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع المعالیست از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 قل کل من عند الله نور السموات والارض انتهى مرقومه الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
 جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس القدره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم
 که بگوشت از گوشه رفته منزوی شوم دین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که احوال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظرم بلدة سریند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق
 راه برآمدند و فوین پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزند عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند و ضلع از ریاض جنت دیدم
 سر آنکه مخدوم زاد هارا آخر مدفون مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بمهر و جوی دو جا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا و خمول روی نشانیها سرزده بود که لایتنه مخفی
 نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ویشان داخل
 کیشان دیده اند بمنی اذان مرقوم میگردد و یکی اذان خوارق که بسیار مریدان
 آنحضرت و غیر مریدان باین فقیه رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاد ه
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیه و همه مخلصان ایشان بیده
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاد ه مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 بخاک سپرده بودند احوال زیران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاد ه تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته و دیگر
 اذان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سریندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته الغایته سرخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کسل دوستان او سحانه گفته اند گمانی

شیخ الصدور یعنی ان السموات والارض یکبیا علی المؤمن و کما اشتهاء حمرة لطفها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاد ه ای عالیشان و بعضی در ویشان
 و روایات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر درآید از انجمله است آنکه
 حضرت مخدوم زاد ه کلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بنظر

آمده به بشاشت و فرست تمام بیان میفرمایند و مسابحات میکنند عرض کردم که قبله
 گاه از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بله مرا نیز از جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
 کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاده خوابه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقع
 پرسیدم که سوال منکار و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه کمال رحمت نخست
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
 که آئی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده کین
 نیایند از و متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطة قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد باشم خادم که از مخلصان قدیم است حاضر است و خدمت
 برپا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر بیل تو وضع میگویند و الا اینهم نشده
 مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و متعال
 دیدم که حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد برگرفتند
 بهیبتی بر من استولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
 شدند و فاصله دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند یک چشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صفت جماعه فرجه بود دست مرا گرفته
 بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

فستقی پوشیده بودند و گوش بیج بر سر دستا پچیده و سحی و پای ایشان
 بود و من زمان زمان متحیر میشدم و نعمت میگردم که مبادا از و هم باشد اما بی شک
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سه آندی و آتش بر جان ز روی بد رفتی و بر آتش و امان ز روی
 با خود بخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم بکے از مخلصان ایشان که در
 قریب یک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن ویش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان بیکرده بآید
 در آن احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 بابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پلے رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سر در آوریم بعد از آن پلے چپ را و بقای او تعالی مشرف گشتیم
 الی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بقای حق تعالی برسانید فرمودند
 که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش رست و داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیاد آوریده مؤ
 لانا بدرالدین مذکور در آن سال مذکور نوشته که بعد از انتقال آن حضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بخواه حسام الدین احمد کتابی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست که ما خود بخود و گناهان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آن جهان شستیم
 انالله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی اندک گوید چون خبر انتقال آن حضرت
 باین منزوی زاویه غربت و سکنت رسید از غایت دلتنگی و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب
 و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغ
 خود بکشور بی روی دل بصر کمینی به چون کوه ز بار غم و روجا کمینی به از هر
 غاری نشان آن گل پریم به و ز هر غنچه سراغ عنقا کمینی به اتفاقا چون شب سید و کنایه

شهر در ویرانه مسجدی بیا و آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم با سوز و حرقت تمام
 آه سر و از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سر و
 چشم تر داریم ما به از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما به هر گلی شد رشته به موسون
 اصلاحی نیافت به چاکهای کز تو بر حبیب بگر و داریم ما به بیخ هر سو بر تن با ششم زبانه
 حلقه ایست به در دل هر حلقه چندین نوحه گر و داریم ما به در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتیم ای
 قبله و وجهانی و آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 و آتش را به شکید بانی گرفت با وجود این کرامی بند و یوانگی این عاشق مستمند
 افرو و در روز بانه این رباعی خود بود سه دیوانه و لم زبند مجنون تر شد و وز زخم کسان
 ناله ام افرو و تر شد به هر شیشه که بشکست ز می گشت تنی به هر چند و لم شکست
 پر خون تر شد به باز خواستم که سر بسجرا نهم چون پای بزینة آن ویرانه مسجد نهادم زیر
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
 به زانو خیزد و متعلقان مرا خبر کرد و مرا بگنج احزان من بردند دانستم که آن اندر
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانم
 جزا بهوای آن گنج بصدر بچ و روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود
 فار و لمؤلفه اشکر زبان شستم سر هر گندری به هر که از هر طرف آید ز تو
 پرسم خبر به گاه بر خیزم و گاه به تنگش نیم چو غبار به تا توانان ترانیت ازین
 به سفره به بکفت آرم طلبم بوسه کبابی جگر به به کاسه دیده نهم بر کف و دیو زه
 کنم به ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زر به به خانه از کنه کتم و لغمه کنه
 کیرم پیش به تا گریا بم ازین راه ز یوسف اثر به به همچو آن تشنه که از شست
 بدریا آمد به سر نهم در ره آن کش نگریم چشم تر به به اهل این قافله سر شستن به

انده و شراب دول گرو ساخته باشم بخیاں نظرے پناچار خود را بفکر نظم و شعر مقرر
 و تواریح انتقال مشغول گردانیدم شصت و سه فقره بر طبق عمر گرامی ایشان
 و رغابت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی و ادو که هر فقره تاریح انتقال آنحضرت
 بود که لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیل و امثالها و ران باب از
 دل کباب سرزده که مخلصان آنحضرت و فقیر زاوه و دیگر

همنشینان هر یک را جمع نموده اند یک تاریح مشور که آن کریم
 الایاتی اولیاء اللہ لا خوف علیہم است با کتفا میر و داین منظومه غریبه نیز
 لمؤلفه یا ایها الامام اقدسافر الامام بدین کان ذیل رافقه عروقه
 القبول بد قطب الذی تفوق رب الشمار له بد حال الی تحیر فی شانها
 العقول بد ما الموت کان بدر کمال قد الطلق بد من مشعر من الظهور
 الی مغرب الافوال بد لسا اصحاب ارث رسول بکفه بد اکثب لعام حله
 وارث الرسول بد و غیر مخلصان آنحضرت نیز مرثیه و تاریح و اشعار و نظم
 و بیان آورده اند غزیه از هم پیرایه ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جبر بوصول الجیب الی الجیب را بریادتی هو میان موت
 و جبر تاریح یافته یعنی الموت بوصول الجیب الی الجیب قضیه
 انتقال را بهمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و بدو دل را بر او انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بکراحوال و سر زدن عالیقدر و خلفای
 کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللہ سبحانه و کریمه فصل و جم در ذراحوال
 حضرات مخدوم زاوه کبار خواجہ محمد صادق رحمۃ اللہ علیہ
 فرزندان حضرت ایشان بودند و ولادت لازم الشعادت آن بزرگوار
 بوستان ولایت در سال هزار و سی و نه بوده از بدایت صبی و آغاز نشو

و نامای صفات آثار و کارهای ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت میباشیده است که حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شجاع و جانب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سینه هزار و هشتاد و هشت گرامی حضرت سید خواجه فانی از خود
باقی بحق به قدس الله تعالی ستره رسیدند و مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذب و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علوم مستند و
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از خدمت تصرفات و برکات پیر
عالیه مقدار و پدر بزرگوار قدس سره و در آن ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز نهات رسانیدند شش نوده ام که بسا بودی که در آن
ایام از وفورستی و استیلائی جذبات سرو پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بیاد و او دندی روزی در اثنا سه بار آن با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سرو آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از اینجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بگریه که چه میکند وقتی
یک از و ایشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود و بخدست حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود را
بعضی رسانید و مرادش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بودا ستفاضه نایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بوی که در ایشان مان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعضی رسانده اند که بخواهد احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال چناه ساله او دم نمیزند پندار و دید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استیلاک مخدوم زاده قدس سره با بنجای رسیده
 که در غلبات و استیلائی آن حضرت خواب جهته تخفیف مخلوبه ویرا طعام باز آ
 می داد و اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبه تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبه که حضرت خواب روح التدر و صی بجناب مخدوم زاده نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه غیبت انشالله
 العزیز از سکر بصره آید و فناء و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب الموعوب از زمان
 صغیرین و کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواب قدس التدر متره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاده را طلب شده از امر کونی غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بروه از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسه دارد چون حضرت خواب
 بهم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله ب حضرت ایشان ماکردند مخدوم
 زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان النوار ابدی
 والد بزرگوار خود زد و تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که ب حضرت خواب خود مرسل داشت
 اندا بنجامر قوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکنند و رسیدن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در
 مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسب تمام دارد و آنتی و آنتی
 فنا و بهریدول از ماسوا چنان از جواهر خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
 ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بودند اند میفرموده اند که بهیچک
 این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سر و میگرد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
 و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایه ها بخد مت
 مخدوم زاده اظهاتنگد لی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
 نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شد و گفت ای فلان اگر در خصوص
 رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
 سبک اش رفت که من از آن عرض نجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت
 بست و قوه مد که ایشان در مسائل علمی از عقل و نقلی بغایت بود که روزی بصحبت یکی از
 فحول علما شیراز که بنده آمده بود و در معقولات بنظیر بود رسیده حرفی چند با او از وقایع
 علوم بیست و حکمت که زاده بخش بود و در میان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فحول سیر از
 گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
 مسائل دقیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
 غلبه انکسار و وفور تفرید و بهت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
 بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات و مدح آن فرزند نگارش
 نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقره چند از آن کلمات ارجمند اکتفا نمائیم
 در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزند می اغری مجموعه و
 فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزند می
 که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم

بیان میفرمودند و به واره خاضع و خاشع و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 بر یک از اولیاء از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافی خوان و
 بشعور سبق میخوانده و به واره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و میگوید که
 در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیمار داری او میگردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندکرامات و خوارق که از محمد عیسی تا بشت سائلی مردم معانیه کرده اند چه نویسد
 با بکله جواب نفیسه بودند که بودیت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانات را باطل
 آن بی کره و بی اگر اه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقنا بعد هم بحسب ما سئل
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قند حار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
 واقع است رفتند و لمحی بر مزار منور مراقب نشستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صخر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بملاک پیوست و مراجعت نشد انتمی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربيع الاول بوقوع پیوسته بود و از نظر روز دوشنبه نهم
 ربيع الاول هجری تا رنج سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخوابد تا مانز ویم سکین نیاید ایشان را تب گرفت و رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و اصل
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندی اعظمی علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ است شبیه ولایت رحل مؤمن است کہ از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندی علیہ الرحمۃ شبیه ولایت سحرۃ فرعون کہ ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر رحمت راویکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و انما اللہ و انما الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 راقوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلبلہ را سر دادند خوش گفت سه من از تو روی
 نیم گرم بیازاری بکہ خوش بود غریزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمت بود از رحمتہای رب العالمین و رس لبست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کم کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینہا را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ در سن ہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ماقدس سترہ معالجہ بسکین حال ایشان را بطعام
 باز آرد کہ مشکوک و شبہ است می نمودند و می فرمودند کہ محبتی کہ مرا بحد صادق است
 بہیچ کس نیست و چنین محبتی کہ او را باست بہیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود عجائب و غرائب آن ولایت را

تب طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلیات آن تب دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار بر دوازدهم شمار بر مردمان پچیدن روانباشد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته با خود دارد و از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
 که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است تا مورد چنانچه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 زیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکرد و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می
 مگشوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر فرزند توجه
 او بودم دیدم هر لحظه بانوار و انار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدر
 ستره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
 داشته اند که از انجایی باحوال گرامی ایشان توان بردب منها قبله گاه از آن
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف روح او نگذرد و آن بیسره مگر توجه فادان
 آن در گاه مدد فرماید و دستگیری نماید صبح با کریمان کارها و شوار نیست
 الحمد لله و المنته که بزمین توجه شریف بطریق که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تازند است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبوض
است و بعضی دیگر بسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف هسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
خلال میدانند و از ظل تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بجهت و موفور السرور عرض کرد و بود احوال
از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا و
دید تمامی کار میسر نیست احوال مقبوض ظاهراً میشود و فاما تا حال توجه بعالم نیاید است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود پس مشاء عرضند و
کمترین بنده گان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
منهوم می بود و آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
یافته نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی تقدس و در خود بیش از قابلیت
قبول نمی یافت کلام آیه التی تطلع عالیه الشمس فاحرق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن و اللطائف و محل فیها کل نور و برکت یعنی فالشرح الصد و اشع القلب و صا البدن
کله نوراً مضیاً الطیف من السر و الروح الذین کانوا قبل ذلک و جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
على القلب فلما نظرت الى القلب ظلمت ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الى
ظلمت ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الى قلب القلب ظلمت ان فی ذلک قلب
آخر و التجلی علیه کذا الى غیر النهایه فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن توهم الان
انه انتهى الى القلب البسيط و لیس متیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

کانت كلها تحلفات صرفه وکان خطه رسم هذا المقام فما كتبها بسور الاوب قبله كما بال این همه
 کترین اثریست از آثار توجیه انظره اگر برتن من زبان شود بر روی یک شکر تو
 هزار نتوانم کرده و آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سجانه با حسن وجه این دولت عظمی میسر گردانا و بجز مرتبه انبی الامی آل علیه علیهم من الصلوات
 اتما و فضلها حضرت سلامت و جماعه اعدا بر چند خباثتها میکنند و منصوبهای انگیرند
 آخر الامر توجیه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندای ایجابی
 همه عرض بندگی مینایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب مسنها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع پس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
 و از تمام آن مقام بغیر از پنجه بار اصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سجانه توجیه علیه نصیب کامل روزی گردانا و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماه معظم خلیه بر کمال
 مفهوم میشود اخوی محمد سعید او صنایع هموار دارد و اوقات جمعیت و ذکر میکند راند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضری شوند و العبودیه نهی حضرت ایشان قدس الله
 سره الغر نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالییه است که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت و شش است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف دران باب هم دریافت نقل آن یا فقره از ان و شوال
 نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بجز این مقام

اخلاق بل و فورا حوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه هجری شهر شعبان
 بوده و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که در
 پنجویست پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف را بحضرت خواجه خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حرفی ننمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجه قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و عا کرده اند و مکتوبی که یکی
 از مخلصان و مدحت حضرت ایشان با قدس سره برگذاشته اند آنجا نوشته اند
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجب دارند با جمله شجره
 طیبه اند البته الله تعالی این کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت
 است عظیم بعلو استعداد و فطرت همه مخدوم زاده ها و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن نیز تحصیل علوم صوری پر و خسته حقه
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه و بیخ را در ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیوی سلمه الله با خبر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آور و ندو
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن هفتم
 و هیزده سالگی بهر وید و شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیاضغت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول و شقول بهمارت تمام درس میفرمودند
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی ریبارقم فرموده اند از جمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که در آن تحقیق و قوت آن احادیث که ما خدا را خفیه است
 غایب سعی بسدول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بغایت پسندیده زبان شناس
 و دعا ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علماء از ایشان مسئله مشکله که
 بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان صل آنرا در غایت تنقیح بیان فرمودند
 و آن عالم سرگوشش راقم آورد و گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
 امروز نظیر خود نداده و شبی در بلد لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کرده بود
 و علماء و مشایخ آن بلده را وزیر اکابر تریل آنرا دعوت نموده بودند و در آن مجلس تقریب
 سجدت و سجده عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده بابراد غیرت
 خود بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از هر علم تقریباً در جات
 عالیہ رسانیدند طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس نظاره
 درآمدند و برخه که به خصوص مشارالیه را منی شناختند می پرسیدند که این عزیز
 کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
 از آن صدق ولایت این قسم در هدایت چرا بنظر نیاید و نیز این مخدوم زاده علمه
 بتقریب عدم رفع سبابه و تشهد بذهب مختار حنفیه رساله نگاشته بودند و فرمودند
 مقصد آنست که الویت عدم رفع ثبوت رسد علمای که ثبوت رفع سبابه بودند
 و اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی ستره بتقریب
 جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمت فوت
 شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کامل
 باشد از کجا خواهیم یافت حق تعالی بعض کرم این دو برادر بر خور و ارا نائب
 مناجان برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
 اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده پس به تباه اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا رسولک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهندی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل رابیع متوجه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصه شاه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهراً و دید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکرد بدن متناکم می شد و درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکینی می نمود و روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و همیشه تسکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در عاشیه جواب عریضه
 مخدوم زاوه بزرگ علیه الرحمه نوشته اند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صریح است هیچ یک از یاران را باین خصوصیت روی نداد و انشاء الله که وزیر ولایت
 فاضله مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تار و زار انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد مصوم و ظاهرهای بود و پس بتهای بلند و احوال ارحمندی نواختند و محرم سراسر
 غریبه و معارف عجیب حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بواسطت ایشان مستفید می گشتند و در یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاوه عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بصورت در سرهند
 بنده بنده که در خدمت حضور بودند و شاید می نمود که چون وار و عظیم و معرفت
 شگرف بحضرت ایشان می میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
 میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل هست برین معنی
 بمشایخ ایهام رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله

گرامی هر چند شتاق و خواهان محبت مانند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصرع تجری الیای لا شتی
اسفن پورین عسکر بے اختیار رغبت مانند راب پار مغتنم میدانند و کیست
این عرصه راه از ساعات کثیر و آکنه ذکر و تعوی نمایر اینجا آن بیسر است که در جاه
و دیگر معلوم نیست که مثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علیحدہ معنی که از جانب سلطان است آزا در یک کمال افت
و رضامندی سولامی خود میدانند بل شانه و سعادت خود را درین حبس می انگارند
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
غرائب غنچ و ذلال لکین هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان فکر و ضمطراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که آنقدر که پدر
خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالت و فوعیه تقاضی عکس
اینمنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکدخدای ماند
همه چیز پند و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر افزو
این دو کل بر و مند بوستان ولایت میگردند کمالا یخفیه علی ناظر بهاد و سفر به
که این بنده و رفد مست آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاوہ البقیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز می یافتند کوفت فرمودند
گویا این سفر جمیر به ای محب سعید بود و ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوت
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب بنمایند نخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوائی آنرا بسع این مخدوم زاوہ سنان

به لیسنت و وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 هیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برادر می نمودند
 را بجای خود بنشانند و بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید نظر این من بر هزار جلد بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و بسند واری حواله قره العین محمد معصوم باشد
 فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاویه و خواجه محمد معصوم بظلمه عرض داشتم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند هانا اعز می مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله در الاوق خدمت
 خود می اندازد که نظریه کنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط و شریعت و اخلاق
 ماکیه و قوت علمیه و غیره با خود را کمترین تفیض و تمیز ایشان می یابم و سعادت
 خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعضی حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشه نوش شدند و آب چشمه مبارک آورد و باین فقیر
 فرمودند مبینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر نجسته سیر را و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضید از بعضی عرائض این مخدوم زاویه
 که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند حضرت ایشان نوشته بودند یاد نمود
 می آید بعد از آن [باقی در صفحه ۲۷، ۲۸ است] اب هو عرض داشت
 احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که تن صد ملاکت و مرض شریک
 میگردد و از خبرانی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامگیر شده و گناه
 آن دارد که دیوانه و از ارجح علایق گسسته و همه را سوخته غریبه اختیار نماید
 که جز لب گور این کس را نه بیند و در حلقه پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاهر شد که چنانچه ظریفه را خالی سازند باز پیر سازند بنده را پیر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند چگونه اجزش رساند دریافت که تخلیه اول بخایه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انباشتم آن توهم
زایل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن نیست که بجای عدم که
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
مجد و هم منظور گویشی خالی را پر کرده اند و گرانی می آن واضح است فرد آن روز
دیدم که آئینه آوران نمایم که روی من داعها محقق وار که در نظر مردم نمی در آید و بدم
که آئینه در کمال صفایست دانستم که رنگ گرفته صورت و اغدار ظاهر شد از آن
ولایت ششم آئینه دیگر گرفتم دیدم که واغهای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال رتبی و عذا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غایب الحال
تمام و افکار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مراتب شی مغائرشی است پس از آن
چون عاقله در میان عدم وجود مختلط بود آئینه بر متابه آن بود و قتی که معامله بعدم
تسوی کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق آنرا بقایای عدم است که ملتبس با باطل است چون
عدم باطل خود بیوند و آنرا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق آنرا ثبوت میدهد
میگرد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود وجود همیشه خود حاضر است بصورت
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردانی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در محفل خانه خود در وازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بودی شدت تمام وحدت در و جبر
شدم که با شش دهر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آمدم که بکشایم او
در را بجانب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

۶۸

۶۹

۷۰

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بحیر در رسیدن آواز ایشان آینده
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض کنم دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوابد و آید مرا حرم شو
 من مطلع شدم و بانگ بر زوم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب جمعه
 خواب خود را از کشیده بودم و القایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه باد و در باشتهان نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی اجلا و وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا نقل گفت بمان روزی که را
 از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده این معنی نیز مصدق
 فرموده ایشان گشت ^{علیه} و ایضا حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد و توفیق
 اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
 کوچه و در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و پیرین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند الا
 ان یشار ربی شیاء و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 یک از من است آنست که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
 کار او کفایت کند خواه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زوهم
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریعه الغریز میفرمودند قدیم
 میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک بهایون آمد که بعد از

تولد او بچند ماهه بهار است حضرت خوانده خود شریف شایم و دودیم آنچه میخواست
و دیگر تعریف علو استعداد این فرزند از جمله نمود و فرمودند که از محمدی الشربان است
و نیز آنحضرت بکرتوبی بر گناشته اند که از فرزند می محمد معصوم چه نویسد که و بآنست
قابل این دولت است یعنی ولایت فاضله محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة و نیز
بر زبان شریف رانند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرکت توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است سه چون زلیخا کز سپهر
تاب و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و پندگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نثار و صبیان در وصول انوار فیوض مساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهد بلندی
استعداد و آثار شد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهد
مینمودند نظریات شامل حال او میشدند و مانتظرند و رکالات خفیه که در مکی
استعداد و مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدا در حال است از
تحصیل آن چار و نه بود از پنجست بحصول علوم از معقول و منقول تیر و لالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه غنی و ورق ورق امر کرده میفرمودند
بابا و از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را بشما کار ما عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه دشمن تحصیل قال و تحصیل حال
و نور بال سرگرمی بود اما بعد از فراغ از آن بکلی خود توجیه این کرد و پندار بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار فاضله و البذر بوار خود فی التعمین بهره فراوان گرفت و کل
مخاضان امید دارند که بکرم واقع که این مخدوم را و دیده اند و از والد بزرگوار و تعبیر آن

ما
بانی
صفت
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

اشارتی بر مرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والابر کنند و آن واقعه نیست که بعضی
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافته ام که تمام عالم از آن نور
 منور است و آن نور در هر ذره از ذرات ساری است چون آفتاب اگر آن فرود رود
 عالم ظلماتیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 میشوی و این سخن را از من یاد دار احمد شد کثیرا که این فقیر را رقم گوید و راز
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الغریب شنودم که فرمودند اقتباس
 محض معصوم است بکمال ایاو مافیو ما بصاحب شرح و قایم می ماند و حفظ و تعلیم و قایم ز جد
 بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدی الوقایه سبقا سبقا
 و کنت اجمعی فی میدان حفظها طاقا طاقا حتی لفق تمام تالیفه مع تمام حفظه را رقم گوید
 در مدحت علو حال و مرتبه این نواده بوستان کمال همین سخن بسنده است
 و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
 ایشان خواجه محمد سعید سلمه الله سبحانه رقم فرموده اند که از اسحاق شایان فوج الاغفار
 بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشان پی برند و آن باینست خاطر همیشه شوق
 احوال شماست و خواهان کمال شما ویر و بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و اتم ظاهر
 شد خلعتی که دایم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجا
 آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکس خواهند داد و آن
 آنزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از آن دید که بفرزند
 مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائله کنایه از
 معامله قیومیت بوده است که تربیت تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین
 عرصه مجتبه او بوده و این خلعت جدید را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلعت
 گردد امیدوار است که از کمال کرم آنرا بفرزند ارجمند محمد سعید عطا فرمایند این

بانی و راجع به این است باقی در همین

۱۲۵۹

فقیر و بقرع مسالت این معنی نماید و اثر اجابت می نمود و فرشتے را مستحق
 این دولت می یابید یا اگر بیان کارها دشوار نیست به اگر استعداد است
 هم واداد است تعالیٰ سے نیاوردم از خانه چیز بخواهش به تو وادی همه
 چیزین چیز تست به و بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر و ولایت نموده
 نوشته اند قال الله تبارک و تعالیٰ عملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
 میدانند که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع مآلیم الله علیه من الجوارح و القلوب
 الظاہر و الباطن الی مافوق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر و الله سبحانه
 الموفق انتمی کجی ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با شرف ملازمت
 رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند که بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحکامات فرزندان
 ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهبواره جاری دارد
 و از ان دوسر چشمه زلال کمال بکام متعظشان این راه شحی برساناد و بهم از
 عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
 افتادہ طلبہ علم و افاضہ طالبان حق و التزام او را و اقیات در اندک فرصت حفظ قرآن
 مجید نمود و ماشاء الله اعطاف الله سبحانه و لطافه مخفی نماند که این
 مخدوم زاده را غایت اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
 معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنیده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
 خود تسبیح فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نیستند
 باکثر آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
 نمی تواند از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکات منصفه تحریر می
 باشد اما از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنة
 آنست که محجبه و مسافته که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای جنت پیدا میکند
 فانهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم ما بین قبر من و قبر من ریاض الجنة
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر توی از
 جنت در آن بقعه تا بدمی شاید ب ۲ حیاتی که بنشار و نبوی تعلق دارد و دوجیز
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به بزرخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است
 و در بزرخ از حس چاره نیست تا عالم و تلمذ و صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 ب ۳ علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بکن تعلق گیرد و در اول قسم اول است و علمی که بوجوب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه و آید و روتیه اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شان ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انما کننا مستنسخ ما کنتم نعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

ملک مراد میدارند و اسناد را مجاز می میگویند اما مراد روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد شهود گشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص خاصان است که بیان او تعالی ایشان را موری میکنند
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دهد و آن فضل التدریجیه من یشار و التدریج فی فضل العظیم
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد و مینماید که همین باشد
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه التدریج فی الانفس حین موتها
 مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیک ملک الموت انذ
 کلکم الایة او یحتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاء فی بعض الاحبا
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه التدریج بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان اعرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم بب عریضه اولی عریضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره دار بوقت عرضن باریا فنگان عقیه علیه سیر
 سرفراز نامه های گرامی پی پی رسیده معالیه را از مفیض با وج برنده
 بعد از وصول بکتونی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعتابیت الشرح بجهان فنا و
 بقای بآل نور میسر گردید و نامدتی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاه از عنایات او تعالی بوسیله توحها
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او بجهان چه بیان نماید کسان کسان بربند
 به چند اند که از کجانی برند و به کجارسانند اما کیتیا و حال آدرین بیان میدهند که در

است زیبایی من نه بافتیار خود میروم از قفای او به آن دو کند عنبرین
 یکشدم کشان کشان به حق سجانه بتوجه عالی آنحضرت تینر کمال عطا فرما بدربت
 زونی علما محب معامله ایست که با وجود و در و این احوالات بعضی از اوقات زو فور
 قبض آتیه میجویشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معالما خاصه تاز
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود اینقدر میباید اند که ما
 اصحابک من حسته من الله و ما اصحابک من سستیة فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر ابراه انابت بیش از راه اجتماعی بیند و اقتیار اطفالی میباید دل حست
 می آید و خود را بان تسلی می دهد که بنده را بخواهست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن
 راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
 فرماید العبودیه عرضیه ثنائیه عرضه داشت که تیرین بند با محمد مصوم پذیر و عهده
 خاک نشینان آستانه علیا میرساند سر فراز نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
 ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از و رود آن یاف
 سه من که باشم که بران خاطر عاظم کدرم به لطیفها میکنی ای خاک درت تاج سرم به
 قبله کا با از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
 توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک ساز و بلکه از خود نامی و نشانی نگذار و و هنوز حق
 آنرا بجا آورده باشد چه هر عباد و ستمی که باین طرف منسوب بوده باشد
 البتة قاصد است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احسنه ثناء علیک انت
 کما انتیت علی نفسک مکتوبات معارف شریفه جدیده را اخوی خواجہ محمد
 باشم از آگره فرستاده اند علو درجه آن نه بان مشابه است که فراخور فهم هرلی هر انجا
 باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بنگی ظلال اسماء و صفات و اجسام
 غرضانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد

تا قیام اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحرمان نصیب نبود
 و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف انج شب در نما
 تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
 باصل خود و عود کردند و هیچ نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضحک و محو و تلاشی در
 اصل خود گشت هر چند عروج مینماید و اول آنست که از ذات مجر و بهره یابد و همیشه
 و هر چند میرود و همه در اصول خود میرود و در اصول اولی اشارت تعالی شود و
 گشت که تا هر جای که میرود و در وجه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
 و اصول اصول بذات مجر و رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و
 ذات غرثانه ما و را و راست چه اطلاق اصل دوران حضرت جل سلطان ساقط است
 آخر الامر محال به یأس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هرگاه اصل تو صفات و
 اعتبار باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در اصول خود و محو و تلاشی ساز می بعد
 از انحلال و اصل از اصل گذشته معنی ندارد و امری دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات فراگیر و جل سلطان دوران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
 بن العری قدس سره و خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا لعدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و انحلال و اصول مگر عدم محض چه اصول دوران حضرت را ہی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجر و را و الورا است تا این را ذات عطا فرماید بذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
 متعدد و نیش و علا و یأس که مذکور شد آنقدر غم و غنچه روی داد که چه نوبت و ایام
 یأس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعد و کدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن خطرات نیست محرم نبود که با وی در دول توان در میان آورد

بکلمه حتمی اذ استیاس الرسل و طنوا انهم قد کذبوا باجماع نصرنا فنجی من فشار بر آخر
 مکتوب که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هر چند مکرر بران مکتوب
 گذشته بود اما گویا این سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین
 حرف میگذشتیم کمال توجه شریف امیدوارست که ازین معنائی که بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعه نمود
 نمود انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت بهره ور گردد و العبودیه انتهی
 مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده والا مقام التفات نامه
 نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشارہ بعضی امور که فقیر را بصدق
 حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکات آن را نیز می آرد که از اینجا
 بعلاو حال و انکسار ایشان پے توان بر و نذا هو اب هو الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امیدواریم که آن برادر
 گرامی از صنوف دوال و راسته بدلول حقیقه پیوسته باشند و
 از خبری بگفته و از اینجا با فوق ملحق گشته و از قوسین با و آذنی رسیده و
 فائض را از مخلوط جدا ساخته و از دائره صباحت گذشته چنانچه بدان نقطه
 ملاحظت زوده بل مقتضای المرام مع من آفت در بطون مرکز نقطه مذکور نفوذ
 کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بجموعه آمده و معامله نفی را پس
 پشت داده بکلیت نگران اثبات گشته بل از اینجا نصیب مجهول الکفیفه
 و لوفی الجمله فرا گرفته باشند و از خلیل بچیب رو آورده بودند علیها الصلوة
 و التسلیات و علی محبها مصرعه باکر بیان کار با و شوازیست باز علوفطرت
 و محبتها و دیوانگیهای شما این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر زلات

و معاصی صرف نموده چه یار که این مطالب ارجمند را توان حضور نمودن
 سخن را بر تخلص یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر
 می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیسیان مرگ و نشاء و دنیا و دود و
 نهاد اند که مست و وع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
 و آله نشاء خود است و همه وقت عاشقیها با بے در میان دار و بلکه آن سر
 نز و مودع آن انکارم نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات است ایوب
 العطیات آنکه آنستنی کما بود و ظهور آید و از سر بیلان کشد و از قوه بفعل آید
 و ما و لک علی الشد بعزیز پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حبس خلا
 بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس وارها ن تلبے مزاحمت اغیار
 ستمناک آن نشاء بل نشاء آن باشد آنه قریب مجیب انتقام
 مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند
 یکی شیخ محمد فیض بود و دوم شیخ محمد عیسی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 با رفاقت برادر عظیم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
 و استعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن
 مخدوم زاده بجمد عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاہر شده فرموده اند که در خانه شما
 سکر متولد خواهد شد ستمی بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیر خواری که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا
 است طول الشد عمره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

باب در وصف حضرت

را شاه ازان لقب است که خدمت شاه سکندر قاضی رحمه الله
 که سابقاً ذکر حال او محرر گشت به نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده بر خور و ار داشت و بشیوه القاب اجداد و امجاد خود این فخره العین
 را شاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به یکجه آن بود که پیش از ولادت آن
 مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شد بنگار که در خانه نویسنده
 آید یکجه اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان مناسب بشارت
 بان نام مسمی گردید و همواره از سموات و علو استعداد آن قرة باهره
 ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بهین تربیت حضرت ایشان سن
 هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از تحصیل علم
 غنیه و محبت دید می شد و با و ستادش رابطه مشابه می گشت که از هیچ
 طفل کس ندیده و نشنیده و قتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده دوسه منزل با استقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
 روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود و حضرت ایشان
 فرمودند باین همه تعجیل رفتن چیست مگر ما را یاد کرده و بعضی رسانید که در نزد
 چند روز در سبوت من تعطیل می رود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
 او ستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا همچنین نبود که از طبقه علماست و از خاندان حفاظ و صلیحان
 فرمودند در بلد اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
 بود روزی فرمودند بخاطر آمد که محمد یکجه نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بهره ور گرد و اما چه باید کرد که او طفل و معاملة اجل مابین نزدیک این گفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول با خبر رسانیدند و با سخکام تمام در استخراج کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریق انقطاع و تبطل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
 در عایت این طریق علیه بوجه اوفرستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است علیه ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
 قبول آن مخدوم زاده آنست که نمیره حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
 خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه و رجاله کماح آن گوهر صرف ولایت منسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
 یافتند امروز که سال عمر آن بر خور دارد به پانزده رسیده و مطول میخواند امید
 که در عالم ظاهری و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 سه صبیبه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
 پس پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیبه
 سوم در حیات و از صالحات و اسلام والا کرام فصل یازدهم در بیان احوال
 خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوه صفا کیشان میر
 محمد عثمان سلمه الله تعالی و الذی بجناب خدمت شمس الدین تکیه عرف
 بهر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاییر
 بدیشان ماورالنهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و کسیر و امثالها و حیدر

ومولد و مسکن و مدفن ایشان بکده کشم است از بلاد بخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرست
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدماى آباى ایشان غریزى است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیسان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش روزه و وزبوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی زوایا
 سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود بازار برده آنرا میفروخته اند
 خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکرد و اندک روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر جستند و بیج المی حکیم شریف آنجناب نرسیده
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمى قدس سره رسیده اند
 و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقر را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شانه را و مشفق لعل
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابته در غایت نیازمندی بمیر نوشته آنجناب بکابل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون کلم آن دیار بیکى از بنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طال طلبیدند و با بابت رسیدنی سنده اربع و سبعین تسع مائه خدمت
 مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت والد شما را در واقع دیدم فرمودند
 که بخدمت نمان گو که چرا بمانی همه هست اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنج و سبعین تسع مائه پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفه نعمان بن ثابت راضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی بهم
 کرد و آن مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرهای حیرت انگیز میگردید بعد
 از آنکه در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکرهای حیرت انگیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 مارف آگاه امیر عبید الله بنی عشق رحمت الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
 انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق بقدرس الله تعالی بر سر
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذكر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسمی بودند از آن خوش دل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شدت های فقر میکنند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روز
 هر یک سیستصد گزوم حضرت خواجه چند تن از فرومایه محاب خود را تجویز نموده
 درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز بر بدن مانند یعنی ماجر بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدی فرمودند که با وجود که در آن ایام چه
نوع فاقها بر مایگزشت از استماع این عنایت بر قهار فیتیم و امید با بستیم و وزیر
مسجد فیروززی خانها بوده که در قرنهای آدمی آنجا سکونت نموده بودند و از
سراقین ابابیل و غیره تنگ نفس لازم آن بوده با حضرت خواجہ قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیره ایشان که از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بوده رنجور شده والد و مابده حضرت خواجہ
بعیادت او آمده اند از رایحه کبرییه آن خانه ساعتی شستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ و انموده گفته اند ای خواجہ من و نور وید من این جماعت
که مریدانند کشته نشده اند آنحضرت فرموده اند ای والد و اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سید فرمود
که روزی چند بعضی احوالات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجہ خود
قدس سره معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شد و بودن
این کرانه نصف بودم و آنحضرت آن کرانه نصف خواستم نظر بر آن قبله حقیقه
کرده احرام بندم بجز آنکه نظر بر ایشان افتاد و نظر ایشان نیز بر من افتاد
و ازین نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاری و بیداری کیش
بر من رسید آن شب نظر بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کای که از من وقوع می یافت درین اندیشه می رفتم که آیا خداوند تعالی
در آن باشد یا نه چنانکه اگر قدمی بجای می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم میشدم معلوم میشد که آنوقت وقت تسلیم و
 رضای ایشان بوده و رشی از ان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
 از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس ستره در حال حیات چون حضرت
 ایشان را خصلت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان سپردند و هر کدام جدا
 جدا طلب داشته و دواعی فرموده بخدست ایشان فرستادند و ایشان را
 متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پوخته اصحاب خود را میفرمودند که در
 خدمت ایشان تعظیم مکنید بلکه توجه خود را بجانب مانمایید و ان اثنا باین فقیر
 محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
 باش بقصد رضای هم پیرگی در نفوس چون رعوتها متکمن بود و معروف و اشته
 که قبله توبه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
 از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقایی اند که مثل ما هزاران رگات
 و فیمن ایشان کم است و از کس اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
 باشند بعد با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدست ایشان رسیدم و اظهار عجز
 و نیاز آن خسار نموده در یوزة عنایت کردم فرمودند که تو آخر از ان مالی الحال چند
 گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
 ایشان ما قدس ستره به دلی آمدند خدمت سیدی عرفیه مشتمل بر شکسته و لبها
 و غریبهها و بی نصیبیها و بی استعدادیهای خود و حضرت ایشان نوشته اند و معروض
 داشته که مراد سیاه بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبت به ابوالا و سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از طالع این
 عرفیه قسری و داده فرموده اند میریدی مکنید که حضرت خواجه مافعی الله عنه حاضر اند
 انشاء الله خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس ستره میرا

بامناسبت دیگرست باجمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و کثرت
 تربیت گرفته پس بر بند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدو و حق پرستان
 گذرانده و دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سرف
 ضعی روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان فی الله عنهم اهل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القافر میندشایان گنجل آن با خبر محمد و مژده
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمة و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه شدند و دیده اند و بعضی
 احوالات که مناسب استعلا این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رسد داده فرموده اند سر آنکه این به تهاورین خدمت بشمایان
 متعلق گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر به مودع بوده که ورود آن موقوف
 با عطا اینهای بوده بعد از چند گاه مرشدی را به دایت طایفه بر پا پور مرخص گردانیده و
 و این اجازت نامه رقم زده می باشد لا اله الا هو محمد و فضل علی نبیه و سلم علیه و علی اله الکرام و بعد
 خان الاخ الصالح السالک طریق اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان قفاشته
 بیخانه و آیات مرصاته اما داخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة الشایخ انقشیدنی و سلک طریقه
 العالیة قدس الله تعالی سرار هم و طهر من الاثم و اتق الله العالیة لطلبه اجرة بتعلیم طریقه مولانا اکابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقه و الحقیقه و السلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و و بار سید مرشدان
 بلدة معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور شایخ معظم از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ علی روح الله و هما این طریقه
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمود و حقیقت را معرو
 ف شدند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بر تبه

سابق نماند انشا الله تعالی بجهان چون سید درین مرتبه بشهر بر پا پیور صانما الله
و جمیع المسلمین عن البلیات و البثور و در آمدند بحسب اشارات غنایات بنوعی مجلس
ایشان آنجا در گرفت که بحر رنگید ویده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب و حالتی ایشان را رو میاد که از غایت سکرو بی آرامی جاها پاره میکردند
و چون مرغ بسل بر خاک می چیدند گاه شتاب و میشد که سی چهل تن بر افتاده بودند
و صدوقه این صراع سید قاسم تبریزی رحمت الله که مع در میان شه و در هر گوشه
غوغای اوست و بظهور پیوسته بود و بجای که بعضی میدان مشایخ نظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل ستغیضان شدند و بسا آنکه ان بصلوح رسیدند
و بسیار بشیاران باوه جیوومی و جذب چشیدند و درین اثنا عنایت نامه حضرت
ایشان قدس سره بسیدی رسید که ای فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقه یاران نشست بود بخواست یابی خواست تو بی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورات که
محسوس میگشت نمود تا آنکه بلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
هدایت و دلیت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
بیچ متوقعی و منتظران نماند الا ان یسع الظرف بعد ذلک و یا قدر و سعه شیا
فشیئا و تا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقین که مصداق
حاصل آمد الحمد لله سبحانه و المنة علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
شما دیده بودید و حصول آنرا ببالفه و تاکید مسالت مینمودید سبحانه الحمد و المنة و ام شما
بتمام او ایافت و موعود منجر شد و موعود موفی گشت امید و ارست که تمیل باندازه
این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حدود و جود شریف شما منور گرد و نهی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قومی و ضعیف چه گوید و از دستها و بی

تکلفها آن عنصر لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
بیچاره دل آوار گشته چه بنماید و این فرقه ناچیز تجدید توبه و انابت بخدست این عزیز
نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریق علیه از ایشان افتد کرده همین صحبت ایشان از
وضع سپاه بشیوه اهل خانقا درآمده و بدلاست و سفارت ایشان باستان بوسی
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
بقدر قابلیت خویش رسیده جزا الله عنا خیر الجزاء و سلمه الله علیه رؤس الاعبار و
امید و ارست که بحکم واقع صا دقه که هم ایشان دیده اند قبول این رگانه جب
قبول او سبحانه و تعالی و حبیب علیه السلام و سلم گرد و آن واقع نیست که
سید فرمودند آن سرور علیه الصلوة و السلام در مسی جامع بر بانپور با خلفا کبار رضی الله
تعالی عنهم و یدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه
مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق بل و علامرشدی گفتند چون
این کلام ازان حضرت شنودم شکر باد و لم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
مقبول حضرت حق سبحانه و حبیب المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوة و التحیه بر مافی الضمیر
من مشرف شده فرمودند و مقبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر بتقریب
آنکه از ازار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شب از صحنه مسجد
جامع بر بانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یک دست من خسته
و شکسته شد اما افتاد و همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
ازان افتاد و سرور شدم که شکر از انرا علواً بختم و اعتقاد چنان بود که هر که ازان علواً
تناول نماید بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگبهای حضرت
ایشان قدس الله سره که فرمودند دران ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روضه
 است و آنحضرت از راه آن گاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روضه دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 متصدی کاریست معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نمایند
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت رسید افاده نمودند
 که چندین رافق میریداند که از برکت صحبت حضرت ایشان اقطبیت رسیده اند
 راقم این حروف گوید کشفی با جمعی از مخلصان رسید و خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سید میرزا بانرا کید فرمود
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان کرد بعد از ساعتی شور و برافاست
 که بزرگ را درین میان بجزای که فرج کردند کرم بسیار و روی افتاد بنوعی
 که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه بیج کره به
 گوشتها و دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود و رغبت ننمود سید فرمودند که این
 ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از آشنایان آن بلاد که از غلایان قریه بود و آن حیوان را از غایا گرفته بود و بخانه
 این بار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرانج نمود و اگر چه تحصیل
 علوم ظاهری سید را کترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خفا
 علوم حضرت ایشان قدس سره حدت بهرست و حضرت ایشان نمیز
 مکرر سیدی را بحدت بهرستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
 یغنی ازان مکاتیب بعضی مراتب ضروریه راه را و ضمنی و دوازده برکت
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و تکرار خوان بموجب اکثر خوانکم فی الدین امیدواریم است
 و کریمه سندی عظمی که با خیانت نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود و مساوات ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمر شدن در کارخانه مریدان
 برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه با آنها مفاخرت و مساوات باید
 کرد که مساوات ازین راه در وازه عجب کشاده گردد و بلکه باید که حکم الحیا شعبه من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تهم دشمنیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمه بل من فرید مرطوب باشد
 لای برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر
 شریعت بجدی که بر ترک اذنی از آداب راضی نباید شد و روح
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت برنجی که بر شرف مجال عرض
 نمائند بلکه جمیع حرکات و سکونات اوزیبا و محبوب در نظر مرید و آید الایمان
 الله سبحانه این دو اصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سبیل پر سیده بودند که اسمائی که مساوی تعینات انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیمات اند همان اسماء مساوی تعینات اولیاست
 یا نه و اگر هست فرق چیست لای عزیز مساوی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات است و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن است و تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن است همان است که بقید از قیود و ماخوذ گشته است کلاً رادۀ المطلقه و الارادۀ المقیده بشی و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و سبب عمل آن سرور علیه و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت و بر طریق عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود و خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینماییم که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را حجت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نماییم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مترتّب است و نتیج سعادات است از فرق میان حصول و حصول سوال کرده بودند لے برادر حصول با وجود و بعد متصور است و وصول متعذر عنقار که بصورت مخصوصه تصویر میکنم میتوان گفت که عنقار در که حاصل است اما وصول بعیناً مستحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نتابد قافراً بظلمت شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرار ابعاد از تصحیح عقاید بموجب آراے اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سیم بسوگ طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مریدان و مستجابان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام و بطریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست را بی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاد میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتها
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهبان این طریق دارند نیز
 اسید و از اللوح من احب بشارت نیست و وراثت و گان را غائب و خامس درین
 طریق کس است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد مقامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند و رنج و رت گناه طریق چیست بسیار سیده بودند که ذکر نفی و اثبات
 اثبات بهترست یا تلو و قیامت از بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصست که شرط نمازست تا طهارت درست نشود و شروع در نماز
 ممنوعست همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بالست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 تذکر نفی و اثبات است بعد از آن عبادات و حسنات دیگر که در رنگ قنوت
 صاحب اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
 فاسد و مفسد است ع هر چه گیر و علتی علت شود و حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدات است که نشاء هر شر و نقصست با عکوس صور
 علمی اسماء و صفات الهی جل شانہ که در آن عدات ظهور یافته اند غایه مافی الباب
 آن عدات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدات آن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
 بآن عدات تمیز و این چون قیام عرض بچوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و شخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
 سجانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگردد و ساعت
 فساعت از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و جوی جل سلطان
 در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدماست ست پیدا و تسلط می یابد
 این خزانچه هم الغالبون معامله تا بجای می رسد که عدماست که بچون اصل و بیولی بوده است
 هر عکوس را با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی گردد و غیر از عکوس اصول و
 حصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا حصول خود نیز از نظر مخفی میگردد و
 چه مرایا را از اخفا چاره نبود این مقام مقام فحای بلند است پس چون انسان
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط به سیر
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طلبیت
 بولی توهم حالتیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
 تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلا مقامات
 قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعثایت الله سجانه
 عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
 هیچ نخواهد و در بوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او منخیزد
 جز ذات هیچ چیز محو نشود و او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
 ماند هر چند صفات بودند و در خیال سر او آون بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
 پس بدانند که هر شی با هیبت خود آن شی است از برای ثبوت با هیبت مر آن شی
 را هیچ جعلی باطل و کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
 در نفس با هیبت ثابت نیست ما هیبا بمحصول نیستند جعلی باطل از برای انصاف طریقات بوجود

در نظر او

ما هیبا بمحصول

ما هیبا بمحصول

در کارست فعل مبالغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محل است پس محل و نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بهابیت خودش است یعنی
 در نظر کشف و ظل شئی و عکس مفقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است پس بهابیت نزد
 بمان بهیت اصل است که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند همچنین
 چون افعال ظلال صفات واجب اندیل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت و تعالی
 که در حیز تحریر و بیان آید پس سید بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل خود بر پا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت انا همان
 اصل باشد این زمان محل بعض صفات که بآن اصل ملائم اند برضما چون صادق و غیر
 انا اکل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر پاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و خلقهم الله بدانرا که است و محل آن صفات بر آن ضما بر مبل حفظ اعتبار ظلیت روست
 و بر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در خدا کم است نه خداست جل و علا است
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصل باصل دیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبت
نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برین
اتناس لذت رحمت و پستی الناس امرنا شد شیخ طاهر لاهوری سلمه الله
تعالی از کبار صحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شافه و مجاهد است
شدید و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالی و مناقب فاخره
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان هست آنجناب بگرفت خود را به دست
حضرت ایشان رسانید زیرا که فی از غایه تشریح جو یا سه مر شک می بود که در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم بکافی زمان خود باشد و بهر
هموید ابو بل شهر من البیضا که درین امور سر آمد اولیا و وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس الله سره الا قدس پس خدمت شیخ سالها با کسار و ذلت و افتقار تمام
در عتبه علیه گذرانید چنانکه در آن خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بجا کساری و
بیفشاری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از در و بستان التماس آن بنویس
که کناس را منع کنند و تطهیر فلا با را با و والذاریند و ایضا خدمت و تعلیم تفهیم صاحبزاده
کبار سلمه الله بجا نه همدلیغ و سعی تمام میندول دشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم
نزد او مکرر شنووم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر مایان نه انقدر است
که از عهده شکر آن توانیم بدون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء و نه حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محییی را هم میخواهم بشیخ طاهر بسیاریم که چون در پیش
مندیست انفس شیخ عالم عامل شود اما حال شیخ طاهر را آن دماغ کے مانده
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و بهیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بکند چنانکه روزی حضرت ایشان را بنجاب را امر
 بامست کردند نگش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقفا و از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گریه می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بن مین نظر الکبیر مجتبی
 آنحضرت قدس سره رسید بجایی که رسید اما در اثنای راه سلوک گریه
 کار بقدر و حکمت ملک البهارا و ابله عظمی سے داده بود و محل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر جبین کبار الفطش و فقر قوم است ازین سخن بر می یاران هر بیت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ ظاهر
 بود و متعارف آن مکشوف الغرثهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند و عا و توجه علیه برفع آن بلیه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی بجز کرم خود مسألت ایشان را با جابت رسانید گویند
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نمودند و ایضا در
 مکتوبه بقریب بیان قضا سے علق و مبرم اشعار باین امر فرموده بر نگاشته
 اند پس که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق با سر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت سے و او چه باثار و اخبار و اجماع امت معلوم
 داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبوده و درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره العالی بیادم آمد که فرموده عکس
 را در قضا سے مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکے از اولیا سے ترا
 این دولت میسر بود من نیز امید وارم و احکام نمودم با جابت رسید و
 معرفت این سز نیز عطا فرموده و انانید که قضا سے علق و قسم است معلق

است که تعلیقش در لوح محفوظ مرسوم است و معلقه است که تعلیقش در علم
 است این قضیه و آنکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و دخل
 قسم ثانی نیست لیکن چون بصورت مبرم نداشت او مبرم انتهی حاصل من
 کلامه الشریف و نیز بعضی شیخ طاهر را و ایام گرمی کار را و از غلبه حال بر زبان فیت
 که اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند بقیته نشود که من فانی
 شده ام و اتفاق این طایفه است که الفانی لایروا این شیخ اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سره رسانید در جلالت رفته سلب احوال او نمودند
 شیخ بیچاره بعد اضطراب چون بی بی آب بر خود می جنبید و جمعی از بزرگان را
 وسیله شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمه او کشیدند
 و باز به سببش رسانیدند با بجملة بعد التیاء و التی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان
 قدس سره باحوالات علیه نواخته بخلافت تعلیم طریقت و سلسله شریفه
 نقشبندیه سرافراز ساخته بارشاد طلبه بلده لاهور رخصت فرمودند آگاه از
 طریقه قادریه نیز مجازش گردانیدند شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان
 پرداخت و جمعی را از برکات و افاضات خود بهره و ساخت این فقرات که
 از عرائض او منقول میگردد و بین علو حالات و فور برکات اوست ب مهنما
 بعرض اقدس میرساند چون ازان استانه علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدم
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشته کجا میری اما از غیب
 که میگفت راهی شو با بجملة کشان کشان باین شهر آوردند در گوشه مسجد بے
 حیران شستم ناگاه روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاهر شد با
 کشت که در پی کارے که فرموده اند باید شد امثالاً لامرہ و امر کم چندی را شغول
 ساختم و درین میان جوئے بلند استعدادے رسیدہ بجز و شغل دادن

در تمام بدنش و فقه نسبت سرایت کرد و دست را قدم آگاه شد و دیگر طالبان
 نیز جمعیت و حضور با دست آور و ندی بختی حاسدان سخن را که پیر و سنگیر و بیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزها که دیگران از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبد السلام بر مولانا بعد از مطالعه گفتند
 هیچ شبهه وار و نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کرد و ندی زبان حاسدان بسته شد
 بپس منما حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدتی مانا
 قابلان هزار عارست فکیف که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم
 که هر چه از اینجا است همه خیر محض است و هر چه از اینجا است شر محض پس
 بایان را بان عتبه علییه چه نسبت لیکن چون از خاک ندلت برداشته اند
 و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاه نسبتهای طرق ثلاثه جلوه
 کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله
 تعالی عنہم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پندین هزار صحابه
 و مشایخ عالیہ و علیهم السلام و التحیه آمده مدتی می نشستند و نوازشهای نمودند
 در عشره اعکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
 علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوازش
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
 کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن
 بنور سے کہ از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بکار را انجامید بعد از آن ظاهر شد که حجب تمامه از روی
 کار زایل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و محاوره نیز
 وقوع یافت بعد از آن جمل و کثرت صرف روی نمود و حال آنکه وصل است
 و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
 بیهما از کثرت تقصیرات خود چه عرقش نماید که پایان ندارد و بالین همه
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد است قبل ازین هر
 یک از نسبت ثواب یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت
 روی میدادند احیاناً بهم غایبی میشدند گاه غالب و مغلوب نیمری بودند احوال
 بر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلب میکند و سیر و نسبت
 نسبت مشایخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر و سنگیر
 بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین تدریجاً میشود و انتهی در اثنای این
 گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فوراً بے غیبه و تفرید دل شد و پیش
 گرفت که آیندگان کمتر بنحسبش باریابند بعد از سماع این معنی و وصول عریضه و
 حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوسیله مرسل داشتند اجماع شد و
 سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب دست
 گشت از خلاوة و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
 اے برادر حق سعاد و تعالی شمار این منصب که است فرود و است
 شکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امر بے صادر نشود
 که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامیه است که بشیخی و دعوة
 کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخ است مباد این دو مقام را
 قلاط نمایند و در عین شیخ از روی ملامت کنند که ظلم است و در نظر مریدان

خود را تحمل دارید و در اختلاط و مولست باستر شدن افراط نه نمائید که باعث
استخفاف است که منافعی افاده و استفاد و هست و در محافظت حد و دشرعیه نیک
رعایت نمائید و اما عمل بر خصلت تجویز نکنید که هم منافعی این طریقه علیه است و
هم مناقض و عوائق متابعت سنت سنیہ عزیزی فرموده است که ریاء العارفين
خير من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
اعمال عارفان سبب تقلب است مرطالبان را و رایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریاءین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان کند
که عمل عارفان محض از برای تقلب طالبان است و عارفان را بهیمل احتیاج
نیست عیاذ بالله سبحانه این خود عین کاذب و زندقه است بلکه عارفان و رایتان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از رایتان اعمال بچس را استغنائیست غایبه مافی الباب
و اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است
و بآن اعتبار آنرا برای نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلایق درین آوان هنگام طلب اندکای بوقوع نیاید که منافعی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
طلبند و بکرا از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند و بعد از آنکه ریشما
بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست
زیاده چه نویسد و السلام چون این تربیت نامه رحمت شامه باجناب سید
عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهان
سلامت چنانچه بچه عصفور و بان و اگر ده بفریاد و فغان منتظر وانه پیدا شد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین است بی امداد آنحضرت جای فقیر جز باقیه
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و شمه است از انانیت
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطلع نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم هیچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته والاملاسه همه را امرزاید بر اتباع پیداوند و در خود سرانجام
 این کاریخته مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعنی بنی نذا و عیشنی آخر
 حقیقت حال فقرست انتمی با بکماله شیخ و ربله لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشیختلست و در تشیع و اتباع و بتل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدرمان هیچ یک از اهل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد و مکرار
 اهل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از همه زبیده است و پانی
 بهمت در دامن غرلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان
 خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و رداب و پوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مخلص میشد و رای می که حضرت
 ایشان قدس سرکه در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش را و شیخ مرور
 نمودند و اقامت نیز در عنان بود شیخ مشا زالبی خبر یافت بهمان با طاقیه و از اردو عنان
 آن شاه سوار شافت حضرت ایشان بتبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده
 این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا و زو به و شیخ را رخصت فرموده و در
 نجیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت و افاضت او بر مفاصل
 تلامذ و معبدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادگان
 هند و ستانست و در بایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سرکه العتره

توضیح و تلمیح بخواند اما بدر و ایشان اعتقادے نہ داشت بل باقامتہ صلوٰۃ و نفروصہ نیز نمی
پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنوادم کہ گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقی بود و میان
درس و سبق و لم می طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا کہوسی او و نظارہ و مطالعہ و رونق رو
او رسم در ایشان رفتے حضرت ایشان فرمودند لے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شمرے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کراستے
نمایند کہ بوسیله آن در زمرہ صالحی در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کاسے نکشاید ایشان
مخطہ خاموش گشتے فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیایا چہ رو و بد اتفاقا فرولے
موعود آن برنا کہ مرا بوسے و لبستگے بود بخائے من آمد مرا دل ندا کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلازست رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دو گانہ
آوانمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از سستے و بخود بی برخاک افتادم و همچنان مرا برداشتے بخائے من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقیہا
سرود شدہ بود و ملازم خدمت لازم الشعاوۃ شدم و ہمین نظر کہ میا اثر بر
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہا
دران آستان گذرانید دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
طریقیت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگر ہ کہ آن بلدہ از خلفا
این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام مقامت بلع

نمایی ولی امر از انجامه بجای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض و برکات کثیره
 بنگان آن دیار از اغنیا و فقرار رسید و مجلسها گرم شد و رینولا البیسین بتلبیس بعضی
 عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و در یافت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
 دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر بر می تو دانی و با اختیار تست شیخ با اضطراب متوجه
 دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلایق رسید لیکن چون آن شهر
 دار الاماره بود و مجمع عسکران هنگام طلب دور از اخلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمتش رسیدند آنها نصائح خوشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شر بر پیر بزرگوار او قدس التدریسه الغریبه سرایان نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرهای
 خواست اما ویرالین سواد ادب نامبارک آمد شور با و فتور با در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 جودش بضعفها و مملکت مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سه مارن پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پناه
رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فاداة و افاضه طالبان علوم دینی و تقی بنی
است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و
در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارتهای خاص می باید
و عنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند و فرمودند آنست سراج المندوبان و یاد داری
اگر نمودند انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسم الله
و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ رقیمة شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تاویل اما هر چند ما قول اند منور اند ربنا انتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
و چون باز ویاد عمل نامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانست که این دعا
دار عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
و لیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبایی او
بر آزار اهل ملاست با منهای عرضه داشت کمترین خدمت استمانه معنی بدیع
بعض اقدس میرساند که احوال این شکسته بان بمن توجه آن کعبه امانی و آمال بروج
استقامت است و هیچ گونه در غریبت امور فتور را نیافته امید سیدار و که بطیفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی ماند نیز فتور راه نیاید هر چند حواد
گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار او است خلل در آن دارد و اکثر اوقات
که حکم الهی حل شأنه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
بخشد بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می باید که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمیع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نفیث بندیه را و راندک مدت ملکه ساخته اند و
بعضی بقنای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیهی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقامات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف
ترک خان مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین
طریقه علییه دخل شده اند خیال متلذذ اند و بر عمر گذشته متأسف از بخت کبی از
شاخ اینجا غایبه عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه و اعزّه آن سخنان بهیوده
میگویند روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزّه و شناساها و او اند چون از نالایقی
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه بتوجه
آنحضرت بدولت مشایده سرافراز یافتند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
آستانه و از انوار و کمالات آن پر تو س یا بد حق سجا نه بعض فضل و کرم شب
بعد از نماز تہجد آن دولت سانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الشریف تعلق دارد و بسبب ایشانشان آن درگاه رسید
و شوارست و از انوار این مقام اقتباس نمایند مگر اولیا که بحال متابعت سرور
انبیاء علیہ و علیہم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله و صدقه خادمان این درگاه میدادند و کونین غیر از توجه حضرت
ایشان مرئی ندارد همیشه از حضرت حق سجا نه سألست مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاگر و بان آن درگاه بزیور و در بهمن بسیر و
بهمن محشور گردد و بحجرت النبی الاُمّی العزّلی علیہ الصلوة و السلام انتی از زبان مبارک
مخدوم زاد و با سلمه الشریف سجا نه می شنودم که فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که طور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سره باشد که درکتوبے بآنجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید اسیدوار باشند فان مع العصر لیرانی از آنجمله است
آنکه و رای می که حضرت ایشان را قدس سره سلطان وقت بعقاب تمام آگره
طلبیده بود و یکے از نزدیکان سلطان که شیخ بدیع الدین نسبت بهم شهری بل
خویش دشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکه با او
آن مفسد از دشمنی امور نالایق بسمع سلطان میرساند بخانه او رفت و بانگیار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار
امادر وقت خطر خویشان را مددگار اندان بے سعادت بیش از پیش در نحوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سال من برآمد و بان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار بحدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویہ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگویی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد قہنی سلمہ اللہ تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت بہت بسلوک این راہ گشت
بخدمت بسیار خدا و دوستان کشور بند وستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بصول نہ پوشت تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را بہ
استان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ
مشتون شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عمر الفض بحضرت خواجہ قدس
سرها چنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار
جذبہ را با انجام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا شناسا بدہ نمودہ باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با عاقلہ قائل است نہ بعیت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشاوی الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت ایشان تجرید خدمات شایستہ گذرانید تا بنزد انجہ ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر مٹنہ کہ از بلاد مشہورہ ہجورہ ہندوستان است مخلص فرمودند حسب الامر بانجا رفت لیکن از وفور تفرید الشہر و مفاہر و زوایا نگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون نہنی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل داشتند بآنحضرت

و سلام علی عبادہ الذین اتبعی برادر ارشد آدمی را بچنانکہ از امتثال او امر حق حل و علا و اجتناب از نوای چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و واسات ایشان نیز چارہ نہ التعظیم لامر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بیکے ازین دو امر از قصود است و اکتفا بحز و از کل از کمالیہ دور پس کل از ادای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ از زمین عالم است بہ نازگی کے رہت آید باری باید کشید بہ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جاوۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریائے گنگ آمدہ چون بلبل شہر

از گاه و گیاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال و آن
کلبه میگذاشتند و در آن مسجد با دایه صلوات و طاعات و افتادات علوم
دینی و تقیینی وارشاد و هدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از تقیاب فرمودند یا نجباء و هم از بعضی مخلصان حضرت
ایشان سموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بهر لی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعضی اعزّه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجاست
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند و این پس
بمخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی ستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما از این استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف
گشته بعتاب تمام مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روز با به
ویرانهای گشتند و شبها آمد و بیرون دروازه قلعه فیروززی میگذاشتند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسها را فرجه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعضی حجربا به زیر مسجد فیروززی مدتهاست که از سرفین و غیره
ملوث مانده اگر حکم شو و مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرومند
جوانمرد چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب داشته باشفاق
نواختند لمؤلفه راه روبرو در دل رهبر ضرر و مند طیب به جان بر و بیمار

از گاه و گیاه کلبه پر و خسته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال و آن
کلبه میگذازند و در آن مسجد با دایه صلوات و طاعات و افتادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت استغاثه بنمایند از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقیض فرمودند یا نجباء و هم از بعضی مخلصان حضرت
ایشان سموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بهر لی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعضی اعزّه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین پس
بخطا خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پرداخت
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما از این استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطر مشرف
گشته بعتاب تمام مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانه های گشتند و شبها آمد بیرون دروازه قلعه فیروزیه میگذاشتند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسها را فریب دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعضی حجرها را بر مسجد فیروزیه مدتهاست که از سقین و غیره
ملوث مانده اگر حکم شود مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرویدند
جوانمرد چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب داشت با شفاق
نواختند لمؤلفه راه رورنجور دل رهبر خردمند طبیب به جان بر و بیمار

گزیده جان بشنود و پند طیب : شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی
 آنجناب از اقصای ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر عظم
 لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار السلطنت
 اگرہ رسید و جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم مابہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
 ما در اگرہ باشند با ہم ہمسایہ و نشستین باشیم صحبت کتاب و میان آریم
 روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ منکر و معترض با قسم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و بحضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزی گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر ہند با گرہ آشفیف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود با مضطراب تمام بخانہ ما آمدہ گفت احوال من
 ازین محلہ بجاسے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینمہ ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قرب و جوار ملاقاتی روی خواہد
 نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر نشویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم بجان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز بر اسے
 جزئی کہ ماندہ بود بخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و بخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود و پشیمان گشت من ندیدہ ایشان شدم چون در
 آمدند جہشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

گزیده جان بشنو و پند طیب : شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی
 آنجناب از اقصای ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشهر عظم
 لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار السلطنت
 اگرہ رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم مابہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
 ما در اگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم صحبت کتاب و میان آریم
 روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و بحضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزی گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر بند باگرہ آشفیہ آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بنخانہ ما آمدہ گفت الحال من
 ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجراء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتم بہ باعث این نقل مکان شما مبارک حضرت ایشان
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینمہ ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قرب و جوار ملاقاتی روئے خواہد
 نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز برائے
 جزئی کہ ماندہ بود بنخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و خن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مراجعت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من ندیرہ ایشان شدم چون در
 آمدند نشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کد ام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون شما مستحق اید احتیاط آنست که از شما
رسیده شود بعد از احوال مسند که آن در غایت ظهور و شتبار بود و بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که با شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر کیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که بکلیه توقف نمایند که جهت خادمان سفره و میان آید پذیرفتند و برخاستند
بر شایسته تابدون در وازه شدم گمان من آنگاه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاستند
دیدم که شارالیه در فضای من است آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم و استم که بجا خود رفت یکی را فرستادم که بگوید
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان می رود و آن حضرت باو غیرت
تا بچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر در وازه گریان و حیران و ذوالیاس و
تاکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بآبابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یا کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبدالرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزه یکی از اعظم امر که در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگار پیدایش چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعه علم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علماء کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کراستی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ شہداء الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بفتح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود پنجہ برے مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام رفتی باتفاق شیخ حمید بجای
 میر فتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اما ندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب و گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خوردن و چنین و انمودن بالجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داد و بوطانش فرستادند و این
 اجازت نامہ گناشتند ہوا بعد الحمد و الصلوٰۃ فیقول العبد المقتدر الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشرعیۃ والطریقۃ والحقیقۃ شیخ حمید البنکالی وفقہ الشریعۃ لمانیہ
 ویرضاه لما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ التمام
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ تعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المشرقیین
 والمیردین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من الشریعۃ و السؤل

من الله سبحانه ان يعصمه عمالا يليق وحفظه عمالا ينجي وان ثبت على متابعت
 سيد المرسلين عليه وعليهم الصلوة والسلامات چون شدت مشايخ نست
 قدس الله سرارهم که در وقت خلافت خرقه عنایت میکنند شیخ عرض نمود
 که کفش پلے مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پلے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا آورد و بان گرفته رجوع لقهقری کرده مرخص شده تا حال که زیاده
 از بست سال گذشته آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اهل حاجات
 و ارباب امراض در انجام مشکلات و شفای علل التجامی آرند و بمراوات میرسد
 تا جدی که احتیاج اطباء و انصوب کترست باجملة شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت سه اگر خالی ازین کوهر سرآید به مرابتر چندین افسر آید چون ظن آورد
 اقصای بنگاله بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن توان
 تا امروز در آن حدود برسد افاصله و افاده است جمعی از طلبه علوم دینی و طایفه
 از سالکان طریق یقینی از برکاتش بهره و راند اللهم کثیرا خواندنی الدین سلم ایمانا
 بحق سید المرسلین و آل الطیبین و صحابه الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف که شتمل ضروریات راه است حضرت ایشان قدس سره بشیخ نوشته اند
 ب الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آل و
 صحابه جمیع احوال و اوضاع فقر و اینجالی روز بروز موجب از و یا و شکرست
 و همین توقع را در ماده و دوستان و در افتاده دار و لے عزیز و رین راه غیب
 منزله اقدام سالکان بسیارست شش شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک گاشته زندگانی فرمایند و حضور و غیبت همین نصیحت است سب و اغفلت
 وقع شود از اغلاط این راه می نویسد و منشأ غلط را تعین مینماید بظرا اعتبار خواهند
 ملاحظه نمود و در موارد جزئیات مذکوره باندازه آن کار خواهند فرمود و بدانند که بعضی

از اعلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
 فی الحقیقت افضلیه آنها با جماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک و این
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکه این شش تبارگاه هست که نسبت بنبیا
 که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود و عیاذاً باشد
 سبحانه سن ذلک فشار غلط جمیع را آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با شما
 است که سبب تعینا وجود ایشانست و باین عروج هم ولایت تحقق میشود و ثانیاً
 عروج و ازان اسماست و ازان را اشارت تعالیٰ اما با وجود این عروج تا
 و منزل هر کدام ایشان همان است که سبب تعین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یا بدیهه مکان طبیعی این بزرگواران
 در مراتب عروج همان اسماست و عروج و بهبوط ازان اسما به واسطه عرض و عرض
 است پس سالک باند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لا جرم ازان
 اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد و عیاذاً باشد سبحانه ازان که آن توهم
 یقین سابق را زایل گرداند و افضلیت انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات و اولویت
 اولیا سے که با جماع افضل اند شش تبارگاه پیدا آرد این مقام از مرال اقدام سالکا
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت
 فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما ممکنه طبیعی عروجی ایشان
 است و او را نیز در انجام کار آن طبعی هست که ادون آن اسما هست و ازل
 آنها چه فضلیه هر شخص با اعتبار اقدسیه هم اوست که سبب تعین او شش است
 این قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات
 عروج بزرخیته کبر را حاصل نیابد ولی واسطه او ترقی فرما در حضرت خواجه ماسیه فرمود
 که رابعه نیز از این جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسمی که سبب

تعیین برزخیه کبر است بفق گذشته اند تو هم کرده که برزخیه کبر در میان
 حامل نهاده است و از برزخیه کبر حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله
 الصلوٰة والسلام مراد گذشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسس واقع شود که مبدا تعیین است و
 آن هم جامع جمیع است بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
 همان هم است پس ناچار درین ضمن اسما نیکه مساوی تعینات شاخ و برگ است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته بنتهای آن هم خواهد رسید و
 تو هم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات شاخ و از آنها
 گذشته نمودن است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون این
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انگارد و لا جرم تو هم اولویه خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوانی ارفع من لوا محمد از غلبه سکر نمیداند
 که ارفعیته لوائے او از لوائے محمد نیست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بلکه از لوائے
 لوائے اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او شهود گشته است ازین
 قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب
 عارف بنمیدید هیچ محسوس نشود و اینجا نیز اشتباه نمودن بحقیقت است و الا
 عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را و جنب او چه اعتبار
 و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چه قلب
 عارف باشد روتیه اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشالے واضح
 گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این دید غالب آید و در نباشد که بگوید
 که من از کرة زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلا فی اوازا جزا خودست و کره زمین و سموات فی حقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی اوازا ان نمودجات
 که اجزاء او اند از حقیقت کره ارضی و سماوی و همین شتابان نمودجات حقیقت
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمیع محمدی اجمع است از جمیع الهی چه جمیع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشیاء بر ظلی از ظلال شمس
 الالهیت است و نمودجات آن از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریا فی از لوازم آنست جمیع محمدی را هیچ
 مقداری نیست مالترا برب الالباب و هم در مقام که سیر مالک و اسمی که رب او
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فی فضل اند توسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانیز مال اقدام
 سالکان است عیاذ الله سبحانه که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی
 پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر با و شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمیندار است که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین دابر بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه ما فی الباب اینجا احتمال فضل جز
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو فو
 و حکیم بوفه و فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر است فضل کلی
 است که عالم و حکیم ثابت است این در ویش رانیز از این شتابان بسیار واقع
 شده بود و از این تخیلات بسیار مانده گشته و تمامه تها این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر میگردید
 زلفت و در اعتقاد و جمیع علیه فتوای راه نیافت شد سبحانه الحمد و المنة علی ذلک
 و علی جمیع تعالی و آنچه خلاف جمیع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد بر محال نیک

صرف میگرد و مجمل اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این یادنی
 راجع به فضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر وقت
 آهی است جل سلطان و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور ایگشت و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه توبه و استغفار و انابته التجاسی آورد و بفرع وزاری دعای میگرد که ازین قسم
 کشف ظاهر نشود و خلافت معتقدات اهل سنت و جماعه سر موی مشکف
 نگردد و زنی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشف مواخذه نمایند و ازین
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار دلی آرام ساخت و التجا و تفرع
 را بجانب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معال
 را کما ینبی و انمود و حانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلو
 و السلام که رحمت عالمیان است درینوقت اذرائی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
 و معلوم گشت که آنکه قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه اولو هیست که مخصوص باهی است که
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی مشکف
 گردانیدند که جاسی ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دادند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
 بود منتشر گشته خواست که نشاء اعلی آن علوم را که بحض فضل خداوندی جل شانہ لایح
 گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتیر را شتیر توبه در کار است تا مردم
 از این علوم خلافت فریبت فتم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تحلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و
 جمعی را بنام میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس ستره که میفرمودند
 که اکثر از گروه های بهفتاد و دو که بفصلالت رفته اند و راه راست را گم کرده و نشان
 آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفصلالت
 رفته و السلام انتهى مکتوبه الشریف را تم ایخروفت گوید که حضرت ایشان در رفیق
 که بحضرت مخدوم زاویه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
 آنجا عامله عروج سالک از چهار مبانی تعینات بزرگان بهشال و اضمح گروانیده
 اند و آن اینست که رقم نموده اند باب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتی که دخان صعود نماید جزای ارضی به صاحبست
 اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
 قوی باشد عروج او تا کره ناریه متعلق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
 رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
 و بعد از وصول به کره ناریه چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمركز طبیعی
 خود برسد بر آئینه مقام اینها فرو و ترازمقام آب و هوا خواهد بود پس در
 لاکن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرهاست که آن قاسر افراط حرارت
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکابر باید و بهتر آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط اطل و
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بغلال آنها میرسد خیال میکنند که سر

با کابر و مقامات پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا استتبابه نعل شسته است
 بنفس شسته اللهم ارحنا حقائق الاشیا کما هی و جنبنا عن الاشتغال بالملایهی بحیرت
 سند الاولین و الاخرین علیه و علی آله و صحبه و سلوٰة و تسلیمات اتمها و اکملها
 شیخ منزل رحمۃ اللہ تعالیٰ دینی یز از قدما ی اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز میگروید و در حسن اخلاق و مکارم
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منفرد و حال شیخ مشاء الیه از
 یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتند بکفایت
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در همه جامی یابد و اشیاء را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 هیچ نمی یابد انتہی کلام الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سے فراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سره الا قدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجاز گشت و یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود و مغتنم باید شمرد و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مغتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتی از خلص اصحاب ایشان شنو و دم که وقت شیخ مذکور
 بعضی از جبال و مناد و زآنحد و دبیر رفته بودند ناگاه جهت گرفتن جانوس
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد و چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیه هیچ کس را اطلاع نداشت و حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
 تشریف داشتند صورت آن معالیه در نظر آنور آمد بیاران فرمودند و دیده
 پیشو که شیخ منزل در جاسے هولناک افتاده و دست و پای میزند که ازان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه به مع حضرت ایشان
 در ویشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه
 که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را بر سنان ازان
 منگاک برآوردند شیخ مذکور در حد و دهن را و بست و شش با خرقه شافت حضرت
 ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بغایت و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
 تعالی شیخ طاهر بدخست سلمه الله تعالی و در اوائل از عسکران
 بود و وقتیکه سپاه متوجه فتح یک از قلاع بود و در راه آن سفر شش غیره صلی الله
 علیه و سلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفا و صحاب و دیگر فضی الله
 عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرمود و اند که بعد از انقضای
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 با آن سرور صلی الله علیه و سلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
 خارستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن درآمد
 خاموش دانست که بجا جت انسانی رفته متعنت انتظار کشید چون اثری
 ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند و
 در آن جزایر به هفتای ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسه از روی بست
 و در پوشید و صحبت در ویشان آن حد و رسید چون نزد متعلقان اوجیات
 و موات اوجمبول بود بنیت آنکه الهیه خود را مطلق العنان گرداند بجا شد و نزد
 خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا آنکه تو بر جیت آن شیوه زن گفت
 من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا گرفت و کمربست و باشوهر
 رفیق و طریق شد و بخدمت یک از شایخ آن حد و که از صاحب دلان بود

رسید وے گفت نصیب تو از نقش بند یان معلوم میگردد و بحد و دلی و
 لایورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق ۛ قدس اللہ تعالیٰ سرکہ آفتاب جہانتاب
 بود و سامعہ افروز طلب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسر ایے باقی رحلت فرموده بودند حیران میماند بزبان
 محرمے احمئے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی الشرحه کہ جانشین بجز رگ
 حضرت خواجہ بودند ولالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید بنحیدم کہ
 رہتا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود و گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بیان شیوہ بعضی میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در اجتماع معارف بلند نوعی ایے و لمے بر زبان میراند و سری جنباند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاهر و ارشود
 و ما ترجمہ آنیم با بکلمہ بعد از تجلے بزور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن وے بنیتی کہ او دانند و
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی او را از ملائمت میدادند و طلب
 را بوی ازین راہ رجوع کمتر است و رایامی کہ حضرت ایشان در حمیر تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود و طلبا
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفعی سادہ دل
 ملاک امر محافل احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن مکر اخق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گردانند حسب الامر خالصا لوجه

بدان باید پرداخت و نیز بر اے انجذاب و لما سے طلب وضعی که ملاست را آنجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بے
 نیز نگاشته اند **ب** مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرد آید
 ضلالت جمع را بر اہ حق حل و علا تر ہونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند **ش** تیر را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے سے خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند **ن** آنکہ این اجازت در تو ہم کمال تکمیل اندازد
 از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الالبلاء غ انہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس الشہزادہ نیز از ان حضرت
 رسولنا صدور یافتہ الحی شہرت العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم است و وام ذل است و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیت و محافظت حد و دشرعیہ و متابعت
 سنت سنہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ و تصحیح نیات و تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و تسلیم ظواہر و روتہ عیوب و مشاہدہ استیلای ذل و غلبہ
 انتقام علام الغیوب و قلیل بنداشت حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشت سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امر من الشرائع یشار الیہ بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ التدر و تم و استحسن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتقاد
 نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائب دین و تقویت ملت را و ترویج
 شریعت و دعوت خلق را بحق حل و علا چہ این قسم نماید گاہ است کہ از کافرو

فاجبرهم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید بذالہ بن بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید و ارادہ شغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید رسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدم
مرید و خود فرجے و سر فرجے پند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندہست
و استغفار چندان نمایند کہ اثرے ازان سرور نمایند بلکہ بجایے آن فرج
حزان و خون نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی پیر و آنجا ہمین
خالص میطلبند الا اللہ الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیچ وجه گنجایشست
و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورستے کہ بر دل طایے کرد و ازالہ آن بتو پستغفار
و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورستے کہ از راہ محبت
و نیایے دنی بر دل طایے شود کہ منقص میگردد و اندوختن بسیار و دور ازالہ
آن تسر تمامست و اعذر بہر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حسب الدنیا رأس کل حقیقۃ نجما للہ سبحانہ وایاکم عن محبتہ الدنیا واربابہا
و الاختلاط بہم و الصحابہ معہم فانہا سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و دوار
غیم اخوے ارشاد شیخ حمید با حسن وجوہ مترو و ان حدود اند استماع
سخنان نو و بازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
یوسف **سیدی سلمہ اللہ تعالی** نے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل ہرۃ تمام داشت و کان
حسن الافلاق و طارج التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
و از برکات انظار سمیت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در بیان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رکن نمودند
 متفرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توجہی فرمایند که از مقصد اقصی چیز سے باید حضرت ایشان را بر نیاز ندی
 اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد آنچه دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان بجان سپرد رحمه الله
 سبحانہ مولانا احمد برکے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست میان
 کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلده بود و تاجر سے از دوستان و
 ہم شهریان او که بہند وستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشته بود و جز سے از مکاتیب
 بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا از و سے احوال اکابر ہند پر رسیدہ و
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطاعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے بردہ بی ہیج اہمال متوجہ بلده شریف
 سر ہند شد چون رسید بنظر است عنایات رسید و در خدمت علیہ السلام
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در خدمت
 علیہ السلام بردہ سرافراز گشت و تعلیم طریقت مجاز شد و بطنش خدمت
 و اندرجعت نمودہ حسب الامر باین کار شرف پر دست و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او کردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بے مرسل و شسته اند چنین برگذاشته اند پھر دور
 توجہی بحال شما نموده آمد وید کہ مردم آن نواحی بجانب شمالی دوند و التجا بشما
 می آرند معلوم شد کہ شمار امدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و در ایشمار بود
 داشته شد الحمد و المنة علی ذلک ظہور این معاملہ را از جملہ واقعات نہ انکارند
 کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
 ایضاً در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما یغنی باحوال
 خود و احوال یاران خود و آزار نباشند و آنرا دلیل اصلی خود ندانند
 احوال یاران و آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ فشان
 است و در ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت ولی شعور سے میدید از ارواح
 طہیات عالم و افاق می بیند مخدوم این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
 شعور بیند یا در سبے شعورے قدم اول وین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
 بیج نہ بیند و از ماسولے او سبحانہ در مہدار اندیشہ او بیج نہماند نہ آنکہ اشیار
 غیر او تعالیٰ نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود کثرت بیعیست بلکہ
 غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معبر بقناست و منزل اول است
 از منازل این راہ و بدو نہ خط القادسہ بیج کس را مانگر و این فشانہ
 نیست رہ در بار گاہ کبریا بپای وزیر حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا قدر
 در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر کے برگذاشته اند بتقریب آن معرفت شہود
 کہ ہر اسیلے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بہ بل و نکرت
 وارد از التذاب بعد است و بی مد شیخ مقتدا باین راہ رفتن متعذر نوشتہ
 اند کہ مولانا احمد بر کی کہ عوام اور از علماء ظاہر میدانند و وزیر علم باحوال خود

دیاران خود ندارد و سرشس آنست که باطن او متوجه شهود و تخریبی است
 که موطن جمل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
 قطر تے التفات بشهود و کثرت آمیز نگر و و است و ظاہر او بتقریبات صوفیہ
 مفتون و مغرور نگشته و جو و شریف او در ان نواحی مقتنم است اینحالت را کہ
 شما از حصول آن خبر دادہ اید مولا دیری است کہ بآن حال متحقق است علم اولم
 یعلم نز و فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولا ناست عجب است کہ بر اہل کشف
 آن نواحی چگونہ مخفی مانده است در علم فقیر بزرگے مولا ناد رنگ و جو و
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولا ناد و دہزار
 و بست و شش سفر آخرت زید حضرت ایشان بفاتحہ و ادعیہ کثیرہ روح
 اورا شاد کرد و ند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا ناست دست او نمود و بالظاہر
 تمام اورا یاد کرد و دیاران مولا نانوشتند عزائے مغفرت مولا نا احمد علیہ
 الرحمہ میناید و جو و شریف مولا ناد و بوقت مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
 جل و علا و جتے بود از جہتہاے او تعالی اللہ لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ
 مولا نا محمد صالح کو لابی رحمۃ اللہ تعالیٰ وے از قد طے اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از مے
 شنووم کہ گفت چون طالب اینعنے دین پیدا شد اکثر مشائخ وقت را کہ قریب
 بودند ملازمت کردم اما از پیچ یک کشتے دست ندا و تادریکے از جمعات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با آنحضرت
 انجذابانی پیدا رگشت قدیموس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
 با جاہت رسیدہ تہا در ان آستان بسر بردم اما از پیستے استعداد مرا
 بیفتی نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد از اینعنے حیران و گریان می بودم

تمامه مبارک بمقتضای آمد حضرت ایشان ممکن شدند در آن اعتکاف و خدمت
 طشت و آفتاب بین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 من غسله را گوشه برد و تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن همان بود و کثایتی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهر تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته بودید امیکرده
 بب هو عرضه داشت کمترین خاک و بان آن مقدس درگاه محمد صاحب بعضی
 خاوان آن استان میرساند غریب نواز از در پرور از صدقه بندگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی خاص حاصل میشود میدانند که در این تجلی تجلی نموده و در این
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسبب و شوارست رجا از درگاه آن قبله
 حقیقه آنست که چون ناقابل را از خاک نذرت برداشته اند و باحوال آن
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد و اسحال نیز بتوجه خاص
 چنان سرافراز گردانند که بغایت برسد و از مقتضات وارد و از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر هیچ چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
 دریا سرحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را با فاضل
 و محبت خود در سخاوت و از آنکه مستغنی جمیع سعادات است سایه تربیت ایشان بر سفار

جمیع امام الیوم القیام ممد و باد بالنبی و آلہ الہی و انتمی و لانا و طایف یومی
 و لیلے حضرت ایشان قدس الشریعہ و بشارۃ و تائید حضرات مخدوم زادہ
 کبار سلیم الشریعہ جمع کرد و آنجائی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع و طایف
 اجازه خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنست و دست صلی اللہ علیہ
 و سلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشتند
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سیدانش و جانست علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند امانیک نیک ملا خطہ نمایند کہ ہرچہ موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے از او عمل آرید و ہرچہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر آنحضرت شتافت جمہ الشہر مولانا
 محمد صدیق کشمیری سلمہ الشریعہ الی وی از شرم بدخشان ست و خفوان
 جوانی بہند و سنان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقہ
 عبد الرحیم شہر بخا نا نا اختیار نمود کہ خان مذکور فوراً باین طایفہ مہرب بود
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی ز خود باقی بوقت
 قدس القدرۃ الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت انابت نمود و ذکر
 این سلسلہ برو ہشت گویند حضرت خواجہ قدس سترہ را مکر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از شہر شنو دم کہ گفت صباح عید
 با چند تن از درویشان باستان حضرت فی الشریعہ رفیق ایشان از منزل
 شریف شیشہ کلاب بر کف رسیدند در میان فاضلان مرا بالباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من کلاب افشان شدند و ان افشاندن
 جمعیت بخش فاطمہ بر ایشان شدند و ز دامن تو ہر ریشہ کلابی بہ زندہ بر رو
 بخت خفتہ آید با ما مولانا مذکور روز زمان حضرت خواجہ بنا بر افتخار جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ خود نیار است خود را با حضرت سپرد و رایی به
 نسبت خاصه آن بزرگواران بر او ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
 رسید بجا که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال او چنین
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق ورین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
 گشته اند و از هم جزئی بهم کلمه محقق شد مدح ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز منصب
 حاصل کرده شاید میل بر رجوع نمایند و الله بخیر بر حمته من یشار اتمی کوله الشریف
 مولانا در سال هزار و سی و دو و با جمعی از متعلقان بر خصلت محبت حضرت ایشان
 زیارت حرمین محترمین را و هما شد تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدلی محبت
 نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و ز اورا راه قلیل مختهای فقر و فاقه بسیار دید
 و بدولت الاجر علی قدر المنصب مشرف گردید یشار الیه است که وقت شریفه مبدا
 معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه بر نگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
 نیز در دفاتر مکتوبات بنام و مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان افلاص
 و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بودند روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
 ایشان شنید که فرمودند این عظمه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
 محمد صدیق در نظر آمد که بحبت و اخلاص تمام متوجه ماست و آوان این تحریر
 در سیر بدیشان و ماوراء النهر است همه جا و قتش خوش باد و معلوم و معارف
 حضرت ایشان فی الله عنه آشنائی تمام از جوهر نیکو میگوید حکایت غریبه همیشه
 که ما چنین را که تعبیر تمام است از حق البقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
 روم قدس ستره در غایت متانت نظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
 خسر و شیرین از انجا است این چند بیت که مناسب حال راقم حروف است
 ببهت نهای چنین میل دلم چیست به وزیر تنها شمسین جاصلم چیست به ستم

این بیت از اشعار حضرت غوث احمد گیلانی است
 و در کتاب «نزهة القلوب» آمده است

من در سکنه خود و رهاشم بدین عذر از طریق دور با ششم بدین غلط گفتیم اگر سگ و اندین
 که خود را کرده ام نسبت با و باز در رنگ این سخن افغان آرد که بدعهدی ز ما خود را شمارد
 سگان خود صاحب در شناسند پس از شناسا سگ پراند بدین خود را می شناسد فی خدا را چه چرا
 بدنام سازد مثل باران درین است که عمر من بپوشد نه از کفرم نه از دینم نه شرارت نه بدنامی بر چه ملت یستم
 نه سگ نا آدمی پس که یستم من بد و کلام حق آید که دلیل صحت حال و در نهایت
 کمال آنجناب است بسیار بظهور آمده است از آنجمله این عریضه که بخند مست فقر
 محمد و مزاروگی خوانده محمد سعید علیه السلام و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد و آله و اهل بیتنا با فی حفظ عنا ینک عرضداشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تنه و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان درگاه مرا و بخش است عرض میدار که اگر چند ویراست که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن با یاد و شوق گاه گاه حرکت الذبوح نمود و خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میداد آری از عنایت سبب غایب است آن قبا که آگاه در آن شب
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام وارد و فراتر است استعدا و ازین فو آن خوان
 عظیم ایشان مرزوق است هر چند از کار رفته است و لیکن بخیر و بجز در مزبوره وارد
 چنانچه از آنجا به تحریر میرسد خوشوقت آن دل که بجای رسیده است
 خوشتر و شب سوس که بیای رسیده است بدین فرق تا قدم به عظم عجب
 دارد بدین ستم بچین زلف گاه رسیده است بدین خوش روزگار عیش بدایت که در
 خزان بدین رختش تازه رنگ به کار رسیده است بدین چند بیت در ایام ضعف
 صعب که سوس داده بود و گفته شد از این بگذشت عالی معروض میدارم
 طلوع شمس من از وجه هست عالیست بدین توجه و لم از رتبه صفت عالیست
 در نظر بجمالی است بجهاب نقاب بدین فضایی آن نظر از بدین نقصت عالیست

چه دست رد بکنایم زنی که نشناسی به حقیقت کند من ز مغفرت عالیست به
 بعلم خویش چه ثانی بسوی من می نازد که شان جہل من از طور معرفت عالیست به
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
 بدامن معانی رسائی نمی بیند درین آن سخنها می که داند گفت نتواند مولا نامه
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویثی زند و پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از مفسد بود ابو دهن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بروم گفت از ایشان شیخ فاروقی عظیمی دیدم که بگو من آنچه دیده بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فاروقی پس شگرف دیدم ام بتو میگویم بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع فادمان
 ایشان کردم بیکه از مساجد درآمد همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
 بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس وجو با من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرده مرا
 حیرت فرو گرفت مگر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کرد و بدو بیرون
 رفتند من از مشاهده این معامله دسمشتم که یافته بودم با خطر اب بر قفا
 ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی اسحر که ببل از دست ایشان مشرف شدم و همچنان
 در ریشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و بسم نمودند و فرمودند
 ما منی باللیل لم ندر فی النار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمه الله تعالی می جویار شادمان است که از

بلا و اصنافیان است و خداوند مسکنست و نموشی و از فضیلت بهره و رسالها
 ملتزم آستانه علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجمہ بود و نظرات عنایات نوح
 شامل حال او و امید آنچه وید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار سید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زاوہ معصوم نام معصوم کرد و اسلمہ
 تعالیٰ فرامہم آور و دور و فاطر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادہ کہ
 در کنار آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و با فادہ و افاضہ
 طالبان بیگز راند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکمین و
 صفا بسرے بر حضرت ایشان در مکتوبے یکے از مخلصان نوشتہ اند کہ وجوہ
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یکہ شہر چون قرآن السعدین
 بہت در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہرے شماس و بجوار شما آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز ہائے ضروریہ این راہ نزد او مودع بہت ملاقات و یارین افتادہ
 و مقتنم است کہ نوآمدہ است و چیز ہائے نوآوردہ بہت از فنا و بقا نزد او نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقای ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ بہت
 بیشترے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما المکن استفسار
 نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی راقدیم از ان خوانند کہ بعد از سے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و فتراول است باستان حضرت ایشان رسید

و در انجا قبول علیہ و معامد اشار و ہدایت از وی قراران بظاہر بیست و خافای صہاب مقامات از وی پدید آمد و در حاشیہ ایشان در طرہ انجنان خردہ اند

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدس
 اصحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این بزرگان
 از جهت او پدیدار و کثیر السکوت و المراقبه و حسن الوجه است روزی باین فقیر
 گفت که من از حسن جبهه و بزرگی بحیه خود بسیار شاکرم که چون بی بازار با سبکدم
 هر یک از عوام مرا می بیند ناچار و رو میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل بیانی در بودی که بر آن سرور
 صلی الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آله الصلوة
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة و السلام با نور و آنگی
 هر چه تمام تر دیدم و ازلذت و علاوت آن از خود بر فتم چون بخود آمدم رقصان
 پایی گویان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو مطلق بود که گراین لیل از حیمه بیرون شوی
 بساکوه و صحرای مجنون شود حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد از
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوای عزیز مولانا
 یار محمد قدیم و ضوای یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و تکمیل رسانا و بحر مشقه لیلی التختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 و برین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن نخل صورتیست که
 صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالی شانہ سخن همانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند ملک خیالات

شرعی بها اطفال الطریقه و بکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده
 است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود و گوش هوش استماع نموده بعمل خواهند
 در آورده باشند که چون طالبی بارادۀ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او مایل بسیار
 باید که و مباد و درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که در آمدن مرید فرجه و سر فرجه پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضعیف
 اختیار نموده استخار با متعدد نمایند تا آنکه یقین پیوند که طریقه را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بند های حق سبحانه تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست
 کریمه لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم ولالت بدیعینی وار و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد که تویی که زنده پوششیده بوی در دین من بر بند
 من گفت بے فرمود و ملا و حکمت صلی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
 که بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ هنوز آن وقت نیامده است که اجازة طلق کرده شود
 تا وروا آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بهر هم این معنی را
 نوشته است از انجانی معلوم خواهند نمود با بجمله معنی نمایند که آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط و از بند و اسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ اونی
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
 شده بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالی شان از احوال او چنین
 رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استملاک
 است و از جمیع مقامات جذبه بفرق قدم نهاده و صفات را که اول از اصل میاید
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبند و خود را از ان نور و طرف

دیگر سے یاد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی
از مقام تکمیل نصیب بہست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
معلوم میشود و اللہ سبحانہ عالم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہ
یافت و بوطن مالون شتافت و صحبت مولانا مے مذکور میگذازند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دو
شماست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار اسیل سفرے شود نائب مناب
شما و دست التفات و توجہ در حق او مرے دارند و کوشش بلوغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او متم
بود و ہم در حق شما از قناتہ و زکام الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدستے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسم شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرے دارند و در
طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و یاران جمع شدہ بنشینند و گوگیر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین برسیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
این سفر مراد بود و است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین
امریا ہم این معنی بر بعضی یاران کران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شکرست
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

باجمله حسب الامر سر حلقه یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و با فادہ و
 افاضہ پرداخت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراق فیض او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکے از عراق فیض بعضی اصطلاحات صوفیہ را ایاد نمودہ بر آنہا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفی کہ این بے بضاعت اتسلی سید بہ
 معارف شرعیہ است گویا ہر حکے از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ ولی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غم تماشاگر است پدما برا و میر ویم کز ہمہ عالم درست شہر
 ایشان آن اعتراضات اوخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نامید
 است زہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ تبرید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا و شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محذرات و مختصرات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این معروض شما بسیار اصل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت مخطوط
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن
 رسید کہ کاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدعت سخن راندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتی
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ عالیہا
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطر سے بے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بدواوی
 نے نیز از اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان
 نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہرہ یافتہ و از
 فضل بہرورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یضی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
 عبد الهادی حضور باستغراق و نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تنزہ
 جل شانہ را از اشیا بصفہ تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالی میدانم آہی بعد
 ازان کہ مدہا در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقا ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا
 باین آستان لالت فرمودند نخست بمحبوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام بتدیان این راہ
 را بسیار دست میدہد بیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند صہل کو و نہایت
 کد ام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمود
 وی بہ نیاز تمام و عطش شوق و ولہ محبت ہر چہ صہل کردہ بود ازان تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذراند و نسبتہا سی صہل عالی وید اجازت
 یافت و بکلندر کہ از قرلے آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاہ با ستا
 میرسید و در آیام ہاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہا می یافت کما یفہم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وداع فریاد و گریہ ہای بی طاقتانہ کرد و حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہمان نزدیک اند و مادی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

آن اطلاع یافتند و بیجا و باز آمدن بخانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است
 سید محبت اللہ مانچپور کی از علوم دینی بہرہ ورست نخست بخدمت
 قدوۃ المشائخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسید
 بود بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ ثنائی حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ الغریر بان عتبہ علیہ برود و مدتها آنجا گذران
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ
 نوشتہ بودند مر قوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعض درجات
 قمار سید اورا اجازت گوئد دادہ بہ مانچپور فرستادیم بعد از چند گاہ سے از قیۃ
 اہل وطن بخدمت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بوجہ نوشتہ
 سب ہو از تحمل ایند لے خلق چارہ ہو و از صبر بر جفا سے اقارب گذر نہ
 قال اللہ تعالیٰ امر الجبہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر اللہ و
 من الرسل ولا تسجل ہم کلک کہ در سکونت آن مقام ست ہمین انداز جفاست شما در
 مقام فرارید ازان نمک آئے شکر پرور و در وہ تاب نمک ندار و چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست پناز کی کے راست آید باری باید
 کشید پناہی چون سے در بارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 ایشان بوجہ نوشتہ کہ مشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از مانچپور
 کشیدہ بالہ آبا و برودہ اند ہم آنجا و برانہ اختیار کنید و اوقات را بگذرانی علی
 سلطنتہ مہمور و ارید و یہی کس کار نہ داشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبہ از ساخت سینہ برآید تا مقصود و مطلوب جزئی نباشد اگر دل از فکر
 گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط اخفا که هر دین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تواند راه تقلید را از دست ندید که تقلید شیخ
 طریقت غرات دارد و در خلاف طریق او خطر باست زیاد و چه نویسد والسلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما
 انتی سید شار الیہ و قتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره
 خاص کاغذ سے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوۃ بزرگ قدس سترۃ کے مطلع نبود رسید
 التماس نمود کہ این معرفت بنام سے باشد بجز اجابت رسید آن اینست
 بدان ارشدک التذلل لک مدتها کہ سیر و ظلال داشت وصول لیل عین حصول
 می یافت حالاکہ وصول صیل میسر شدہ است حصول بحر ظلل ندارد و کالمراۃ الکائنۃ
 فی بد الشخص الواصل الیہ لا نصیب لہا من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارۃ بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافته بود مناسب این مقام
 دانستہ دین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر چنان مآخوذ از پیراہ و آن
 مداومت بران بازگشت بفضل رحمت صول عریان فی ہمہ حساب و السلام علی
 من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظور ان حضرت ایشان بود و اورا آن
 حضرت قدس سترۃ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بفیض رسیدہ
 و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صفت و نعرہ بسیار داشت و اکثر
 شب بگریہ و زاری بسر برده خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 تلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معہ و در یکی از قریبای تابعہ قریہ بسیر ہند سکنت
 داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عتبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روضه البیضاء
دیدم و خبرها از او پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را دانمود و در میان پرسیدم
که در یاران مکیست که در و ترا صرف کثرت گفت حاجی حضرت جناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمه الله شیخ احمد و پنهانی زمین
موضع است از مصافات سهار پور میان دو آب پیش از توجه حضرت ایشان
قدس ستره بسوگ این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشبهه ملذذ گذرانده بود
و خدمتهای بجا آورده بعد از آن بتقریب بهر بانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل الله قدس ستره الغفر تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد از آن که با گره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بگذشت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقه علیه آرا آنحضرت میگردفت و در خدمت ایشان بود و تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده بهر بانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند همراه کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس
اسرار هم مشرف گشت و لذت یافته ملتزم همین فکر طریقت و صحبت شد بعد از این
قضیه پرسیدند بزرگوار که فرموده ایم مشغول مینمائی گفت چنان گاه بان
مشغول بودم اما اکنون از خدمت سیر نعمان ذکر و طریقه خواجگان حرمم بگذر
گرفته ام و لذت و دیگر یافته همین مشغولم اگر چه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائده
و حضور است از هر جا رسد ملتزم آنش مبارک است بعد از آن باز باستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

و از حضرت ایشان رضی الله عنه در عرضیه سوال کرد که با وجود که من در خود حاکم
 نمی فهمم و طالب را ذکر و اودم از آنها احوالها ظاهر شد چه باشد و از سر ذمبول
 با وجود و و ام آگای بنی بر سید آنحضرت مکتوبه در کشف آن دو
 مقوله بوی نوشتند که آن مکتوب شانزدهم است از جلد ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعدا آنها
 بنظر آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند و درک احوال نموده اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال ستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
 علم با احوال دوالت و گیر است جمیع را این علم بدینند و جمیع را نه هر دو از ارباب لات
 اند و از مقوله ثانیه بزرگاشته اند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانة شیه بعلم حضور است که دوام لازم است بهیچ
 شنیده اید که شخص در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذمبولی
 نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذمبولی در علم حصولی متصور است که مغایرة
 در میان است و در علم حضور در حضور است این آنجناب مدتی
 در اگر در گوشه فقر و امرار می با فاضله طالبان بود و جذبه و بخود می این کابر
 از و مریدان می هویدا می که از اعظم اغنیا که بوی اخلاصی درست کرده
 بودند و ذکر این سلسله از وی گرفته می رایه بنگاله برده شیخ در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار بنفیس رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضع است میان کابل و لاهور که از آنجا راهی
 به کشمیر جدا گرد و مشارالیه از آن حد و داست از قدس می یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیه و جذبات قویه در اوائل حال بسیا می و طلب
 حق بر آمده چون در سهرند رسید و بدالت معنوی بکلامت شریف

میوست بجز و حصول دولت حضور حالش و گر کون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر بانک فرصت او را ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از وی توبه و ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 آنرا و او غرلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران و ران خلوتگاه بار بود
 و بنای تکیه که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
 و بچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
 با جمیع از مسترشدان بعتبه بوسی رسید به و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضل از مقتدایان دیار سند که از مشارالیه
 تلقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد از طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که انواع الطهارات
 با و نموده اند و شایع عریفه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
 واقعه اینست میگوید بنده بمقدار امید و ابر بر حمت حضرت رزاق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون نقاب حال بعنایت نظر عالیقدر مولا
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سر بندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلند بینی و لب رنگ گویا در مراقبه نشسته
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی که الی اسحاق السمرندی با اسحاق انت
 ولد سے و غلیفے فی جمیع الرموزات الحقیقی والد قیقی وانی مغفور و انت من توسل
 بک ایضاً مغفور و اقر بحبیبه مولانا کریم الدین منی السلام انتی و این صحیفه
 واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید و جو و خیالی
 بود فرستاده بود و سفارش نموده که درویش را ازین مقام برآرند حضرت
 ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رفیع را
 بشیخ اسحاق مرسل داشته است بپاک محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
 شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بود و در رسید چون بینی
 از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید و رکعت علیحدہ واقعہ که سے داده بود
 نوشته بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مشہور
 است سعی باید نمود که از قوت لفعیل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک
 تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده به تسوین و تأخیر نباید انداخت
 حضرت خواجہ اصرار قدس الشریف فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم
 از ساعت مرچوبه که در روز جمعہ و ولعت نهاده اند در میان آمد که اگر پیشتر شود
 و ران از حضرت حق سبحانہ و تعالی چه باید طلبید هر کس چیزی گفت چون نوبت
 بن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادت
 میسرست بعضی از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش همه
 فرستاده اند حضرت حق سبحانہ تعالی منقطع گردانا و شیخ کریم الدین
 چند گاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
 نیز با صلاح آمده است توقع از دوستان و عاست ربنا انکم لنا نورنا و اعقر لنا
 انک علی کل شئی قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی

مولانا عبد الواحد لاہوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخود باقی بحق و برا بحدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستاده اند
 کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتہ نمائید کہ آن وار جہزہ عمل است
 نہ وار عمل سے آتے برکشید و بگریست و گفت آداب نماز و بندگی آن صاحب
 بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشتہ نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتہ سے سید بد کہ بہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانع اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلاء یا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در سجدہ مغاک کہ از اکنہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از ادا صلوۃ عشاء نوافل شتغال
 مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد ہم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و این معنی را بختونیت ادا نمودہ ایمان شبہ بیان خادم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با و فرمودند کہ آن درویش سوداگر بہند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فرماوان نمود و عذر
 بخواہی خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آورده بودند آنجا پیر سے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے داد و خلوتی از ایشان ستر
 اتہمہ تواضع را بان پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان است
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وی یک ہجنان پایادہ و آزادہ و
 پلاٹس پوش زندہ بروش و کوہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و بانکہ جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند سنجواستند و او را برادر و راحله طوعوا
اعتقاداً و اسعواون باشند و به آن التفات ننمود و همچنان به آزادی و بیزاروی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بچاره دل آواره
رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با خرقه صد پیوند دل صد باره
گردم بهر دیار و در جستجو ز نیم طبل سراغ یوسف خود کو بکوزم به غمی نماند که غیر ازین
جماعه مذکور نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند و فوق
وصحاب فضل و آداب نیسته و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد جرمی که از شاخ
شهرزاین دیار است ترک شجیت نموده بکازمت حضرت ایشان سیده
و بهره بار و ده خلافت یافته و شیخ داؤد ساکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تماری و شیخ حامد تماری و صوفی قربان قزیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپور
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سرمبندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال بهر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آنجمله اند که بطاهر
از اهل سیاه اند و بعضی از اهل اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صد در یافته چون خواجه محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب غرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطاهر
کمال اینها و کسب و ذوق و حال اینها معلوم گردد و در اتم اینخروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بنایت اخیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از طریق
 کدام سعادتمندان این سلسله شریفه این تخم در مرغی دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکر را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
 بتعلیم طریق چند تن مجاز گردیده نام بردند جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبان
 آنحضرت بفقروانزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان بهم از
 کار و بار ایشان آگاه نمیدانند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعۀ عظیم ویده بلارست
 رسیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گشتی کرده بود
 در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی
 بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعۀ ویده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر و ارباب
 چون خواجه عبدالخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و شالم و جمیع ائمه تعالی حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر نداری گوید من در آن میان از بزرگی پرسیدم که تیت
 کیست و این اعزّه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
 اعزّه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه غریزے گندم گون بلند بالای و موسوی کذا و کذا و آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این عزیز چیست و در کدام شهری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سرهندی باشند صبح آن روز آن درویش بهوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بهلازمت رسید و آنحضرت را کلیه که در وقت
 دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیازستان ایشان مالید و چندگاه
 در خدمت بود و بهرگاه گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بودند و بطن من
 گردید و هر کجا هست خدایا سلامت وارش بن و ایضا این حقیر میگویی
 بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر
 غالب بود و روزی دیدمش که بر برگه خشک چشم دوخته فرو رفته بود و پرسیدم
 که اینهمه توجه بان برگ چیست چون احاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 رسیدیم ناگاه در و عالم بر من نمود و ارشد که بیان آن نتوانم کرد و فقیر و نجیب
 از قضیه بدایت اراوتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بگو
 سید بعد از تجدید روح حضرت زبدة المتأخرین خلیفه صدرالدین که از
 خدفا حضرت محمدی محمد زاهد یحیی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه
 کبرویه را راهنما و پدر من مراد طوفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بغریزی که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد ولالت نمائید خواهم در بود حضرت خلیفه را و دیدم که آمده نام حضرت
 ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بهلازمت ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قم گوید و مسجد جامع برهانیپور در
 گوشه ششمه راه آیندگان مسجد رسیدیم که بناگاه در ویشی شریفه موسی
 پیرین چاکه شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
 پدیدار شدت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد استقبال او کشید
 بعد از معالقه و پرسشش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله برآهنا مسلوک و
 جزائر غیر ذی نزع باینها میرسم کفتم غرم کجا داری اگر چه غبتش بستر حال مینمود

ناچار گفتم که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
از سلسله نقشبندی از سر بند با گره تشریف آورد و بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم هم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه رفت در اغوش کشیدم
و اشک حسرت از مرگان بباریدم و تراویخ خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصلحه
کز تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود در سلطنته آکره
آمده بودم درین میان یکم ذکر خبر حضرت ایشان کرد و شب بملازمت تشریف
رسمیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن ملقین نمود
و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده و بجزایر و صحایق افتاد و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه می بینم سه چنان در دهر بر من بگذرد
روز بکه در نحر آبرو بگذرد و یوز به چندین سال بدین منوال دران بوا و سه
بشکستگی و نامرادی بسر بروم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد زندگوار
میرسم و دیگر از ان پیر و تنگبار راه نمای هر غریب و فقیر سلمیه الشخیری ندانم
که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخند است آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کافره قافله سفر
او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تمکین او خلل خواهم افکند بهمانه
از نزد من بیرون رفت و بعد از ان نه می رادیدم و نه از احوال او خبری
شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت وارش پوزیر این فقیر
سید تاجری را وید که بمصدق رجال لایمهم تجارة ولا بیع عن ذکر التذکر

و بعد از پرسش معلوم شد که صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مراقبه مأمور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شافیه و از آن حضرت
 نیز نظر عنایتی یافته گفت وقت عشاء بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه ادای فرض بودند بکلی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 ترا فکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در بوزه دادم
 فرمودند فرض عشاء گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون شبستم خود را بشیوه دیگر یافته تا آنکه خود را نیافتم و رفتی مرا چنان
 گرفت که از بانگ نماز صبح بخوابم روزش در اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقمه حلال است و سبب نفقه عیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین در حق
 توجه خواسته اند و خصصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد
 یک لحظه عنایت تو ای بنده نواز به بهتر از هزار ساله تسبیح و نماز به و نیز مسندی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یکی از
 بلا و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تمام باشد که آینه دیگر در رسد و
 خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازار گانه چند که
 سیما صلاخ از ایشان هویدا بود و فرو داده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم
 و بنشستم پیش آنکه من بسخن آیم یکی از ایشان آثار کثرت اندوه و دلتنگی

درین مشاهد نمودند از سر آن سوال کرو باعث را در میان نهادم آن
 سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد و دیدم که متلون میشد
 تا در چهره اش تغییر تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در مجلس اندوز نجیر بر پا
 مبارک سجده چنانکه ما را پیرامون گنج حلقه زند ~~یک شب~~
 دیوانه باز سخن گفت بمن چه کردم تا سزاوار تو ام بگفت زنجیرش تو در
 گنج خراب بگنج پنهانی من را تو ام بمر ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم برستم و با او بشوق تمام معانقه نمودم و گفتم
 من درین بلده خانه دارم ملتس آنکه ساعتی بفقیر خانه قدم رنجه نهانید
 تا لحظه در خدمت نسل فاطمه محزون و هم قبول کرو چون بیاید و خلوتی
 از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
 نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریه از قرایه تا به پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابجن رضی الله عنه محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه
 ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجد و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند غریزیست
 جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
 روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
 داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجنبہ و احوال
 بنواختند و دیدم آنچہ دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
 ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ
 زیر فلان درخت جمع از فقیران لا ابا لے شستہ اند و بعضے کوکنار
 سے مالند و بعضے بنگ می سلند و رین میان مرے زندہ پوشی چنین
 و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ شستہ و بظاہر با ایشان ست و ہمینی
 بری از ایشان دعا سے مابا و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعہ را زیر آن
 درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید بسم نمود و پیش از آنکہ من
 تبلیغ و عانایم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہنشینان گفت
 ماورین شہر یا سے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
 آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 بہمان دبر آمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند
 و دست او را گرفتہ بر تختی کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشانده با هم نشستند و سه حرفی با هم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند و رین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفی را پر آب کرده آورد و چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشانند گفتم ما که بعد از رفتن
 من بر لای آب مکان نشسته حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
 متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
 او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
 همیت مشاهدۀ این حال بردیوار گویه زده بخود و بماندم چون بخود آمدم نماز
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از یگانگان سه توری کنونی چون ترا از
 محرمات و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از اجتماع
 سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلالان صادق القول
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان
 درویش و پیر بزرگوار خویشش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی ننماید
 که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند پنجین احوال
 و اقوال چیرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان
 بوده اند و با ما آنحضرت متوجه طایفه شده اند که آنا نرا آزاد گیها
 در قتلگهها روئے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبدالمومن لاہوری که فاضلے بوده و راقم نیز
 مومی الیه و رفتی چند از مشکوٰۃ و درستی چند از مطول گذرانده
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن بهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استادان و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشایخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثر سے
 و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیکرد و مولانا
 گفت بخیر مکمل تام المشاہدۃ و العرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ بر لے فخر خود بل بر لے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از اینجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنوادم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دو تن را تعلیم طریقت بگو یکے ازان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لیت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
 وانی شد بل بیشتر احاج می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بمشاجرہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر واکتم در گوشہ مسجد او را بردہ بود
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی
 داد کہ بہیمان مست و بیخود برون رفت دیگر از و لے نام و نشان
 نیافتم بالجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بطویل انجا مداینقدر زیر کان معاد تمند
 را بسند است ^{بسط} کس کنم خود زیر کان را این بس است بیابانک
 دو کردم اگر در ده کس است بحق سبانه برکات آنحضرت و
 فخر زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 و این کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته و این
 جهان در زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الترشاد و مدح هر یک ازین
 دو بزرگ قدس الشتر هما سه رباعیه بسک نظم کشیده
 هست انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگرداند و اندر

رباعی

قطعه که ز رازش النفس آفاقی است	نیم نظرش بنار دل راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چونام خویش با حق قی است

ایضا

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاق	کلیم ز حدیث سوزا وسیع کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه	بشنو ستر فنا و اورا دریاب

ایضا

باقی که از و مرده بصد جان رسد	مفلس ز روش بکنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آورش	کاین خانه بزیب نقشبندان رسد

ایضا

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم	از ساقی باقی ستدین راه قیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	برزخ بیان احد و احمد سیم

الضَّاءُ

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق
بر جوهر اسرار نبی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل نبفت
ظاهر شده انیکه احمد فاروق است

الضَّاءُ

از شد دل افسردۀ رندان تازه
چون زابر چمن غنچه خندان تازه
از خانه بے رنگی احمد شده است
نقش دیرین نقشبند ان تازه

آنهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کئے خاتمه

بر خامه بنائیم که اشارت نوشت
ز آغاز و توسط و نهایت نوشت
بزیشت کتاب را و تاج کتب
بر مل هو زبده المقامات نوشت

خاکای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخرهم
در مملکت ترکیه سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العالیہ مکین حسین عالمی بن
سعد استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زبده المقامات در استنبول بتاحیہ فاتح در کتابخانہ
(مراد مغل) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ جو
۱۱۳۰ فی زمین سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

بقیه صفحه ۱۵۲ :

و نیز از زبان سیدی و مرثدی شنیدیم که فرمود در
 دران ایام که این فقیر در بزرگی حضرت در الاعظم
 حضرت خواجه بوده و ایشان و هم یاران خود را فرموده
 بودند که در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
 و در خدمت مشغول باشید و هر قسم شغل که ایشان فرمایند
 بهما روش مشغول باشید و در خدمت ایشان تعلیم
 نکنید بلکه توجه خود را بجانب آن کنید دران اثنا باین فقیر
 محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما هران
 ستاره در ضمن ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین
 خالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعد با اعتقاد
 تمام بخدمت ایشان رسیدیم چنانکه میرزا کور در بیان
 میرزا دژ گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
 قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۲

بقیه صفحه ۳۱۱ :

و آن اسرار بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند
و هیچ یکی از اصحاب و غیر هم به استماع آن سر بلند نکند
این هر دو مخدومزاده را بر آن مطلع ساختند و به خصوص
تحقق آن در حق ایشان خبری دادند بعضی از بشارت
عالیه که آن حضرت در حق این هر دو بر آورده اند و در اینجا

۱- **ب** حضرت مخدومزاده خواجہ محمد سعید سلمه اللہ تعالی
در بعض از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی
تعالی عنه قطب بوده اند و هر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت عالیہ حاضر بودند فرمودند که شما هر دو
امامید بر یکی فرموده که این از روی تواضع بسیار بگیری که
و صاحب بین شد

۲- **ب** و نیز این مخدومزاده سلمه اللہ تعالی در بعض از
مکاتیب خود بزرگداشتہ اند قال اللہ تعالی لا یز و قون فیها
الموت الا الموتۃ الاولى بخاطر فائز می رسد که حکم آن دار
از احکام این نشاء جداست درین تماشا گاہ هیچ ترقی

از مضیض مبادرت با وج قرب ممکن نیست تا فنا برستی
 سالک وارد نشود و به موت ملتزم نگردد بخلاف آن
 نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافعی لئال دیگر نیست و بعد
 بامد جمع موت را در آن دارالبقا چه کنایتش و فنا را
 چه یاری تحقیقش آنست که چون درین عالم ظهور
 ظاهری است و معاملات آن شد نیست که ظل را
 بعد از طلوع اهل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
 و انعدام چاره نیست و چون اهل نسبت با فوق خود
 حکم ظل وارد بعد از طلوع اهل او آن اهل اول مستتر
 می شود لهذا الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام
 ظهور حقایق اهل است و اهل ابا اهل دیگر هیچ تدافع
 نیست فناء کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد ورود
 ثانی چه کنایتش کریم و لدینا مزید مؤیدین کار است که مشر
 بقا و اول است و لریه مانع من آیه او نشهانات
 بخیر منها او ثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
 عنایت الهی جل و علا شامل حالشان شده است و
 دنیای اینها را علم آخرت ساخته و به خطاب لقا بینه
 فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غمور اند
 و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام وینا متاز حضرت قلب
 الاولیا قدس سره در باب دو شخص را اصحاب خود این
 بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
 که و نیای شمارا آخرت کردند و ذلك فضل الله يؤتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳- ب حضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
 تعالی در بعضی مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا
 لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد هابت رسل ربنا بالحق

۴- ب و نیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی بر نگاشته
 اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
 خود فرمودند که شمارا از دایره غضب بیرون کردند
 مترصد حقوق با شید را قم حروف عفی عنه گوید که
 مراد از دو شخص که درین هر یک را بشارت
 واقع شده است همین خرد و مخدومزاده
 عالیقدر اند سلمه الله سبحانه

بقیه صفحه ۳۱۲ :

و خلعت خلعت که کنایت است از معامله عظیمه درین
سفر بیمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
چنانچه باین مخدوم زاده در مقومات خود تصریح بآب
نموده اند آنجا که نوشته اند

۵- بکرم الله سبحانه آن موعود که در مکتوبه
نوشته اند که خلعت خلعت را بفدائی خواهی داد
در حضرت اجمیس بنمزد فرمودند و عنایت کرده
باقی صفحه ۳۱۲

بقیه صفحه ۳۱۳ :

تمامی غرق بجز انوار و بهار اسرار والد بزرگوار خویش گشته
بقامات عالیه و کالات باهوه و درجات متعالیه مناصب
فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص و موس و ساز
در خلوات و جلوات گشته خصایص و کالات ایشان
ی شمار است و استیضاد معارف و حقایق که بزبان
قلم ایشان آمده است دشوار اما بکلم
مالا یدرک کلمه لا یتدرک کلمه عالیه ایشان

که در آن تحقیقات چشم و ترقیقات مجسم نموده آید
و به بعضی مقامات حاصله خویش تصریح نموده در
ضمن چند برکت آورده خواهد شد ان شاء الله
تعالی اما آن عزیزان است
باقی صفحه ۳۱۳

بقیه صفحه ۳۱۲ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی است بلکه عدم مطلق و شریض حقیقت
باقی صفحه ۳۱۲

بقیه صفحه ۳۱۲ قسم ۲

اما آن معارف و بشارات که وعده ذکر آنها سبق
ذکر یافت این است که در ضمن هفت برکت
منقول می گردد

۱- ب حضرت ایشان قدس الله سره تعلیم فرمود
که خلائی تو و ضمن مالی ازینکه نسبت تو ضمنی است
و لکن مباحش که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه

صحنه حضرت دین و دنیا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
بودند الحمد لله علی ذلك حمد اکبراً طیباً
باب حضرت ایشان قدس سره خطاب یافت
مخدومزاده نموده فرمودند که توداره نفی حضرت
ابراهیم علیه السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را به بعضی محرمات خود ظاهر فرمودند که بعد از آن معالیه
خلت فی الطريق مانده بود الحال با معامله حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنخدومزاده فرمودند که هیچ مقامی از عروج و نزول تا
امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده
باقی صفحه ۳۱۲

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۱

و آخر ولایت بر کمال مناسبت اصلی و رابطه جبهه این
این مخدومزاده بجناب قدس دارد آنست که حضرت
ایشان تا مدتیه را در انکاح این مخدومزاده مأذون نمی
گشتند هر چند درین باب مانعی می شدند و استخارها

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند
 بعد از نشستن دیدند که چند دانه کندم آنجا افتاده
 است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همان
 بر فاستند و این اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزندان
 توازن دادیم و شکست ناساخته که منع این امر از
 کمال غیبت الهی جل شانه که در حق این نوباوه بوستان
 کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

با سرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخر و مدیات
 عظیمه و کالایات بلند و حالات ارجحند آن حضرت بشتر و تحقیق
 شد و آثار تامل و ارشاد در رنگ پدر غالی مقدار بر وجه
 کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
 اطراف و انباف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
 آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است
 ببارم خداوندی جل سلطان و بطریق رسول او
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و بمن توجیه حضرت پیر و تکمیل

قد سنا الله سبحانه بستره الا قدس معامله تسليم و كميل
 بنایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و طار
 و هور بایام و شهر مقرر شده و هر چند بحسب
 ملکیت ستر شدن این معامله قلت دارد
 چه این وقت کثرت آثار رننا بد لکن ار روی کیفیت
 افزون و بیش از پیش است یکی از مشتریان
 بواسطه در حضرت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای حلی
 در خودشان میداد و چیزهای بیانی می نمود که گویا بجمالی
 فنای نفس رسیده بود و ما ذلک علی الله بعزیز
 و اکثر مجازان فقیر که از اموال ستر شدن خود بیات
 می کنند و قصص کرامت وصول که میگویند عقل عقیل در
 تحیر می ماند ع : اگر پادشاه بر در پیوزن به بیاید توای
 خواجه سببت مکن به و چون اخصای خصایص و کالات
 این محد و مزاده عالیشان بنا بر غایت مناسبت
 ایشان بوالد بزرگوار خود متعذراست و عند
 بشارت از حضرت ایشان در باره این فرزند
 از چند صد و ریافته متمتع و نیز بعضی از آن بشارت
 بل اکثرش از جمله اسرار لازم الاستتار است
 لهذا اینجا تفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل نظر دارند

بر مر و اساره اکتفا می رود و برخی از آن در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلام الله به سبق ذکر یافته
باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعضی مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مسطور و نوشته اند لکن بجای الحمد که موعود منجز
گشت و اثر بشارت بحول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزاده عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیه از
خلقت سرور دین و دنیا علیه علی آله الصلوات و البرکات
العالی مانده بود و آنرا ویش گویا بیگ فری از دولتمندان
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از آن نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره و ساخته اند از آن
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود
آن بقیه نصیب یکی از متبسیان آن فرد آمده است

۴۰
و تخمیر طینت او از آن فرموده اند و باندازه آن غلی
از اصالت نیز یافته آن ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی صلی الله علیه و آله و سلم
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب
باین محد و مزاده عالی مقدار نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
خدا و تو موج است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال
انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این محد و مزاده سلم الله
تعالی در بعضی مرقومات خود بزرگداشتند

ب - در نماز عصر بودم که بطاعت عظیم رو داد و منزل
عالی و کیفیت بس شکر آن که هرگز مثل آن نداده
بلکه منظر و مقصود هم گشته شرف و رو یافت
و اموری در میان آمد که اصداق لا عین رأیت و لا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه و قلم را تاب نوشتن آن نه و فریاد حافظ این
هر آخر بهره نیست بهر قصه غریب و حیرت عمیق است

انعام که حصول آن وابسته به نسبت اصاله و محبوسیت ذات
 است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن
 بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلام طیب و سایر الفاظ ذکر
 مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حرم قدس گنجایش
 نیافت اگر گنجایش هست قرآن را و نماز را و هر چه در آن
 سوائی تلاوت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بآن مقام
 تعلیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول
 این نسبت علیه مدخل نیست موصفت حرف است سابقه
 عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در
 مبادی قرب و ولایت دخل دارد تا زمانی که سرور اهل
 و اهل اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش
 است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
 و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظلم با اهل راه می کشاید
 از اهل با اهل اهل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اهل
 را در رتبه ظلم در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه عموماً
 آن بارگاه معانی را نمی کشاید و حصول بآن منوط به محبت
 محض است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت احدی
 که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود و دیگر این هرگز نیست
 که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که
 دیگری را با اصاله در آن شرکت نیست هر چند و اصاله از مقام

اقل قلیل اند از آن جمله است که حضرت ایشان در انعام و ملاحت
 نموده بنفایت عظمت و نهایت ابهت و علوتشان در نظر و
 آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و راسیم
 است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
 قاهر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان
 دانستن یا مرآت اوتعالی تصور نمودن و محسوس دیدن
 و کمالات منعمه ظل را با اصل سپردن و ظل را خالی
 بلکه معدوم فهمیدن بعد از آن آنرا کمالات اهل تحقیق
 یافتن هم و قرب ولایت است که از ظل با اصل سوستن است
 می فرماید بعد از آنکه اصل را در ملک ظل در راه گذارد و
 بحوالی آن حریم اقدس برسد این امور هیچ در کار نیست
 متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با اصل
 داده خود را خانی و مستر ملک دیدن نه و بقا و تحقق
 با اصل پیدا کردن مشهود غمی گردد و وصول آن موطن را
 راه جداست این با مقام رسیدن دشوار است
 — سبب و نیز این محد و مزاده نوشته اند روزی در
 ایام حیات حضرت محد و مزاده کلان خواجہ محمد صادق علیه
 الرحمہ والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره یقین
 که حق سبحانه و تعالی ثلثه من الاولین و قلیل من الآخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جبره دیدم و یکی را از
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملا است درواست که
شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تاجه رسید خوش گفت سه سعادت را است
اندر پرده غیب : ننگه من تا که را ریزند و حبیب : گویا
اشاره بانگ شاف و علم آن معامله است که بعد
از آن بحصول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی نکات
خویش نوشته اند اگر شمر از حقیقت معامله این کار
در میان آورد نزدیک است که نزد یگان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و تکلم را
تاب نماند بیت فریاد حافظ این هم آخر بهره نیست :
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست : متشابهات
قرآنی رمزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمانیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای لایم است
عائیم الصلوات والتسلیمات و کل ورشه را با اتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست پوراست ولو علی سبیل
القله والمذرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتساو من برکاتهم و تزوق من

اذواقهم ونبجوا من مهالك الطامة الكبرى بشفا عثم
 ب و نیز میتواند که ایما بما ملاطوره بود
 آنچه آنخذ و مزاده به بعض مخلصان بزرگداشت انداز
 شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه
 نویسد ع داد او را قابلیت شرط نیست به قبل من
 قبل بدعلة اگر بتفصیل آن پردازد بحقیق که قلم طاقت آن
 نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم مستمع از هوش رود
 بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت به سرایا
 آتشی امشب قح کو دیگری پر کن به که خواهد سوخت
 ساغر تا تو می در جام خواهی کرد به و ایضا لطافت و علو
 آن زبان را میگیرد به مضیق صدری و رانیان لسان
 ع سخن از لب تولقم بهم سخن کرده شد به پس باید که
 مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
 او راه جویند تا از ذات پیچون حقیقی حقی یا بند هر چند
 ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی در میان نه
 چه ذات او نصیبی از پیچونی یافته و با ذات پیچون حقیقی
 اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
 نیست بذات عارف چگونه می برند ذات خالص عارف
 خود را و او است بهر حال دست و پای باید زد و همواره

باین ترانه باید مشرف بود سه مفلسا نیتیم آمده در کوی تو
 به شینگ الله از جمال روی تو به

۴- بسا و نیز عریضه که این محد و مزاده بر جاده حضرت
 ایشان نوشته اند صرحت بوصول نسبت سابقین
 برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
 که به عالم خود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت
 عروج بان مشرف ساخته بودند بیان می باید که از زمین
 و بسیار بگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
 ایشانست اصحاب یمن در زندی اصحاب بسیار
 ازین سخن چه دریا بند و از ارباب ظلال در زندی
 عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
 محبوب از دیاد محبت بخش است نسبت بانعام او
 اینجا مستحق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
 میکند بی تکیف می نماید که حظی و حلاوتی بلکه از دیاد
 محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
 او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
 فرخی و سروری می نمشد در نفس انعام آن فرخ و
 سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرخ و سرور
 از شایسته نفسانیه منزله و غلبه است و اقلیت
 پیدا کند و نیز این محد و مزاده عالی و حبه بزرگاشه اند

هـ باب روزی حضرت ایشان قدس الله بصره الاقر
 پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
 صوبه پنجاب همواره خلیفه عصر دیده بود و موکم
 اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
 بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
 و سخن از وصول بالکعبه مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
 داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
 معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
 می گشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
 آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
 بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
 و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
 بیان دقایق مسطوره می نمودند و غیر ازین فقیر
 دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفاد
 حاصل روزگار این دور از کار نوازشها و حقوق و
 فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره
 فرمودند و الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماته

بقیه صفحه ۳۱۸ :

حضرت مخدومزاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معامله شگرت
در ماده خود تصریح نموده اند آنجا که برنگاشته اند

۸- ب. هر دو آن هنگام که در پیش را بخلعت

قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه و پرا
خطاب کرده فرمودند که علاقه ارتباط من باین محمدا
همین معامله قیومیت بوده که آنرا بعد از توهمات کثیره
تو عطا کردی و ملکوتات بشوق تمام بتو آورید

الحال سب مانند خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای
قرب و اشغال خویش ازین جهان دلپیش فرمودند آن
در پیش دلریش با وجود استماع بشارت مسطور
چکر کباب و دیده پر آب گشته با کمال الم و اندوه در خود
فرورفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامع را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلویح را در آن مجلس
مطالع نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم
منور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که بای را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می شانند و کمال تلافی

عبارت آن عزیز را که در کتاب نغمات می آید و زبان
 مبارک را اندک پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و آله و سلم
 نشست ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عثمان را
 عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست علی بن ابی طالب
 پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
 آن در پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
 یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
 آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت سه
 حسی گذشت نگرودی حکایتی به ای خان و معاف خراب
 زبان بسته بود به این بود که چون آن حضرت فرمودند
 که اشیا بقیومیت تو را ضعی تر و خوش وقت تر
 از قیومیت من نیز بطل آنرا نتوانست جرأت نمود که
 پرسد چون اندوه آن دلیریش را آن حضرت پیش
 از پیشش دیدند فرمودند و را از حال من گونه مرهلق هست
 اما به بینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بمیدان
 لوح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
 افرید عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن

سکین گردید بعد ازین گفت و گو بیست سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایزدشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است
بل و علائق نائب او هر بوی را دارند و قبله توجه
هر بانیان اوست و اندیاندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند
در میان شان کاین نیست همگی را ارض و اوصاف اند
و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
تا قیام شان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از
قرون متطاو له عارفی را نصیبی از ذات ازلانی و برادانی
داشته عطا میفرمایند که بکلمه یابت و خلافت قیوم شیا
میگرد و اشیا بوی تقایم میباشند

ب - و برنگاشته اند العالم الکامل المشرقی
بالبقاء الذاتی یثابته جمال فی رایا العوالم ویری
نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله
و بیان الذات ساریاً فی افراد العالم محیطاً به الامة
الکل لا جزائه بل لبعض منه اعطاة الذات صفاته
فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

الاخير بافراد من العمل له حكم العنقا في الغرابة لو
 وجد واحد بعد الوفا من السنين لا غتتم
 ع آرد شش بر در پیرزن بیاید : توای خواجه که است
 مکن : انتهای

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۲ :

و نیز این محدوده و الا قدر را مکاتیب دیگر است
 بنایت عالی و زیبا که در آن با معارف غریبه و
 حقایق عجیب برنگاشته اند و در بعضی از آن شرح
 کلمات قدسی آیات و الدبر گوار خویش با مزید تحقیق
 نموده اند ما بایراد برخی از آن در ضمن هفت برکت القاییم
 این هفت برکت مکتوب شصت و یکم در جلد اول و مکتوب
 بیستم در جلد اول و قس از مکتوب صد و سی و ششم در جلد
 اول و مکتوب سی و یکم در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه
 و ششم در جلد اول و مکتوب سی و یکم در جلد اول
 و مکتوب صد و سی و یکم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۲

۲۲۱
فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضی	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضی
۵	بیان حضرت خواجہ باقی بابت	۲۵۶	بیان وفات ایشان رضی	۳۷۷	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضی
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رضی	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضی	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن کے برادر
۳۳	بیان کلمات و انفاں خواجہ رضی	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند رضی	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا ابوالکلام رضی
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رضی	۳۱۵	بیان خواجہ محمد مصوم فرزند رضی	۳۸۲	بیان خلیفہ شیخ یوسف کے برادر
۶۵	بیان محمد عبدالعزیز فرزند خواجہ رضی	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضی	۳۸۳	بیان شیخ محب الدین گویا رضی
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضی	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضی	۳۸۴	بیان خلیفہ حاجی غفر افغان رضی
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین خلیفہ رضی	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضی	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین حسن علی رضی
۸۶	بیان شیخ الداد خلیفہ رضی	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد پٹنی رضی	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد لاہوری رضی
۸۸	بیان ابو احمد حضرت مجدد الدین رضی	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضی	۳۸۹	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضی
۱۱۰	بیان شہاب الدین ملا علی نقی رضی	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ منزل رضی	۳۹۸	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضی
۸۹	امام رفیع الدین رضی	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر خشتی رضی	۳۹۹	بیان خلیفہ مولانا یوسف سہروردی رضی
۹۲	شیخ عبداللہ والد حضرت ایشان رضی	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سہروردی رضی	۴۰۰	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضی
۱۲۶	بیان لاوت حضرت ایشان رضی	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضی	۴۰۱	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضی
۱۳۷	بیان مصلی خدمت حضرت خواجہ رضی	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضی	۴۰۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رضی
۱۶۰	عزیز حضرت ایشان حضرت خواجہ رضی	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رضی	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رضی
۲۱۵	بیان رت و اسرار ایشان رضی	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحمید رضی	۴۰۴	بیان خلیفہ مولانا احمد رضا رضی

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووقايون : صفحہ ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحہ ١٦ . ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحہ ٢٤ . ١٩٧٣
- ٤- المتنبي القادياني : صفحہ ٩ . ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحہ ٩٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحہ ١٠ و ١٦ . ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحہ ١٦ . ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحہ ٦٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحہ ٦٤ و ١٣ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر : صفحہ ٢٦٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة اللآلئ شرح قصيدة الامالى : صفحہ ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحہ ٢٠٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمباداة الغيبية : صفحہ ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية .
رسالة النصر في ذكر وقت صلاة العصر .
مجموعة على ثلاث رسالة : صفحہ ١٠٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : صفحہ ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل .
والخنوارق . ضياء الصدور : صفحہ ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين .
اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : صفحہ ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير القواد . شفاء السقام : صفحہ ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الحجاب : صفحہ ٤٩ . ١٩٧٦

- ٢٣- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحہ ٣٣٥ . ١٩٧٥
- ٢٤- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحہ ٣١٢ . ١٩٧٧
- ٢٥- الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحہ ٤٠٠ . ١٩٧٤
- ٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوی ، صفحہ ٢٠٨ . ١٩٧٦
- ٢٧- صرف عربي وعوامل ، صفحہ ٩٦ . ١٩٧٥
- ٢٨- كتاب الصلوة ، صفحہ ٣٢ . ١٩٧٥
- ٢٩- جزء عم من القرآن الكريم ، صفحہ ٧١ . ١٩٧٥
- ٣٠- المنقذ من الضلال ، لجام العوام عن علم الكلام ، صفحہ ١١٢ . ١٩٧٦
- ٣١- للسائل المنتخبة، التوسل بالموفق ، صفحہ ١٠٢ . ١٩٧٦
- ٣٢- غاية التحقيق (سندی) ، صفحہ ٨٦ . ١٩٧٤
- ٣٣- فتنة الوهابية ، صفحہ ١٦ . ١٩٧٥
- ٣٤- البهجة السنية، السعادة الأبدية : صفحہ ١٥٢ . ١٩٧٧
- ٣٥- تفسير سورة البقرة (شيخ زاده) : صفحہ ٦٠٠ . ١٩٧٧
- ٣٦- مختصر (التحفة الإثني عشرية) : صفحہ ٣٥٢ . ١٩٧٦
- ٣٧- الحقائق الوردية (الجزء الثاني) ، صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٣٨- مسلك مجدد ألف ثاني ، صفحہ ٤٨ . ١٩٧٦
- ٣٩- نور الإيمان بزيارت آثار حبيب الرحمن ، صفحہ ٤٨ . ١٩٧٧
- ٤٠- الوسيلة العظمى ، صفحہ ١٣٢ . ١٩٧٧
- ٤١- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحہ ٤٦ . ١٩٧٧
- ٤٢- طريق النجات (عربي واردو) ، صفحہ ٢٥٦ . ١٩٧٦
- ٤٣- فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية ، صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٤٤- جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول) ، نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية : صفحہ ٤٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٥- الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ، صفحہ ٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٦- سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة ، صفحہ ٣٢ . ١٩٧٧
- ٤٧- النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ، الرد على من انكر قرآن مولد النبي : صفحہ ٩٦ . ١٩٧٧
- ٤٨- إرغام المرید فی شرح توسل المرید ، صفحہ ١١٢ . ١٩٧٧